



# مبالغه مستعار

بررسی مدارک مورد استناد شیوخ در ادعای بجزایر  
تنب کوچک، تنب بزرگ، ابوموسی

محمد علی موحد

موحد، محمدعلی، ۱۳۰۳ -

مبالغهٔ مستعار: بررسی مدارک مورد استاد شیوخ در ادعا بر جزایر تتب کوچک، تتب بزرگ، ابوموسی / محمد علی موحد. — [دیرايش ۲]. — تهران: نشرکارنامه، ۱۳۸۰.  
۲۰۴ ص: نوون. — (مجموعهٔ حقوق سیاسی و قضائی؛ ۲)

ISBN 964-431-032-2

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

چاپ اول این کتاب در سال ۱۳۷۲ تحت عنوان «مبالغهٔ مستعار: استاد بریتانیا و ادعای شیوخ بر جزایر تتب و ابوموسی» توسط دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران منتشر شده است.

کتاب‌نامه به صورت زیرنویس

۱. تتب بزرگ — استاد و مدارک. ۲. تتب کوچک — استاد و مدارک. ۳. ابوموسی — استاد و مدارک.
۴. امارات متحدهٔ عربی — دعاوی علیه ایران. الف. عنوان. ب. عنوان: بررسی مدارک مورد استاد شیوخ در برابر ادعا بر جزایر تتب کوچک، تتب بزرگ، ابوموسی. ج. عنوان: مبالغهٔ مستعار: استاد بریتانیا و ادعای شیوخ بر جزایر تتب و ابوموسی.

۹۵۵/۷۲۵۶

DSR ۲۱۴۲/۸۴۲

۱۲۸۰

۲۵۹۷ - ۲۸۰

کتابخانه ملی ایران

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

---

## مبالغهٔ مستعار

هان تا سپر نیفکنی از حملهٔ فصیح / کو را جزاین مبالغهٔ مستعار نیست — سعدی

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

از همین نویسنده

ابن بطرطه  
مختصر حقوق مدنی  
نفت ما و مسائل حقوقی آن  
شمس تبریزی

درس‌هایی از داوری‌های نفتی، دفتر اول: قانون حاکم  
درس‌هایی از داوری‌های نفتی، دفتر دوم: ملی‌کردن و غرامت‌گیری  
گفته‌ها و ناگفته‌ها...  
در هوای حق و عدالت  
از حقوق طبیعی تا حقوق بشر  
(زیر چاپ)  
چهار مقاله در نفت  
(زیر چاپ)

### | تصحیح و تنقیح متون با مقدمه و تعلیقات |

#### مقالات شمس تبریزی

حدیقة الحقيقة، ابوالفتح محمد بن مظہر بن شیخ الاسلام احمد جام (زندہ پیل)  
سلوک الملک، فضل الله بن روزبهان خنجی اصفهانی  
خسی از شراب ربانی  
(گزیدهٔ مقالات شمس)  
اصطراط حق  
(گزیدهٔ مقالات فیه مافیه)

### | ترجمه |

سفرنامهٔ ابن بطرطه  
بهگوات گیتا  
مالیات سرانه و تأثیر آن در گرایش به اسلام، نوشتهٔ دانیل دنت  
خرزان، نوشتهٔ آرتور کستلر  
عدالت و انرژی، نوشتهٔ ایوان ایلیچ  
چهار مقاله در آزادی، نوشتهٔ آیزا یا برلین

محمد علی موحد

# مبالغهٔ مستعار

بورسی مدارک مورد استناد شیوخ در ادعا بر جزایر  
تنب کوچک، تنب بزرگ، ابوموسی

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

تهران، بهار ۱۳۸۰



نشر کتابخانه

**میالله مستخار** محمد علی موحد

ویرایش جدید، چاپ اول بهار ۱۳۸۰

**کارگاه شرکارتانه** ویرایش و تولید

با همکاری عمالق عظیمی  
زهرا نیمس، شهلا نیمس و عادل قشایبی

طرح روی جلد روزبه زهرائی

نمونه خوان لیلا شیرازی

نهايه پروردین استخري، منیر، خزليان

**لیتوگرافی، چاپ و صحافی** سازمان چاپ و انتشارات  
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

سال ۱۳۷۰

حقوق چاپ و نشر انحصاراً محفوظ است

مراکز پخش و فروش:

فروشگاه بزرگ شهرکتاب و نشر کارنامه، خیابان شهید باهنر (تیواران)، شماره ۴۲۶، تلفن ۰۲۶ ۲۲۸۵۹۶۹  
و شرکت سهامي پخش و توزيع کتاب ايران



نشر کارنامه، خضر هیئت مؤسس «پکاه»

نشر کارنامه: شماره ۱۱۰ خیابان حقوقی، طبقه دوم، تهران ۱۶۱۱۹، تلفن: ۰۲۶ ۷۵۰-۶۵۰

## فهرست

۱۳	دیباچه، چاپ دوم
۱۵	۱ پیش درآمد
۱۶	موقعیت طبیعی جزایر
۱۶	بریتانیا و قیومت شیوخ
۱۷	کتاب حمدی و معرفی اجمالی آن
۲۱	۲ قواسم شارجه و رأس الخيمه
۲۱	سوابق تاریخی
۲۲	قواسم و بنی یاس
۲۴	اصل و تبار قواسم
۲۵	قواسم و فرمانداری بندر لنگه
۲۵	درافتادن بریتانیا با قواسم
۲۶	قواسم عمان و الزام اطاعت از بریتانیا
۲۷	قواسم لنگه و انگلستان
۲۸	بهانه جویی برای ادامه سرکوبی ها
۳۱	۳ ارتباط مسائل خلیج فارس و افغانستان . . .
۳۱	مهدی علی خان بهادر جنگ
۳۲	تحریک ایران برای حمله به افغانستان
۳۲	افغانستان، بلگران مندوستان
۳۵	جنگ ایران و روس و تضعیف موقعیت ایران

۲۶	صدراعظم ایران و خطر استعمار
۲۷	تغییر جهت در سیاست انگلیس نسبت به افغانستان
۲۹	اشغال خارک از سوی انگلیسی‌ها
۳۹	اعلامیهٔ محمد شاه در بازگشت از هرات
 ۴ بریتانیا در خلیج فارس	
۴۲	خلیج فارس در معاهدات بین ایران و انگلیس
۴۳	کوشش بریتانیا برای ایجاد ہایگاه در جزیرهٔ کیش
۴۴	چگونه حاکمیت ایران در جزایر خلیج فارس زیرسوال برده می‌شود؟
۴۶	قشم و امام مسقط
۴۷	قرارداد برونس- زکی خان
۴۸	تعزیرکات انگلیس در بندر لنگه
۵۰	فکر تموییغ حکومت بندر لنگه
۵۱	نامهٔ حسام السلطنه
۵۲	بازداشت شیخ بحرین از سوی بریتانیا
۵۳	برکناری قواص از فرمانداری بندر لنگه
 ۵ استناد ادارهٔ محروم‌مانهٔ حکومت هندوستان	
۵۵	تماس‌های محروم‌مانهٔ ایران با شیوخ
۵۵	کوشش برای تشکیل یک اتحادیهٔ منطقه‌ای از سوی ایران
۵۶	واکنش بریتانیا و گرفتن التزام از شیوخ
۵۷	گزارش از آخرین فصل حکومت قاسم‌ها در بندر لنگه
۵۷	نخستین مرحلهٔ بروز اختلاف در بارهٔ جزایر
۵۸	دور دوم مناقشات در سال ۱۹۰۴
۶۰	نصب پرچم ایران در ابوموسی و تنب
۶۰	گزارش مذاکرات سرآرتو رهاردینگ با نوز
۶۲	مفهوم «استاتسکو» از نظر بریتانیا
۶۴	
 ۶ زیر و بم مذاکرات بر اساس استناد...	
۶۵	خلاصهٔ ماجرا در دوران قاجار
۶۵	ادامهٔ اختلاف در دورهٔ رضا شاه
۶۶	اجبار شیوخ به نصب پرچم
۶۷	تیمور ناش به دنبال راه حل سیاسی
۶۸	مخاطرات راه حل‌های نظامی و قضایی از نظر بریتانیا
۶۹	تیمور ناش و فروغی
۷۱	کوشش بریتانیا در ادامهٔ وضع موجود
۷۲	

۷۴	دهن کجی های شیخ رأس الخیمه
۷۵	ابوموس در برابر بحرین
۷۵	اعتراض ایران به واگذاری امتیاز در ابوموس
۷۶	جنگ جهانی تا زمامداری مصدق
۷۷	نصیحت به شیخ رأس الخیمه
۷۸	دوران مصدق
۸۰	بقیه حکایت پس از کودتا
۸۱	نقشه طرح ایدن
۸۲	اخطر انتظام
۸۵	<b>۷ ارزیابی دلایل و مدارک</b>
۸۵	الف. ملاحظات کلی طرف دعوی در مورد تُب
۸۵	ابوموس و شارجه
۸۶	تُب و رأس الخیمه
۸۷	پایه های مست دعوی
۹۰	ارزیابی کلی کتاب حمدی
۹۳	ب. تحلیل حقوقی موقعیت طرفین
۹۸	ج. ماجراهای نقشه ای که به شاه ایران تقدیم شد
۱۰۱	د. طرح خرد جزایر از ایران
۱۰۵	ه. استادی که برای اثبات ادعای شیوخ اراشه شده است
۱۰۵	۱. شکایت شیخ سلطان بن صقر به بالیوز خلیج فارس
۱۰۶	۲. نامه شیخ خلیفه به حاکم رأس الخیمه
۱۰۶	۳. نامه علی بن خلیفه
۱۰۷	۴. نامه یوسف بن محمد
۱۰۸	۵. نامه حاجی ابوالقاسم
۱۰۹	۶ و ۷. نامه هایی به کرنل بیلی صاحب
۱۱۰	۸ و ۹ و ۱۰. نامه هایی به حشر بن مکتوم
۱۱۳	<b>۸ ارزیابی نامه ها</b>
۱۱۶	توضیحات شیخ شارجه
۱۲۳	<b>۹ پایان سخن</b>
۱۲۷	<b>ضمیمه ها</b>
۱۲۹	ضمیمه اول: شیوخ دوبی و شارجه و رأس الخیمه
۱۳۱	ضمیمه دوم: استاد مربوط به ابوموس

۱۳۱	سند اول
۱۳۲	سند دوم
۱۳۴	سند سوم
۱۳۵	واکناری انتیاز به آمان‌ها
۱۳۷	ضیمهٔ سوم:
۱۴۱	ضیمهٔ چهارم: تصویر نامه‌های مورده بحث در صفحه‌های ۹۹ تا ۱۰۱
۱۵۷	ضیمهٔ پنجم: تصویر سند شمارهٔ C 141
۱۶۱	ضیمهٔ ششم: تصویر نامه‌های مورده بحث در صفحه‌های ۱۰۵ تا ۱۱۱
۱۶۲	نامهٔ شمارهٔ ۱: شکایت شیخ سلطان بن صقر به بالیوز خلیج فارس
۱۶۵	نامهٔ شمارهٔ ۲: نامهٔ شیخ خلیفه به حاکم رأس‌الغصیبہ
۱۶۷	نامهٔ شمارهٔ ۳: نامهٔ علی بن خلیفه
۱۶۹	نامهٔ شمارهٔ ۴: نامهٔ یوسف بن محمد
۱۷۱	نامهٔ شمارهٔ ۵: نامهٔ حاجی ابوالقاسم
۱۷۲	نامهٔ شمارهٔ ۶: به کرnel پیلی صاحب
۱۷۳	نامهٔ شمارهٔ ۷: به کرnel پیلی صاحب
۱۷۴	نامهٔ شمارهٔ ۸: به حشرين مکروم
۱۷۵	نامهٔ شمارهٔ ۹: به حشرين مکروم
۱۷۶	نامهٔ شمارهٔ ۱۰: به حشرين مکروم
۱۷۷	نقشهٔ خلیج فارس و موقعیت جزایر سه‌گانه
۱۷۹	فهرست نام‌ها
۱۸۳	نمايه

محققی که بخواهد کار خود را درست انجام دهد ناگزیر از رعایت «باید» و «ناید» هایی است. این حق نویسنده، و نیز تکلیف او، است که ارزیابی خود را از سندی که در اختیار دارد با خوانندگان در میان بگذارد و ضعف و قوت دلالت‌های آن را باز نماید. اما او حق ندارد مفاد سند را تحریف کند و یا پاره‌ای از آن را بیاورد و از پاره‌ای دیگر چشم بپوشد و نیز حق ندارد در مورد اسناد — به اصطلاح امروز — «گزینشی» عمل کند یعنی سندی را که می‌پسندد برگشته و تمام تور و روشنی بحث را روی آن متمرکز سازد و آنچه را که نمی‌پسندد در تاریکی فروبرد و یا یک باره نادیده و نابوده‌اش انگارد. این روشی است که هر مورخ بی‌طرف، و مقید به شیوهٔ علمی تاریخ‌نگاری، باید در پای‌بندی به آن اصرار بورزد. اما تحقیق در مسائلی از آن قبیل که موضوع بحث این رساله است التزامی پایدارتر و صداقتی استوارتر می‌طلبد. اینجا سخن از اختلاف نظر — فی‌المثل — مرتبط با عملکرد فلان وزیر در هفتصد سال پیش نیست که صرفاً از جهاتی مانند ارضای حسن کنجکاوی و روشن کردن رویدادی در گذشته دور مورد علاقه باشد. اینجا از اختلاف سخن می‌رود که حق و حاضر و موجود است. اختلافی که می‌تواند نطفهٔ طوفانی شوم از تعصبات کور و منفور را در خود بپوراند. بنابرین کسی که در کسوت تحقیق در چنین قلمروی قلم به دست می‌گیرد باید با اختیاطی تمام، و چون گزارشگری صدیق، عمل کند و بکوشد تا گزارش او زمینه را برای یک داوری عادلانه — و قانع کننده برای طرفین دعوی — فراهم آورد.

در چاپ تازهٔ این رساله که مروری دوباره در مطالب آن را ایجاد می‌کرد بر آن شدیم که یکی دو نمونهٔ دیگر از کوتاهی‌های حمدی اعظمی را در رعایت شیوه‌ای که در بالا به آن اشاره کردیم یاد کنیم و به ناچار برگی چند بر متن کتاب افزوده شد.

خوشبختانه چاپ تازهٔ این نوشه هنگامی صورت می‌گیرد که کوشش‌های مخلصانهٔ دولتِ خاتمی در کاستن تشنجهای و ایجاد معیطی آرام و مبنی بر اعتماد متقابل در روابط خارجی ایران اثرات مثبت خود را به تدریج نمایان می‌سازد و امید چنان است که در آینده‌ای نه چندان دور زمینهٔ مناسبی برای تبادل نظرهای دوجانبه و تفاهم طرف‌های ذی نفع در اختلافات موضوع این رساله نیز فراهم آید. بحث‌ها و اختلاف نظرها در میان همسایگان امری غریب نیست مشروط بر آن که بیگانگان مجال مداخله و آتش افروزی پیدا نکنند و عناد و مبارزهٔ طلبی غیرمسئولانه فضای مذاکرات را به تخاصم و تنازع بی‌سرانجام مبدل نسازد.

این نوشه نخست به صورت مقاله‌ای بلند در مجلهٔ کلک چاپ و منتشر شد و آنگاه در هیئت رساله‌ای مستقل درآمد و سپس متن آن را روزنامهٔ شلام در شماره‌های مسلسل خود انتشار داد و این چاپ تازه، با این حساب، در واقع چاپ چهارم آن است. گفتایم که مطالعات و یادداشت‌های ما از سوابق و مدارک موجود در مرکز اسناد عمومی و کتابخانهٔ دیوان هند بربیتانیا به سی و چند سال پیش (۱۳۴۴) برمی‌گردد و اینک بازخوانی همان اسناد، با دقت و وسوسایی بیشتر، و دیدن اسناد دیگری که پس از گذشت سی و چند سال احیاناً در همان مراکز و یا منابع دیگر از صندوقچهٔ اسرار بیرون آمده و در معرض استفادهٔ مراجعه کنندگان قرار گرفته باشد ضرورت دارد و آن یافته‌های تاریخی نیازمند تحلیلی منصفانه در پرتو تحولاتی است که پس از امضای قرارداد نوامبر سال ۱۹۷۱ میان ایران و حاکم شارجه و بازتاب آن قرارداد در عرصه‌های بین‌المللی و به رسمیت شناخته شدن دولت امارات متحده‌عربی و خروج بریتانیا از خلیج فارس روی داده است. و انجام این مهم درگرو همت محققان جوان و تازه‌نفس است که آن شاء‌الله دین خود را ادا کنند و به دور از گرد و غبار سیزهٔ جویی و غوغایگری، زمینهٔ را برای رفع سوء‌تفاهم و رنجیدگی در میان دو طرف آماده گردانند.

محمدعلی موحد

مرداد ۱۳۷۹

## پیش‌درآمد

«النزاع بين دولة الإمارات العربية وإيران حول جزر أبو موسى و طنب الكبرى والصغرى في الوثائق البريطانية» (١٧٦٦-١٩٧١ م) تأليف: الدكتور وليد حمدى الأعظمى، دار الحكمة، لندن ١٩٩٣.

من این نوشته را به بهانه کتاب دکتر ولید حمدى اعظمى که اسم و مشخصات آن را در بالا آورده‌ام در دست گرفتم. نخست گمان می‌کردم که نوشته من از نظر طول و تفصیل از حد یک مقاله متوسط در معرفی و نقد کتاب فراتر نخواهد رفت. اما دو صفحه بیشتر نوشته بودم که دریافت حق مطلب جز در چارچوبی وسیع‌تر و بخشی به قول قدیمی‌ها «مشبیع‌تر» میسر نمی‌شود. ناچار راهی دیگر در پیش گرفتم و عنان قلم را رها کردم تا در بنده بلندی و کوتاهی مقاله نباشد. من کتاب این نویسنده عراقی را با شوق و ولع زیاد خواندم زیرا که با موضوع آن آشنایی دیرین داشتم. سابقه آشنایی من به حدود سی یا سی و پنج سال پیش می‌رسید. در آن ایام مسئله استفاده از منابع نفتی زیر آب‌های خلیج فارس تازه مطرح شده بود و شرکت‌های نفتی برای فعالیت در این نواحی اظهار تمایل می‌کردند و برای این کار می‌بایستی که محدوده آب‌های ساحلی و فلات قاره خود را مشخص می‌کردیم و این تحديد حدود، مطابق موازین حقوقی ملازمه داشت با تعیین پیشرفته‌ترین نقاط خطوط مرزی در ساحل اصلی کشور، و نیز معلوم و مشخص ساختن جزایری که در ورای خط مرزی مذبور متعلق به ایران بودند.

## موقعیت طبیعی جزایر

بسیاری از جزایر کوچک و تخته سنگ‌هایی که در وسط خلیج فارس پراکنده‌اند تا این اواخر بیشتر به عنوان موانعی در راه دریانوردی یا پناهگاهی برای صیادان و قاچاقچیان مورد نظر قرار می‌گرفتند. تنب یزrk در پنجاه کیلومتری بندرلنگه از این جهت که در فصل باران علف زیادی در آن می‌روید و چراغ‌های مناسبی برای اغنام و احشام می‌شد در خور اهمیت بود و تنب کوچک حتی از این نظر نیز ارزشی نداشت. اهمیت ابوموسی در شصت و هفت کیلومتری بندرلنگه، که بزرگ‌تر و برای زندگی مناسب‌تر است، بیش‌تر به لحاظ معدن خاک سرخ آن بود. در نیمه دوم قرن بیستم که من از آن سخن می‌گویم ملاحظات دیگر در میان آمده بود و این جزایر اهمیت اقتصادی و استراتژیک تازه‌ای پیدا کرده بودند.

## بریتانیا و قیمت شیوخ

در سی و چند سال پیش دولتی به نام امارات متحده عربی وجود نداشت. شیوخ‌نشین‌های ساحل جنوب خلیج فارس در زیر علم انگلستان بودند؛ یعنی این بریتانیا بود که به نام شیوخ رأس الخیمه و شارجه، تنب و ابوموسی را در تصرف داشت و ایران که این جزایر را جزئی از خاک خود می‌دانست ناگزیر بود که در لندن و با مسؤولین وزارت امور خارجه بریتانیا مذاکره کند. من هم که مشاور حقوقی شرکت ملی نفت ایران بودم در این مذاکرات حضور داشتم. چک و چانه‌زدن با انگلیسی‌ها، در آن زمان به جایی نرسید. طرف مذاکره متصرفی بود که به دستاویز حفظ حقوق محبورین تحت حمایت خود سرسختی می‌کرد و با تکیه بر «استاتسکو» خواهان ادامه تصرفات خود بود و از طرف مقابل مطالبه حجت و سند می‌کرد که بگوید چرا و به چه دلیل این جزایر را از آن خود می‌داند؟ ولی خود را از ارائه سند و حجت بی‌نیاز می‌دید. آن جزایر قریب به مدت یک‌صد سال از تصرف بالفعل ایران خارج بود و هر بار که ایران در صدد برآمده بود به آن‌ها نزدیک شود با مقاومت و

عکس العمل تهدید آمیز بریتانیا مواجه شده بود. اکنون دیگر وضع چنان نیست. بریتانیا از معرکه کنار رفته است. ایران تصرف بالفعل در جزایر دارد. تصریفی که لااقل در مورد ابوموسی مستند به توافق با خود صاحب عله است یعنی کسی که بریتانیا مدعی حفظ حقی برای او بود و حالا نیز دیگران به ادعای حق او شاخ و شانه برای ایران می‌کشند. اکنون دیگر در هیچ‌جا مسموع نخواهد بود که فقط از ایران حجت و سند خواسته شود. مدعی نیز باید حجت و سند بیاورد که چرا آن جزایر را از آن خود می‌داند و بدینه است که اگر چنین حجت و سندی موجود باشد در میان اسناد وزارت خارجه بریتانیا خواهد بود. من از چندی پیش شنیده بودم که عده‌ای دریکی از دانشگاه‌های انگلستان، و عده‌ای دیگر دریکی از مراکز علمی آلمان، مأمور مطالعه و گردآوری دلایل و مدارک برای این ادعاهای شده‌اند. شیوخ خلیج فارس چه کنند که دربرابر وضع بغرنجی قرار گرفته‌اند. مدت یکصد سال بریتانیا از حقوق آن‌ها براین جزایردم زده بود و اینک دایه‌های دیگری پیدا شده‌اند، بریتانیا برای حفظ سلطه بلا منازع خود در خلیج فارس این پیراهن عثمان را علم کرده بود و اینان نیز برای خاطر مقاصد خود سرو صدا راه انداخته‌اند تا مبادا که آب صاف گردد و ماهی گیری به آسانی میسر نشود.

به هر صورت، در وضع فعلی، ادعاهایی به نام شیوخ مطرح شده است. دیگران به نام آن‌ها تصمیم گرفته‌اند و آن‌هارا در وضع ناجوری قرارداده‌اند و آن‌ها راهی جز خرج کردن پول و استخدام پژوهش‌گر و نویسنده و مورخ و حقوق‌دان برای سرو سامان دادن به این ماجرا و دست و پا کردن ظاهری آراسته به ادعایی که به تعبیر سعدی جز یک «مبالغهٔ مستعار» نیست، ندارند.

### کتاب حمدی و معرفی اجمالی آن

و همین است که من وقتی دیدم آقای ولید حمدی اعظمی دکتر در علوم سیاسی واستاد دانشگاه دست به کار شده و بررسی مسئله را بر اساس اسناد سری

وزارت خارجه بریتانیا بر عهده گرفته‌اند بسیار خوشحال شدم. کتاب حمدی در ۲۰۰ صفحه مشتمل بر یک مقدمه و شش فصل و ضمایم است. فصل اول مروری است بر ریشه‌های تاریخی اختلاف از اوایل قرن نوزدهم تا دهه سوم قرن بیستم، و فصول دیگر جریان امر را در دهه‌های بعدی تا آخر سال ۱۹۶۲ تعقیب می‌کند. با گذشت سی سال از آن تاریخ اینک مهر «محرمانه و سری» از روی این اسناد برداشته شده و اظهارنظر در قوت و اعتبار آن‌ها برای اهل تحقیق میسر گشته است. اما متأسفانه آقای ولید حمدی اهل دقت و تأمل و نقد علمی نیست و کارش حد اکثر از دایرهٔ ترجمه و نقل سیاههٔ محتویات پرونده‌ها فراتر نمی‌رود.

مؤلف در مقدمهٔ نسبتی کوتاهی که بر کتاب نوشته مقداری از همان لاطائلاتی را که اخیراً در رسانه‌های غربی راجع به سیاست توسعه طلبانه و فعالیت‌های تسلیحاتی ایران انعکاس دارد نقل می‌کند. مؤلف مدعی است که، ایران از سال ۱۹۹۱ به این طرف (یعنی تا نشر کتاب در ۱۹۹۳) بالغ بر دو میلیارد دلار اسلحه از کشورهای مستقل مشترک‌المنافع خریده و با عده‌ای از دولت‌ها قراردادهای همکاری نظامی منعقد کرده است، کارشناسان روسی در پروژه‌های مختلف از جمله در پروژهٔ مونتاژ هوایی‌ماهی میگ ۲۹ در شمال ایران فعالیت دارند، چین یک نیروگاه اتمی به ایران فروخته و روسیه دست به کارساختمان دو نیروگاه اتمی است و این همه علاوه برده نیروگاه اتمی دیگر است که ایران از پیش داشت، تهران با استمداد از چین و کرهٔ جنوبی تولید گازهای سمعی را مورد نظر قرار داده است، ایران با خرید سه فروند زیردریایی قصد دارد که جزیرهٔ ابوموسی را به مرکز فعالیت‌های دریایی خود مبدل سازد همچنان که طی جنگ ایران و عراق نیز از همین جزیره برای حملات دریایی خود استفاده می‌کرد....

مؤلف، پس از این افسانه‌سرایی‌ها که میزان صداقت و صمیمیت و بی‌طرفی او را روشن می‌سازد، به تفاهم نامهٔ مورخ ۲۹ نوامبر ۱۹۷۱ راجع به ابوموسی، بین شیخ خالد قاسمی حاکم شارجه و دولت وقت ایران، می‌پردازد و آن را

یک «تفاهم نامه اجباری» می‌خواند که زیرفشار و تهدید ایران به امضا رسیده بود. مؤلف بر آن است که تفاهم نامه مذبور را می‌توان با استناد به ماده ۵۲ مقاوله‌نامه وین (۱۹۶۹) لغو و بی‌اثر دانست.<sup>۱</sup> مؤلف یادآور می‌شود که بر اثر امضای این تفاهم نامه، عراق در ۳۰ نوامبر ۱۹۷۱ بربیتانیارا به مسامحه در حفظ حقوق حکام عرب متهم داشت و روابط سیاسی خود را با ایران و انگلستان قطع کرد. دو روز بعد (دوم دسامبر ۱۹۷۱) دولت امارات عربی نیز در برابر استقرار قوای ایران در ابوموسی به اعتراض برخاست و در سوم دسامبر کشورهای الجزایر و عراق و یمن جنوبی به شورای امنیت شکایت برند.

---

<sup>۱</sup> کتاب حمدى، صفحه ۸.

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## قواسم شارجه و رأسالخيمه

تبرستان  
www.tabarestan.info

با این پیش درآمد به فصول اصلی کتاب می‌رسیم که در صفحه ۱۳ با این ادعا آغاز می‌شود:

«اسناد قرن نوزدهم مربوط به ساحل عربی خلیج که در آرشیو حکومت هندوستان مربوط به سال ۱۸۷۱ در لندن موجود است به نحو قاطع مدلل می‌سازد که این جزایر از سال ۱۷۵۰ که شیوخ قاسمی رأسالخيمه و شارجه در بندر لنگه از ساحل ایران حکومت داشته‌اند در مالکیت شیوخ مزبور بوده است.»

### سوابق تاریخی

این است ادعای دکتر حمدی یا ادعای شیوخ قاسمی، که باید مورد رسیدگی قرار گیرد. اما قاسمی‌ها یا شیوخ معروف به قواسم (جواسم) رأسالخيمه و شارجه که بودند و از کی و چگونه در بندر لنگه حکومت داشتند؟ اسنادی که از آرشیو حکومتی هندوستان به جای مانده و ترجمه آن‌ها در کتاب حمدی نقل شده است حکایت می‌کند که این شیوخ نخست در ۱۷۲۷ از رأسالخيمه به ساحل ایران دست اندازی کردند و بندر باسیدو (باسعیدو) را در کنار جزیره قشم اشغال کردند. لیکن در سال ۱۷۳۷ از سوی ایرانی‌ها بیرون رانده شدند.

ایرانی‌ها اشغالگران را تا خود رأس‌الخیمه تعقیب کردند و آنجارا به تصرف خویش درآوردند ولی در آنجا نماندند و قاسمی‌ها را به حال خود رها کردند. پس از وفات نادرشاه در سال ۱۷۴۷ قواسم بار دیگر به ساحل ایران برگشتند تا در سال ۱۷۶۷ قوای کریم‌خان زند آن‌هارا از بندر لنگه بیرون راند. پس از وفات کریم‌خان در ۱۷۷۹ قواسم برای بار سوم به بندر لنگه بازگشتند و این بار با دولت ایران کنار آمدند و تابعیت این کشور را پذیرفتند. دولت ایران شیخ قاسمی را به فرمانداری بندر لنگه گماشت و از آن پس به مدت یک‌صد سال یعنی تا ۱۸۸۷ فرمان حکومت بندر لنگه به نام شیوخ قاسمی صادر می‌شد و آنان مالیات مقرر را به دولت ایران می‌پرداختند، جزایر ابو‌موسی و تُنب و سری (صری - سیری) نیز در حوزهٔ حکومتی آنان قرار داشت.<sup>۱</sup>

### قواسم و بنی‌یاس

این اطلاعات را، که مؤلف از گزارشی که وزارت هند بریتانیا در سال ۱۹۲۸ میلادی تهیه کرده بود نقل کرده است، با استفاده از منابع مستقل تاریخی باید تکمیل کرد زیرا چنان‌که اشاره کرده‌ایم درک درست داستان اختلاف بر سر این سه جزیره، جز در چارچوب وسیع‌تر بررسی سیاست انگلیس در خلیج فارس و سوابق ارتباطات انگلیسی‌ها با ایران از نخستین روزهایی که به دریای هند راه پیدا کردند، میسر نیست و این سابقه به سال ۱۰۳۲

<sup>۱</sup> کتاب حمدی، صفحهٔ ۲۵، به نقل از گزارش وزارت هندوستان، مورخ ۲۴ اوت ۱۹۲۸  
Fo 371-13010 India Office, B 397-44512/28 Status of Islands of Tumb, Little Tumb, Abu Musa and Sirri (24 August 1928).

حمدی در همین صفحه به نقل از صفحهٔ ۲۰۶۲-۴ لوریمر می‌آورد: «سال‌ها پیش از تاریخ ۱۸۸۷ شیوخ عرب که بر لنگه فرمان می‌راندند به سلطهٔ حکومت ایران گردند نهادند و در نهایت خود را مانند شهر وندان ایرانی تلقی می‌کردند و به شاه ایران مالیات می‌پرداختند و به عنوان کارمندان تابع ایران حکومت لنگه را بر عهده داشتند». ما در ضبط اسامی دو جزیره به تبعیت از مأخذ مختلف (سری، صری، طب، تمب) ناگزیر بوده‌ایم. تلفظ معمول کنونی آن‌ها سیری و تُنب است.

هجری (۱۶۲۲) می‌رسد که کشتی‌های جنگی انگلیسی در باز پس گرفتن جزیره‌های هرمز و قشم از پرتقالی‌ها به کمک امام قلی خان سردار شاه عباس صفوی آمدند. پرتقالی‌ها کمی پس از دست یافتن به دریای هند یعنی در حدود سال ۱۵۰۷ هرمز و بحرین را گرفتند و در سال ۱۶۲۲ نیروهای ایران به کمک انگلیسی‌ها آن‌هارا از خلیج فارس بیرون راندند. شرح این داستان را از زبان یک مورخ ایرانی معاصر در کتاب عالم آرای عباسی تحت عنوان «تفصیل فتح و تسخیر هرمز- لشکر فرستادن بر سر پرتقالیه فرنگیه» می‌توان دید. قدری شیرازی شاعر آن دوران نیز در دو مثنوی یکی به نام «گشم نامه» و دیگر به نام «جرون نامه» داستان تسخیر جزیره‌های قشم و هرمز را به رشتۀ نظم کشیده است.<sup>۱</sup> انگلیسی‌ها اصرار داشتند که در مقابل این کمک، قلعه هرمز به آنان واگذار شود و تجارت انگلیس در بندر عباس برای همیشه از مالیات معاف گردد. پس از آن هم در مقاطع زمانی دیگر، فشار شدید انگلیس برای در دست گرفتن بندر بوشهر و جزایر خارک، هنگام و قشم تکرار شد. هنگام و قشم را به نام سلطان مسقط مطالبه می‌کردند و چون این ادعا به جایی نرسید پیش نهاد کردند که جزیره قشم به عنوان اجاره از طرف دولت ایران در اختیار آنان قرار داده شود. خارک را هم که دولت از واگذاری آن خودداری کرد می‌خواستند «به عنوان ملک شخصی تصرف کنند».<sup>۲</sup>

در آن زمان‌ها جز حکومت آل ابوسعید که در عمان مستقر بود قبیله‌های مختلفی از اعراب در ساحل جنوبی خلیج فارس زندگی می‌کردند. نامدارترین و با نفوذترین این قبیله‌ها بنی یاس و قواسم بودند. از رأس الخيمه (که

<sup>۱</sup> مراجعه کنید به مقاله عباس اقبال، مجله یادگار، سال چهارم، شماره چهارم، همچنین در باب پرتقالی‌ها و فعالیت‌های آن‌ها مراجعه کنید به مجمع التواریخ میرزا محمد خلیل مرعشی صفحه ۲۳ زیر عنوان «ورود فرقه فرنگان به دریای هند و سواحل آن».

<sup>۲</sup> مأموریت زرزال گاردان در ایران، ترجمه عباس اقبال، ۱۳۶۲، صفحه ۱۰۵.

در خصوص علاقه‌شدید مقامات کمبانی هند شرقی به تصاحب جزیره‌ای در ساحل ایرانی خلیج فارس از جمله مراجعه کنید به صفحه ۴۴ کتاب حاضر.

ایرانی‌ها آن را جفار<sup>۲</sup> می‌خوانند) تا دویی حوزه نفوذ قاسمی‌ها بود که ام القوین و عجمان و شارجه در این بخش قرار دارد و از دویی به آن طرف در دست کمایش بیست قبیله دیگر بود که زیر نفوذ بنی یاس بودند. بنی یاس بیشتر با فرمان روایان عمان (آل بوسعید) همسوی نشان می‌دادند و زندگی آرام‌تری داشتند ولی قاسمی‌ها بیشتر به راهزنی دریایی و غارت‌کشی‌های بازرگانی می‌پرداختند و به همین مناسبت ساحل‌های جنوبی حوزه خلیج فارس را اروپاییان ساحل دزدان (ساحل الفراصنه)<sup>۳</sup> می‌خوانند.

### اصل و تبار قواسم

بخشی از قبیله‌ای که به نام قواسم شناخته می‌شود تا اواخر قرن نوزدهم در ساحل ایران و بخشی دیگر در ساحل جنوبی خلیج فارس به سر می‌بردند. اما پاسخ این که قواسم از کجا آمده‌اند زیاد روشن نیست. عده‌ای آن‌ها را از اعواب قبایلی می‌دانند که در قرن اول هجری از نجد به عمان مهاجرت کرده‌اند و دیگران می‌گویند که آن‌ها پیش‌تر در سیراف (طاهری) واقع در ساحل ایران می‌زیسته‌اند و پس از ویرانی آن به ساحل مقابل در مسقط و رأس الخيمه رفته‌اند و این قبایل تا مدت‌های مديدة به همین مناسبت بنی سیراف خوانده می‌شوند. در میان خود قاسمی‌ها روایت چنان است که آن‌ها از ساحل ایران آمده‌اند و اصل‌شان از عراق بوده است. عده‌ای از محققان نیز این روایت را تأیید کرده‌اند.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> این نام مخفف جلفار است. ابن ماجد ملاح معروف عرب که در مالندی واقع در شمال ماداگاسکار به واسگودوگاما دریانورد پرتقالی پیوست او را به دریای هند راهنمایی کرد (۱۴۹۸) اهل رأس الخيمه (جلفار) بود. وی دریاره وطن خود گوید:

رعی الله جلفاراً ومن قدنشا بها      واسقى ثراها واكف متتابع

بها من اسود البحر كل مجرب      و فارس يم فى الشدائند بارع

پرتقالی‌ها کمی پس از دست یافتن به دریای هند یعنی حدود ۱۵۰۷ هرمز و بحرین را گرفتند. در ۱۶۲۲ نیروهای ایران به کمک انگلیسی‌ها پرتقالی‌ها را از خلیج فارس بیرون راندند.

<sup>2</sup> Pirate Coast.      <sup>3</sup> J. B. Kelly, *Britain and Persian Gulf* (1795-1880), p. 18.

## قواسم و فرمانداری بندرلنگه

در هر حال آنچه مسلم است پس از مرگ نادرشاه در ۱۷۴۷ (۱۱۶۰ هجری قمری) حاکم بندرعباس و هرمز، ملاعلی شاه نام، که برای پرداخت بقایای مالیاتی از سوی ناصرخان حاکم لار در فشار گذاشته شده بود، به یاغی‌گری برخاست و در برابر قوای ناصرخان از قبایل عرب ساحل عمان که با قایقهای خود در راهنمایی دریایی کروفری داشتند و نام و آوازهای به هم رسانیده بودند مدد خواست. او با شیخ قبایل قاسمی به نام رشید بن مطر طرح اتحاد ریخت و دختر خود را به او داد. دارودسته ملاعلی به کمک قاسمی‌ها به بندرعباس رسید. اقامتگاه نماینده کمپانی هند شرقی در بندرعباس را غارت کردند و بندرلنگه و کیش را نیز فراگرفتند.

قاسمی‌ها سرانجام به دست کریم خان زند از ایران بیرون رانده شدند ولی پس از مرگ او بار دیگر در سال ۱۷۷۹ میلادی (۱۱۹۳ هجری قمری) به ایران آمدند و این بار به فرمان برداری از دولت ایران گردند. در طول مدت یکصد سال شیوخ قاسمی از سوی دولت به فرمانداری بندرلنگه و توابع آن منصوب می‌شدند. خویشاوندان قاسمی‌های بندرلنگه همچنان در ساحل دیگر خلیج فارس، از رأس الخيمه در شرق تا شارجه در غرب، می‌زیستند و تاخت و تازهای دریایی راهنمایان همچنان ادامه داشت.<sup>۱</sup>

## دراقتادن بریتانیا با قواسم

مقارن همان ایام که قاسمی‌های لنگه در معرض حمله قوای کریم خان قرار گرفتند خویشاوندان آنان در آن سوی خلیج نیز از سوی احمد بن سعید حاکم مسقط سرکوب شدند. در سال ۱۸۰۵ (۱۲۲۰ هجری) باز برخورد شدیدی بین قواسم و فرمانروای مسقط پیش آمد. قاسمی‌هارا وهابی‌های نجد حمایت

<sup>۱</sup> لوریم، فرهنگ جغرافیایی خلیج فارس، جلد اول، بخش اول، صفحه ۶۳۲.

می‌کردند و حاکم مسقط از سوی انگلیسی‌ها تقویت می‌شد. مسقطی‌ها با قاسی‌ها آن قدر درافتادند که هر دو طرف ضعیف و ناتوان گشتند. انگلیسی‌ها یک بار در ۱۸۰۸ به سرکوب قاسی‌ها اقدام کردند و بار دوم در ۱۸۱۹ بسیاری از کشتی‌های آنان را به آتش کشیدند و برخی دیگر را به غنیمت گرفتند و رأس‌الخیمه را پس از شش روز محاصره با خاک یکسان کردند. انگلیسی‌ها مصمم بودند که کار خلیج فارس را یکسره سازند و در این راه مسقطی‌ها و قاسی‌ها را به امضای معاهداتی که به همان اصطلاح فارسی «قول‌نامه» خوانده می‌شد وادار کردند.

### قواسم عمان والزم اطاعت از بریتانیا

اولین این قول‌نامه‌ها را میرزا مهدی علی خان بهادر جنگ، یک ایرانی که نماینده‌گی انگلیسی‌ها را بر عهده داشت، در جمادی الاولی ۱۲۱۳ هجری مطابق اکتبر ۱۷۹۸ میلادی با سلطان مسقط امضا کرد.

در آغاز قرن نوزدهم حکومت مسقط به دو بخش: سلطنت مسقط و امامت عمان تقسیم شد. در ۱۲۳۶ هجری (۱۸۲۰ میلادی) پس از آن که قاسی‌ها به کلی از تاب و توان افتادند موافقت نامه‌ای در رأس‌الخیمه بین حکام و مشایخ عرب و نماینده‌گان بریتانیا به امضا رسید که بر وفق آن شیوخ قبایل عرب از رأس‌الخیمه و عجمان و ام‌القوین تا دوبی و ابوظبی و بحیرین ملتزم شدند که از جنگ و جدال با یکدیگر و از راهزنی در خشکی و دریا دست بردارند و مزاحم کشته‌ها نشوند. از آن پس نام «ساحل دزدان» به «ساحل صلح» (ساحل الهدنه)<sup>۱</sup> تغییر یافت و نیز در همان تاریخ که معاهده دسته جمعی مذکور به امضا رسید التزام نامه‌ای جداگانه‌ای نیز از هر یک از شیوخ گرفته شد و انگلستان خود را قائم و صاحب اختیار آنان دانست. از آن پس قصه انگلستان و مشایخ ساحل صلح یادآور قصه شیری است که در کتاب مثنوی مولانا

<sup>۱</sup> Trucial Coast.

آمده است؛ شیری که گاو را در طویله خورده و بر جای او خسبيده بود.<sup>۱</sup>

### قواسم لنگه و انگلستان

گفتيم که قاسمي هاي لنگه در ساحل ايران روابط دوستاني را با خويشاوندان خود در ساحل ديگر خليج فارس حفظ کرده بودند. در جريان گير و دار و برخوردهای قواي انگلستان با قاسمي هاي ساحل دزدان در يبيت ساله اول قرن نوزدهم، سفایين جنگي انگليس بارها در تقييب و جست و جوى کشتی هاي متعلق به قاسمي هاي عمان به سواحل ايران حمله کردند. در نوامبر ۱۸۰۹ نيروهای انگليسي بیست کشتی را در بندر لنگه به آتش کشیدند و آنگاه به بندر لافت که آن هم در قلمرو حکومت لنگه بود حمله بر دند و يازده قایق را در آنجا آتش زدند.<sup>۲</sup> در ژانویه ۱۸۲۰ نيز امير البحرين بريتانيابي به نام ميجر جنرال سرويلیام گرانت کيفر مقارن تسخير رأس الخيمه و انهدام کشتی ها و ذخایر جنگي قواسم عمان کاپيتان لاک را به سواحل ايران فرستاد و او سه کشتی را در بندر عسلو و دو کشتی را در ساحل کنگان به آتش کشيد.<sup>۳</sup>

فرمانده بريتانيابي بر آن بود که با اشغال بندر لنگه قبایل عرب ساكن آن نواحی را قلع و قمع کند و برای نيروهای خود — که موقعه پایگاهی برای آنان در جزیره قشم ايجاد کرده بود — محلی مناسب تر بیابد. مشکل عمدۀ اين بار نه مقاومت قبایل عرب بلکه مخالفت شدید دولت مرکزی ايران با اين گونه تجاوزها و قدرت نمایي هاي انگليس در سواحل خليج فارس بود. به وزير مختار بريتانيا در تهران، کاپيتان هنري ويلاک، مأموریت داده شد تا برای تخفیف نگرانی ها و آرام کردن و جلب نظر مساعد شاه بکوشد و او نخست

<sup>۱</sup> برای اطلاع بيشتر از تفصيل ماجراهای سرکوب قواسم مراجعه کنید به لوريمر، جلد اول، بخش اول، فصل يکم از صفحه ۱۸۰ تا ۱۸۵ (سنوات بين ۱۷۹۸-۱۸۱۰) و از صفحه ۱۹۷ تا ۱۹۹ (سنوات بين ۱۸۱۱-۱۸۲۶).

<sup>2</sup> J. B. Kelly, *Britain and The Persian Gulf (1795-1880)*, p. 119.

<sup>3</sup> Ibid, p. 161.

موضوع را با وزیران شاه در میان نهاد. در ۲۲ دسامبر ۱۸۲۰ وی جریان را از دیدگاه دولت متبع خود برای وزیران تشریح کرد و گفت حکومت بمعنی تصمیم قطعی دارد که دزدی دریایی را براندازد و امنیت راه تجارت هندوستان را تأمین کند و امیدوار است که دولت ایران این دزدها را پنهان نماید و آن‌ها نتوانند از خاک ایران برای ادامه شرارت‌های خود استفاده کنند. وزیران شاه قاطعاً نه پاسخ دادند که اعلیحضرت گزارشی از وقوع راهزنی‌ها که منتبه به اتباع ایران باشد دریافت نکرده است و اگر چنین چیزی باشد باید به ایشان اطلاع داده شود تا مرتکبین به سزای اعمال خود برسند و دول خارج حق ندارند که رأساً به عملیات خصمانه در ساحل‌های ایران دست بزنند. وزیر مختار مدعی شد که در این باب بارها به والی فارس شکایت شده و نتیجهٔ رضایت‌بخشی حاصل نیامده است زیرا که حکومت فارس قدرت کنترل سواحل را ندارد. یک هفته بعد به وزیر مختار اطلاع داده شد که شاه دستور لازم برای تعقیب این شکایات به فرزند خود حسین‌علی میرزا فرمان فرمای فارس صادر کرده است.

### بهانه‌جویی برای ادامهٔ سرکوبی‌ها

به دنبال این وقایع و برآثر مکاتباتی که بین حسین‌علی میرزا و گرانت کثیر مبالغه شد معلوم گردید که شاهزاده از تصمیم انگلیسی‌ها در حمله به بندرلنگه و انهدام کشتی‌های متعلق به اعراب تبعهٔ ایران در این نواحی سخت برآشته است. شاهزاده در سومین نامهٔ خود تأکید کرده بود که: بندرلنگه از توابع ایالت فارس است و اهالی آنجا رعایای ایران‌اند و عمل خلافی مرتكب نشده‌اند. شما مادام که در خلیج فارس هستید نباید به این‌ها و آزار احتمالی از سکنهٔ بنادر ساحلی و به خصوص بندرلنگه دست بزنید. فرمانده بریتانیایی با دریافت واکنش شدید تهران و شیراز در صدد پرونده سازی برآمد. او می‌خواست مدارک و شواهدی در خصوص شرارت‌ها و مداخلات اعراب ساکن سواحل ایران در راهزنی‌های دریایی گردآورد و آن را دستاویز اجرای

نقشهٔ خود سازد. بنابرین ازویلیام بروس نمایندهٔ مقیم بریتانیا در بوشهر درخواست شد که برای شناسایی سواحل ایران سفری به آن نواحی کند و مخصوصاً گزارش‌هایی از شرارت‌های قبایل در بنادر لنگه و چارک و عسلو و مغو و دست‌اندازی‌های آن‌ها به کشتی‌های بازرگانی فراهم آورد. اما بروس هر چه تحقیق کرد چیزی که قابل انتساب به اتباع ایران باشد نیافت؛ جز حکایت یک کشتی در سال ۱۸۱۴ که در کنار جزیرهٔ کیش شکسته بود و اهالی چارک آن را غارت کرده بودند و غارت کشتی دیگری که در سال ۱۸۱۵ توسط اعراب بندر لنگه صورت گرفته بود. اما در مورد اول شیخ چارک خود به کمک کشتی شتافته بود و در قضیهٔ دوم نیز سلطان بن صقر شیخ شارجه دست داشت و هیچ تفصیری بر محمد بن قضیب شیخ لنگه متوجه نبود. بروس در گزارش خود چنین نتیجه‌گیری کرد که بنادر ایران همواره از همکاری با دزدان دریایی خودداری نموده‌اند و اگر از سوی فرمان‌فرما شیراز کمکی به مردم این نواحی بشود گمان نمی‌رود که هرگز کسی از آنان به فکر شرارت و غارت بیفتد.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> Ibid, p. 162.

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## ارتباط مسائل خلیج فارس و افغانستان با اوضاع هندوستان

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

### مهدی علی خان بهادر جنگ

اصل و تبار قواسم و چگونگی انتصاب بخشی از قاسی‌ها را به فرمانداری لنگه از سوی دولت ایران و نیز ماجراهای درافتادن بریتانیا با قاسی‌ها را به اختصار آوردیم و اینک در دنبالهٔ سخن از قصهٔ درگیری‌های روزافزون بریتانیا در خلیج فارس یاد می‌کنیم:

آن میرزا مهدی علی خان که به نمایندگی از طرف انگلیسی‌ها مأمور مذاکره و عقد قرارداد با سلطان مسقط بود تها ایرانی است که در همان ابتدای سیاستِ فعالانهٔ انگلیسی‌ها در خلیج فارس به خدمت حکومت هندوستان (کمپانی هند شرقی) درآمد و از ۱۷۹۸ تا ۱۸۰۳ سمت نمایندهٔ مقیم بریتانیا در بوشهر را داشت.<sup>۱</sup> این مرد خراسانی تبار که نام او در تواریخ ایرانی روضه‌الصفا و ناسخ التواریخ و غیره نیز آمده است مقیم هندوستان و ملقب به «بهادر جنگ» بود. (شکل معرب این لقب در قول نامهٔ مورخ اول جمادی الاولی ۱۲۱۳ هجری مطابق با ۱۲ اکتبر سال ۱۷۹۸ بریتانیا با امام مسقط به صورت «بهادر جونج» قید شده است).<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> Denis Wright, *The English Amongst the Persians*, London, Heinemann, 1977 Lorimer, vol. 1, part 2, p. 1884.

<sup>۲</sup> قدری قلعجي، الخليج العربي، معاهدات و موانع الخليج البريطانيه العربية، بيروت، ۱۹۶۵، صفحه ۴۲۱.

### تحریک ایران برای حمله به افغانستان

موققیت بزرگ دیگر میرزا مهدی علی خان در مأموریت تهران بود، به این تفصیل که در آن ایام زمان شاه افغان به پشت گرمی و عده‌های مساعدت راجه‌های هندی که از سلطانگلیسی‌ها ناخشنود بودند به خیال فتح هندوستان افتاد. حکومت هند که از مقابله با جنگ‌جویان سلحشور افغانی در پنجاب و معابر صعب‌العبور بین هندوستان و افغانستان بینناک بود میرزا مهدی علی خان را چنان که تاریخ منظم ناصری در شرح وقایع سال ۱۲۱۴ هجری آورده است «با تخف و هدایا به دربار علا» فرستاد تا «سلطنت اعلیحضرت خاقان کشورستان را تهنیت و تبریک» گوید. این البته ظاهر امر بود، اما نیت واقعی میرزا و مأموریت اصلی او تشویق و تحریک شاه ایران بود برای حمله به افغانستان و نیز چاره‌جویی برای جلوگیری از دستیابی فرانسوی‌ها به بنادر ایران در خلیج فارس. حکومت هند به میرزا اختیار داده بود که در صورت موافقت شاه با حمله به افغانستان هزینه آن را بر عهده بگیرد لیکن میرزا که مزاج شاه را موافق مقصود خود یافت نیازی به تعهد مالی نداشت. فتح علی شاه اگرچه از لشکرکشی و حمله مستقیم به افغانستان خودداری نمود لیکن همراه سپاه به خراسان رفت و محمود شاه و فیروز شاه برادران زمان شاه را که به دربار ایران پناهنده شده بودند با دادن امداد و تجهیزات به افغانستان گسیل داشت. زمان شاه در آن زمان تا لاهور پیش رانده بود ولی چون از حمله برادران و امداد و تقویت آنان از سوی ایران آگاهی یافت سودای فتح هندوستان را از سر به درکرد و به کشور خود بازگشت. زمان شاه در مقابله با برادران، در جنگ قندهار شکست خورد و به دستِ محمود شاه کورشد. افغانستان تا مدتی در آتش جنگ داخلی گرفتار آمد و حکومت هند نفسی به راحت کشید.<sup>۱</sup>

**لوریمر می‌نویسد: وظیفهٔ اصلی مهدی علی خان در این مأموریت دو چیز**

<sup>۱</sup> لوریمر، جلد اول، بخش اول، صص ۸۷-۱۸۸۴.

بود؛ اول آن که کاری کند که سرحدات غربی افغانستان از سوی ایران مورد تهدید واقع شود تا زمان شاه را از سرازیر شدن در دشت هندوستان بازدارد. دوم آن که مانع بسط و توسعه نفوذ فرانسه در ایران گردد. مهدی علی خان در انجام هر دو منظور موفق بود. کمپانی هند شرقی سالانه دو تاسه لک روپیه در اختیار او گذاشته بود تا به مصرف تأمین هزینه‌های قشون کشی به افغانستان برسد ولی وی چون دریافت که فتح علی شاه خود سودای فتح افغانستان را در سرمی پیروزاند از افشاری مقصود خودداری نمود و چنین وانعداد کرد که صرفاً برای تهنيت جلوس همایونی به ایران آمده است زیرا اگر نگرانی کمپانی از پایت زمان شاه بر ملا می‌شد هزینه لشکرکشی به افغانستان به گردن کمپانی می‌افتد. هدف دیگر مأموریت میرزا مهدی علی خان نیز با صدور فرمانی از طرف شاه مبنی بر ممانعت از ورود فرانسوی‌ها به بنادر ایران برآورده شد. روضة الصفا (جلد نهم، صفحه ۳۶۰) در شرح مأموریت مهدی علی خان می‌نویسد: «و ضمناً تمی نمود که دولت علیه ایران را با دولت بهیه انجليس موافقی باشد که افغانه قصد تسخیر هندوستان ننمایند و سپاه ایران شاه آن طایفه را فارغ و آسوده نگذارند که به فکر عزیمت هندوستان درافتند.»<sup>۱</sup>

### افغانستان، بلاگردان هندوستان

از این تاریخ است که مسائل خلیج فارس و افغانستان در هم گره می‌خورد و بریتانیا این دو منطقه را به عنوان بارویی برای حفظ هندوستان تلقی می‌کند. قرار است که خلیج فارس از دریا و افغانستان از خشکی، راه را بر مهاجمینی

<sup>۱</sup> به حکایت گزارش موجود در کتابخانه دیوان هند مهدی علی خان در جریان مأموریت خود هفت هزار روپیه به یکی از شعرای ایران داد تا قصیده‌ای در مدح او و فرمانروای هندوستان و پادشاه انگلستان ببردازد. (عبدالله‌ادی حایری: نخستین روپارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دو روپیه تعدد بورزوای غرب، ص ۲۴۵، ۱۳۶۷) سال‌ها بعد که مهدی علی خان در هندوستان وفات یافت کارگزاران کمپانی هند شرقی از آقا احمد کرمانشاهی مؤلف مرأت الاحوال که از شاگردان شیخ علی‌جعفر کاشف الغطا بود دعوت کردند تاترکه او را بر وقق احکام ققه شیعه در میان وزرات تقسیم کند. (همان، ص ۳۰۱).

چون ناپلئون و تزارکه چشم طمع بر هندوستان، آن نگین جادویی امپراتوری بریتانیا، دوخته باشند بربندند. در خلیج فارس، بعدها، ملاحظات دیگری هم مانند دسترسی به ذخایر نفتی و غیره پیدا می شود اما در مورد افغانستان هیچ ملاحظه دیگری جز بلاگردانی هندوستان در کار نیست و سیاست بریتانیا نسبت به آن کشور به اقتضای تبادلات هندوستان شکل می گیرد و دگرگون می گردد. در اوایل امر که هنوز جای پای انگلیسی ها در هندوستان سفت نشده بود سیاست بریتانیا کشاندن پای ایران در اختلافات داخل افغانستان بود و از این امر برای سرکوب سران عشایر و امراء افغانستان که با کمک بقیه السیف راجه ها و شهزاده های محلی در صدد دست اندازی به قلمرو هندوستان بر می آمدند استفاده می کرد اما پس از آن که جای پای خود را در هندوستان محکم و استوار یافت این سیاست را رها کرد. از آن پس بریتانیا افغانستان را به عنوان دژی حایل در راه هندوستان تلقی می کرد و بنابراین هرگونه تحرکی را از سوی ایران که بر تضعیف موقعیت آن دژ بیانجامد برنمی تافت.

در سال ۱۸۰۰ (۱۲۱۵ قمری) جان ملکم از سوی حکومت هندوستان به ایران آمد. به روایت رضاقلی خان هدایت در جلد نهم (صفحة ۳۵۹) روضة الصفا: «بانامه دولتی ختماً پادشاه والا جاه قوی شوکت انگلیس و بعضی تحف و هدایای مرغوبه نفیس، با شش نفر از نایابان و صاحب منصبان... که از آن شش تن یکی جوانی استرجی نام و در حسن طلعت رشکِ ماه تمام بود.»

در ماده دوم قراردادی که به تاریخ شعبان سال ۱۲۱۵ مطابق با ژانویه ۱۸۰۱ به امضای ملکم و حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله صدراعظم فتح علی شاه رسید آمده است:

«هرگاه پادشاه افغانستان بخواهد که به هندوستان حمله کند شاه ایران قشون به افغانستان می کشد و آن کشور را به کلی مضمحل می سازد.»

و در ماده سوم این قرارداد افزوده است:

«اگر پادشاه افغانستان مایل به صلح باشد دولت شاهنشاهی ایران جزو شرایط مصالحه التزام خواهد گرفت که وی خیال حمله و هجوم به هندوستان که جزو قلمرو پادشاه انگلستان است به کلی از سر خود بیرون کند.»<sup>۱</sup>

### جنگ ایران و روس و تضعیف موقعیت ایران

متعاقب این جریانات جنگ ایران و روس در ۱۸۰۴ آغاز شد و شکست‌های متواتی قشون ایران طیعاً موجب ضعف و فتور دولت و نقصان اعتبار او در برابر خارجیان گردید. در ۲۵ محرم سال ۱۲۲۴ قمری (مطابق با ۱۲ مارس ۱۸۰۹ میلادی) معاهده‌ای بین ایران و انگلستان منعقد گردید که آن را میرزا محمد شفیع معتمددالدوله و حاجی میرزا محمد حسین خان امین‌الدوله از طرف ایران، و سرهارفورد جونز از طرف انگلستان، امضای کردند. این سرهارفورد جونز اولین فرستادهٔ رسمی دربار انگلستان به دربار شاه قاجار بود (۱۸۱۱-۱۸۰۹). فرستادگان پیش از او: مهدی علی خان و ملکم، نه از لندن بلکه از سوی حکمران هندوستان یعنی کمبانی هند شرقی اعزام شده بودند. میرزا شفیع معتمددالدوله هم کسی است که پس از قتل میرزا ابراهیم خان اعتمادالدوله منصب صدارت عظمی را بر عهده داشت. اعتمادالدوله به نوشتهٔ محمد حسن اعتمادالسلطنه در مسائل داخلی ایران عقل و کیاست تمام داشته: «اما در سؤال و جواب با خارجه چندان کامل و بصیر و سیاسی و خبیر نبوده... و نمی‌توانسته است که اتحاد ایران را با دول خارجه محکم سازد و قادر نبوده که هر یک از دول را با دیگری رقیب قرار دهد و خود را در میان آسوده و سالم نگاه دارد.»<sup>۲</sup>

و ظاهراً هم او بود که فتح علی شاه را از حملهٔ مستقیم و تمام عیار به افغانستان

<sup>۱</sup> محمود محمود: *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس (در قرن نوزدهم)*، صفحه ۴۴؛ لوریس، جلد

<sup>۲</sup> اعتمادالسلطنه: *صدرالتواریخ*، صفحه ۳۳. اول، بخش دوم، صفحه ۱۸۸۸.

بازداشت. گویا جان ملکم بعدها از این باب گله کرده بود که چرا اعتمادالدوله شهریار ایران را مانع شده است که انتقام شیعدها را از افغان‌های سنی بگیرد. اعتمادالدوله در پاسخ گفته بود:

«سیاست از مذهب جداست. صلاح نبود شاه برای چنین کار کوچکی یک قسمت از مملکت خود را ویران کند و سکنه آن را قتل عام نماید.»<sup>۱</sup>

### صدراعظم ایران و خطر استعمار تبرستان

میرزا شفیع خان صدراعظم نیز آنقدر که از مدارک موجود برمی‌آید مردی عاقبت‌اندیش بود که در معامله با انگلیسی‌ها جانب حزم و احتیاط را فرو نمی‌گذاشت. صلاح عقاد یک مورخ عرب می‌گوید: میرزا شفیع در برابر فشار انگلیسی‌ها که می‌خواستند هنگام و قشم و خارک را به عنوان پایگاه دریایی در اختیار داشته باشند به ملکم خان گفت: «انگلستان از طریق همین پایگاه‌های کوچک که در سواحل هندوستان برپا کرد آن کشور را از پای درانداخت و حالا معلوم نیست که امپراتوری مغول کجا رفت و چه شد؟»<sup>۲</sup>

و شاید همین ملاحظهٔ خطر انگلیس بود که میرزا شفیع خان را به هواداری بیش‌تر از فرانسوی‌ها واداشت.

فریدون آدمیت محقق صاحب نظر در تاریخ این دوران در مقدمهٔ کتاب خود امیرکبیر و ایران میرزا شفیع را مردی «ابله و کودن و گول» دانسته و اعتمادالدوله سلف او را «یگانه مرد مآل اندیش و مقتدر ایران» توصیف کرده است. مطلبی که صلاح عقاد از قول میرزا شفیع خان آورده و در بالا آن را نقل کردیم دلیل هوشیاری اوست و بعید است که آن سخن از یک آدم «ابله و کودن و گول» برآید.

<sup>۱</sup> محمود محمود: *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس (در قرن نوزدهم)*, صفحه ۱۲۵.

<sup>۲</sup> دکتر صلاح العقاد: *الاستعمار في الخليج الفارسي*, صفحه ۴۵.

### تغییر جهت در سیاست انگلیس نسبت به افغانستان

باری در دو قرارداد مقدماتی (۱۸۰۹ و ۱۸۱۲) و نیز در یک قرارداد نهایی که در ۲۵ نوامبر ۱۸۱۴ مطابق با ۱۲ ذیحجه ۱۲۲۹ بین ایران و انگلستان به امضا رسید، باز مسئله افغانستان مطرح بود. منتهی لحن آن با قراردادهای قبلی تفاوت داشت. در قراردادهای قبلی چنان که دیدیم نظر انگلیسی‌ها بر تشویق و تحریک ایران در حمله به افغانستان بود اما در قراردادهای بعدی به همین اندازه اکتفا شده است که در صورت بروز جنگ بین ایران و افغانستان، انگلیسی‌ها بی‌طرف خواهند ماند. ماده نهم عهدنامه ۱۸۱۴ مقرر می‌داشت:

«اگر جنگ یا نزاعی فیما بین دولت علیه ایران و افغان اتفاق افتاد اولیای دولت بههیه انگلیس را در آن میان کاری نیست و به هیچ طرف کمک و امدادی نخواهد کرد مگر این که به خواهش طرفین واسطهٔ صلح گردد.»<sup>۱</sup>

جالب توجه است که در همان زمان که یک نمایندهٔ انگلیس در تهران برای حمله به افغانستان چراغ سبز نشان می‌داد نمایندهٔ دیگر آن دولت در کابل به افغان‌ها قول می‌داد که در صورت وقوع تصادم با ایران، انگلستان از افغانستان حمایت خواهد کرد و به نفع این کشور وارد جنگ خواهد شد.

ماده ۷ قرارداد مقدماتی اول که در ماه مارس ۱۸۰۹ به امضای حاجی محمد شفیع و هارفورد جونز رسید تصریح می‌کرد که انگلستان در صورت بروز جنگ بین ایران و افغانستان بی‌طرف خواهد ماند. ولی هنوز مرکب این قرارداد خشک نشده بود که در ژوئن همان سال قراردادی بین نمایندهٔ انگلستان و شاه شجاع پادشاه افغانستان به امضا رسید. بروفق مادهٔ دوم این

<sup>۱</sup> همین مضمون در مادهٔ هفتم عهدنامه ۱۸۰۹ و مادهٔ ششم عهدنامهٔ مورخ ۱۸۱۲ نیز تکرار شده است. برای ملاحظهٔ متن مواد مراجعت کنید به محمود محمود: *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس (در قرن نوزدهم)*، جلد اول، ص ص ۱۰۵ و ۱۳۸.

همچنین روایت مختصر و مفید این جریانات در فصل‌های دوم و چهارم از کتاب دنیس رایت آمده است: *The English Amongst the Persians*.

قرارداد مقرر شد: هرگاه دولتین فرانسه و ایران قصد نمایند که با نیت خصم‌انه وارد مملکت پادشاه کابل بشوند دولت انگلستان «با کمال رضایت خاطر به دفع آن‌ها مبادرت خواهد نمود و بر عهده خود می‌شandasد که مخارج قشون‌کشی فوق را در حدود قوه واستطاعت خود تأديه نماید.»<sup>۱</sup>

دلایل این تغییر موضع را از ملاحظه وضع هندوستان در اوآخر قرن هجدهم واوایل قرن نوزدهم می‌توان دریافت. در آن تاریخ مقاومت نیروهای محلی در برای بر استقرار انگلیسی‌ها در هندوستان به کلی پایان نیافته بود. آنگاه که انگلیسی‌ها میرزا مهدی علی خان بهادر جنگ را به ایران فرستادند تیپو سلطان پسر حیدر علی خان بهادر فرمانروای میسور هنوز از پایی در تیامده بود و با انگلیسی‌ها می‌جنگید. او برای حفظ خود با فرانسوی‌ها ارتباط برقرار کرد. سفیری نیز به ایران فرستاد تا دربار ایران را در جریان وضع هندوستان بگذارد. متأسفانه سفیر تیپو سلطان وقتی به تهران رسید که خبر کشته شدن او را نیز آوردند. سلطان در دفاع از پایتخت خود به دست نیروهای انگلیسی به قتل رسید (۱۷۹۹) و سفیر او نومید و دست خالی به هندوستان بازگشت. در کتاب مآثر سلطانیه آمده است که مقارن ورود میرزا مهدی علی خان به تهران؛ «ایل چیان سخن‌دان از جانب تیپو سلطان پادشاه دارالملک دکن با تحف و منسوقات (تسویقات) بی‌شمار، که از جمله هدایا سه زنجیر فیل گردون توان بود، رسید. ایل چیان مورد اشفاق و الطاف بی‌متنه گشته، در همان اوان خبر قتل تیپو سلطان و انتقال مملکت او به دولت انگلیز متروع سمع سمعی اولیای دولت قاهره گشته، هریک از فرستادگان او به موطن اصلی معاودت کردند.»<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> سفرنامه میرزا فتح‌خان گرمودی به اهتمام فتح‌الدین فتاحی، صفحه ۶۶۲.

<sup>۲</sup> عبدالرازق دنبلي، مآثر سلطانیه، انتشارات ابن سينا، صفحه ۶۱؛ و نیز مراجعت کنید به روضة الصفا، جلد نهم، صفحه ۳۶.

تیپو سلطان آخرین سلطان میسور با زبان فارسی آشنا بود. وی تا پایی جان در برای بر انگلیسی‌ها مقاومت کرد. برای روایتی از انگلیسی‌ها در بارهٔ او مراجعه کنید به لوریم، جلد اول، بخش اول، فصل یکم، صفحه ۱۷۱، زیر عنوان «تحریکات تیپو سلطان میسور»، وقایع سال ۱۷۹۹.

### اشغال خارک از سوی انگلیسی‌ها

خلاصه در آن زمان که مهدی علی‌خان و جان ملکم به ایران آمدند خاطرِ انگلیسی‌ها از جانب هندوستان کاملاً نیاسوده بود و زمان شاه افغان به دستیاری قبایل شمال هندوستان می‌توانست در آنجا اسباب زحمت شود. اما در ۱۸۰۹، ۱۸۱۲ و به ویژه در ۱۸۱۴ چنین نبود. در این زمان مقاومت‌ها در هندوستان در هم شکسته شده بود و ناپلئون بنی‌پارت دشمن بزرگ بریتانیا نیز از پای در آمده بود. روس‌ها از شمال در حال پیش‌روی بودند و وجود افغانستانی در ورای مرزهای هندوستان حایلی دربرابر آن‌ها به شمار می‌آمد و از همین روی بود که در ۱۸۳۶ که محمد شاه به هرات لشکرکشید انگلیسی‌ها مواعید مکرر خود را که به موجب سه عهده‌نامهٔ قبلی دایر بر بی طرفی در اختلافات ایران و افغان بر عهده گرفته بودند فراموش کردند و با اعلام جنگ و پیاده کردن قشون در خارک، محمد شاه را در سال ۱۸۳۸ میلادی (۱۲۵۴ قمری)، پس از آن که هرات در آستانهٔ سقوط قرار گرفته بود، به ترک محاصره و بازگشت به ایران مجبور کردند.

### اعلامیهٔ محمد شاه در بازگشت از هرات

محمد شاه در بازگشت از محاصرهٔ هرات اعلامیه‌ای به خط خود خطاب به تمام بزرگان ایران نوشت که نسخهٔ اصل آن در مجموعهٔ ۱۷۹۶ اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران محفوظ است.<sup>۱</sup>

در این اعلامیه شاه پس از قدردانی از جان‌فشنی‌های سربازان خود به عهده‌نامه‌های مذبور اشاره می‌کند:

<sup>۱</sup> برای متن کامل اعلامیهٔ محمد شاه علاوه بر کتاب محمود محمود (جلد اول صفحه ۳۷۲) مراجعه کنید به ناسخ التواریخ، جلد قاجار، صفحه ۳۶۱؛ و سفرنامهٔ میرزا فتح خان گرمهودی به اهتمام فتح‌الدین فناحی، صفحه ۶۳۳؛ و نیز مراجعه کنید به مقالهٔ «منتشرهایی به خط محمد شاه قاجار» از جهانگیر قائم مقامی در نama مینوی (تهران ۱۳۵۰) که عکس نسخهٔ اصل اعلامیه را هم در این مقاله آورده است.

«از قشون نهایت رضامندی دارم، در سرمهای زمستان و گرمای تابستان و زحمت‌های سنگرو جنگ‌های کنار خندق و آوردن آذوقه از صحراء به همه این زحمات در کمال شوق و غیرت تاب آوردن، منتهای شوق ظاهر ساختند یورش‌های مکرر برداشت و جان‌نثاری‌ها کردند... قریب هزار نفر از ساکنی شهر به خدمت آمدند و از بزرگان شهر عربی‌ها در جزو آمد. در این وقت با وجود این که سه ایلچی انگلیسی در سه عهدنامه صریح نوشته بودند که دولت انگلیس را به امر افغانستان به هیچ وجه رجوعی نمی‌آورد اعلام جنگ رسید به این مضمون که جنگ شما با هرات باعث خرابی امر انگلیس در هند خواهد بود و دشمنی با ماست، وکشته‌های جنگی آن‌ها به خاک ما که جزیرهٔ خارک باشد آمدند که اگر از هرات بر نگردید ما به فارس و کرمان قشون می‌کشیم.»

محمد شاه می‌گوید: ما به اعتماد عهدنامه‌ای که با انگلیس داشتیم از ساختن استحکامات در سواحل خود فروگذار کردیم:  
 «نامضبوطی بندرات و فارس را به همان عهدنامه دولتی مضبوط می‌دانستیم، آن عهدنامه را محکم‌تر از صد قلعه و توبه‌ها که در بندر سازیم پنداشتیم.»

ولی پس از دو سال جنگ در سرحدات افغانستان ناگهان انگلیس را در مقابل خود یافتیم و «با انگلیس که دولت بزرگی است صلاح حرب ندانستیم و برگشتم.» اعلامیهٔ محمد شاه با این عبارت‌های پرشور و احساس خاتمه می‌یابد:

«مردم ایران چنان تصور ننمایند که من از سفر و جنگ خسته شده، یا نیتی که در پس گرفتن اسرا داشتم تغییر دادم. هرگز به خدا قسم، اسیرهای ما خاطر جمع باشند که تا جان دارم از این نیت برگشت نخواهم کرد و به فضل خدا همه اسرا را پس خواهم گرفت... تو پچیان مخلص و سربازان فدوی و سواران جرار! بدانید که

مردن با غیرت و مردانگی، به ذات پاک احادیث، بهتر از هزار سال زندگانی با بردباری و تملق است و به قوت اسدالله الغالب من شمارا چنین دانسته و می‌دانم که از همه قشون‌های دول خارجه تابدارتر به زحمت، و غیور، و دیندار و پاسِ آبروی دولت را به کارتر می‌باشید ... هر چه دارم برای شما می‌خواهم. نه در بنده خانه و اطاق‌های با زینت ولذت و خوشگذرانی هستم. همین قدر از خدا طالبم اذیت‌هایی که از همسایگان اوزبک و سایر ترکمانان به خراسان رسید پس بگیرم و ذلت به هیچ کس نکنم. این منتهای لذت من است. همانا شما برادران دینی و غیور من هستید. تحریراً فی شهر جمادی الآخر ۱۲۵۵ء

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## بریتانیا در خلیج فارس

تبرستان  
www.tabarestan.info

### خلیج فارس در معاهدات بین ایران و انگلیس

باری برگردیم به مسائلی که مستقیماً با جزایر خلیج فارس و سرنوشت تُنْب وابوموسی مربوط می‌شود. در مادهٔ پنجم عهدنامهٔ ۱۸۰۹ که از آن به عنوان عهدنامهٔ مقدماتی یاد شده است آمده بود:

«هرگاه به اجازهٔ شاهنشاه ایران یک عده از قشون‌های انگلیس وارد خلیج فارس شده و در جزیرهٔ خارک یا بنادر دیگر به خشکی پیاده شوند البته به هیچ وجه حق تصرف و تملک در این جزایر یا بنادر نخواهند داشت و از تاریخ انعقاد این عهدنامهٔ مقدماتی یا مجمل، این قشون در تحت فرمان و تعییمات پادشاه ایران قرار خواهد گرفت و عدهٔ این قشون در معاهدهٔ مفصل تعیین خواهد شد.»<sup>۱</sup>

در مادهٔ نهم از عهدنامهٔ مفصل هم که در ۱۸۱۲ (۱۲۲۷ قمری) با انگلستان امضا شد می‌خوانیم:

«اگر در بحرالعجم دولت بهیهٔ ایران را امدادی ضروری شود اولیای دولت بهیهٔ انگلیس، به شرط امکان و فراغ بال در آن وقت، کشتی جنگی و قشون بدھند

---

<sup>۱</sup> محمود محمود: تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس (در قرن نوزدهم)، جلد اول، صفحهٔ ۱۰۴.

و اخراجات آن را موافق برآورد آن وقت قطع و فصل نموده بازیافت نمایند و کشتی‌های مزبور بر آن خورها و لنگرگاهها عبور کنند که امنی دولت علیه ایران نشانی بدهنند و از جای دیگر بی‌رخصت و ضرورتی عبور نکنند.»<sup>۱</sup>

مسئله این است که ایران فاقد نیروی دریایی و کشتی‌های جنگی بود. بنادر و جزایر ایران بهترین و مناسب‌ترین جاهایی بود که انگلیسی‌ها یاغیان و گردن‌کشان را در برابر دولت مرکزی به تمرد و قیام تشویق کنند و قلع و قمع یاغیان در آن نواحی بدون استعداد از قوای بحیری انگلیس برای دولت مرکزی میسر نبود. انگلیسی‌ها هم عملأً حاضر نمی‌شدند که به آنجه از عهدنامه‌های ۱۸۰۹ و ۱۸۱۲ نقل شد اکتفا کنند یعنی کشتی‌های خود را تحت فرماندهی سرداران ایران بگذارند و تنها به بازیافت «اخراجات» یا هزینه‌های عملیات رضا دهنند. آن‌ها همان‌طور که در دفع فتنه پرتقالی‌ها با امام قلی خان و در دفع فتنه امیر مهنا با کریم خان زند نشان دادند طالب امتیاز بیش‌تر بوده و در درجهٔ اول تحصیل پایگاهی برای خود در سواحل ایران را در مذکور داشتند. تفصیل داستان در این مختصر نمی‌گنجد. از قول هارفورد جونز آورده‌اند که جان ملکم «عشقی بی‌امان به تصاحب جزیره‌ای در خلیج» داشت. او در ۱۸۰۱ کوشید تا فتح علی شاه را راضی کند و به آرزوی خود برسد. در ۱۸۰۸-۹ هم که برای مأموریت دوم به ایران آمد حتی در اندیشهٔ لشکر آرایی بود و می‌خواست تا به قهر و غلبه به مقصد خود نائل آید.<sup>۲</sup>

### کوشش بریتانیا برای ایجاد پایگاه در جزیرهٔ کیش

برای این منظور در مرحلهٔ اول پایگاهی در باسیدو (باسعیدو) واقع در منتهی‌الیه جزیرهٔ قشم ایجاد کردند. لیکن نه آب و هوای قشم مناسب بود و نه سواحل

<sup>۱</sup> محمود محمود: *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس (در قرن نوزدهم)*, جلد اول, صفحهٔ ۱۲۸.

<sup>۲</sup> Denis Wright, *The English Amongst The Iranians*, p. 69.

آن برای نزدیک شدن کشته‌ها استعداد لازم را داشت. سرانجام جزیره<sup>۱</sup> کیش را از هر حیث مناسب‌تر یافتند و حکومت هندوستان پس از سرکوبی قواصم عمان در ۱۸۱۹ و تسخیر رأس الخيمة از هنری ویلاک وزیر مختار بریتانیا خواستار شد که زمینه<sup>۲</sup> امر را در تهران فراهم آورد. به ویلاک دستور داده شده بود به شاه بگوید که در ازای موافقت او با ایجاد پایگاهی دائمی برای بریتانیا در خلیج فارس، بریتانیا نیز آماده خواهد بود که حاکمیت ایران را در بحرین به رسمیت بشناسد.<sup>۳</sup>

ویلاک در هفته دوم مارس ۱۸۲۰ مأموریت خود را با وزیران شاه در میان نهاد و گفت که به نظر حکومت هندوستان ایجاد یک پایگاه دائمی برای جلوگیری از راه‌زنی‌های دریایی ضرورت دارد. اگر پایگاه فعلی که با موافقت سلطان مسقط در قشم ایجاد شده است مناسب نباشد باید اجاره یک جزیره ایرانی مورد نظر قرار گیرد. ویلاک توضیح داد که اولًاً تأمین آرامش در خلیج فارس به رونق تجارت خواهد افزود و از این طریق سود فراوان عاید ایران خواهد شد ثانیاً موافقت ایران با این پیش‌نهاد سبب خواهد شد که بتوان جزایر خلیج فارس را — که فعلًاً سرخود و مستقل هستند — از راه میانجیگری یا اعمال زور تحت حاکمیت ایران درآورد.

ظاهراً ویلاک فکر می‌کرد که وعده منافع سرشار مالی به اضافه<sup>۴</sup> پیش‌نهاد تأمین حاکمیت ایران در بحرین و جزایر دیگر خلیج فارس برای جلب نظر موافق شاه کافی خواهد بود. اما حاجی محمد حسین خان صدراعظم در پاسخ او روشن ساخت که این گونه طرح مطلب به مذاق شاه اصلًاً خواشایند نیست. صدراعظم گفت که اعلیحضرت دوستی با انگلستان را ارج می‌نهد و نمی‌خواهد

<sup>1</sup> Kelly, *Britain and the Persian Gulf* (1795-1880), p. 169.

“to ensure recognition of Persian Sovereignty over Bahrain as a means of reconciling the Shah to the establishment of a permanent British base in the Gulf.”

<sup>2</sup> Ibid, “.... the islands which were now independent might by act of mediation or compulsion be induced to submit to the Persian authority”.

در این میان چیزی باعث کدورت شود. چندی پیش هم که صحبت از واگذاری یکی از جزایر بود اعلیحضرت از قبول آن خودداری ورزید. اما راجع به قشم صدراعظم همین قدر متذکر شد که حکومت آنجارا امام مسقط از سوی دولت ایران بر عهده دارد.

چگونه حاکمیت ایران در جزایر خلیج فارس زیر سوال بردہ می‌شود ویلاک باز به منافع بازرگانی فراوان که درگرو آرامش و ثبات وضع خلیج فارس است تکیه کرد و از نیات خیرخواهانه و صلح طلبانه بریتانیا سخن گفت و اشاره کرد که اگر بریتانیا نیت خصمehانه‌ای داشت می‌توانست از همان پایگاه رأس الخیمه عمل کند و نیازی به ایجاد پایگاه در ساحل ایران نبود. ویلاک در پیابان کلام گوشہ تهدیدآمیزی نیز زد و گفت: در صورت ادامه مخالفت شاه با این پیشنهاد،

«ممکن است حقوق و مالکیت او بر کلیه جزایر خلیج فارس زیر سوال قرار داده شود و اگر ایران در حمله به بحرین موفق نگردد و راه به پادرمیانی ما داده نشود احتمال این که دولت بریتانیا در صدد اشغال آنجا برآید منتفی نخواهد بود»<sup>۱</sup>

ویلاک درگزارش خود شکایت دارد که عجب و نخوت ایرانی‌ها نگذاشت که سخنان او در گوش شاه و وزیران او برود و می‌گوید: ایرانی‌ها خیال می‌کنند که کشور آن‌ها رشک همسایگان و سرآمد همه آفاق جهان است. ملاحظات نومیدانه واستنباطات شخصی وی از موضع شاه در قضیه قشم درخور توجه است:

<sup>۱</sup> Ibid, p. 170: "... it was possible that the right and title of the Shah to all the islands in the Gulf might be questioned, and if the invasion of Bahrain was attempted and proved unsuccessful and our mediation was declined, I could not assert the British Government might not hereafter meditate its occupation."

Quoted from *Persia and Persian Gulf* vol., 34, Willock to Keir, 10 March 1820 enclos. in Willock to Sec. Committee, 17 March 1820.

«اعلیحضرت ترس خود را از استقرار قوای ما در مجاورت ایران پنهان نمی دارد. سیاست او همواره برآن بوده است که نفوذ بیگانگان را در این کشور مهار کند و حاضر نیست کاری بکند که به اعتقاد خود او آیندهً مخاطره آمیزی در پی خواهد آورد. فایده‌ای ندارد که برای اعلیحضرت از منافعی که بهبود وضع بازرگانی در برخواهد داشت یا از دلایلی در لزوم حمایت تجارت که ممکن است در ذهن پادشاهان ما مؤثر افتاد سخن گفته شود. درآمد ایالت فارس مقطوع است و رونق یا عدم رونق تجارت در آن تأثیری ندارد و من فکرمی کنم اعلیحضرت حتی حاضر است از کل منافع تجارت با هندوستان چشم پوشی نماید ولی خودرا در معرض نگرانی دائمی از جهت حضور ما در خاک ایران قرار ندهد.»<sup>۱</sup>

### قسم و امام مسقط

وقتی دولت ایران از واگذاری جزیره کیش خودداری نمود و تقاضای تخلیه قسم را کرد عمال حکومت بمبنی این نغمه را ساز کردند که سلطان بن سعید امام مسقط قسم را از اعراب بنی معین گرفته، بندرعباس را هم به زور متصرف شده است. آن‌ها قبول داشتند که امام مسقط بعد از این جریان با دولت ایران به توافق رسیده و اجاره بندرعباس را به عنوان یکی از کارگزاران دولت ایران بر عهده گرفته است، لیکن چنین استدلال می‌کردند که قسم از توابع بندرعباس نیست و به همین دلیل درستند واگذاری بندرعباس و توابع آن نامی از قسم ذکر نشده است. این حرف‌هارا درگوش سلطان مسقط زمزمه می‌کردند و وزیر سلطان شادمانه می‌افزود که آری، در رسیده‌ای سالانهً مربوط به مال الاجاره بندرعباس هم نامی از قسم برده نمی‌شود. ظاهراً ویلاک وزیر مختار انگلیس در تهران این یاوه‌هارا قبول نداشت و برآن بود که قسم از توابع بندرعباس است و سلطان مسقط با قبول فرمان شاه حقی را که احتمالاً با تصرف بندرعباس در قسم پیدا کرده بود از دست داده است. اما کرزن و سایکس برخلاف نظر

<sup>۱</sup> Kelly, Ibid, p. 186.

وزیر مختار خود تنها میناب و برخی نقاط دیگر در ساحل خاکی ایران را از توابع بندرعباس به شمار آورده و از قسم نامی نبرده‌اند.<sup>۱</sup>

نسخهٔ فرمان واگذاری بندرعباس به سلطان بن سعید امام مسقط به نظر ما نرسیده است. اما سواد دست خط مورخ سال ۱۲۷۲ هجری (۱۸۸۵ میلادی) طهماسب میرزا مؤیدالدوله به نام امام مسقط در دست است و در آنجا برخلاف ادعای عمال حکومت هندوستان نام «جزیرتین هرم و قشم» به عنوان توابع بندرعباس صریحاً ذکر شده است. او این دست خط باز هم درآینده یاد خواهیم کرد.

### قرارداد بروس - زکی خان

یکی دو سال بعد از این ماجراها حسین علی میرزا والی فارس از کاپیتان بروس نمایندهٔ مقیم بریتانیا در بوشهر دعوت کرد تا برای مذاکره در پرآمون مسائل مورد علاقهٔ طرفین به شیراز بیاید. در آن زمان بروس تازه از سفر برگشته بود. او پیش از این سفر به اخلاص در روابط بین ایران و بریتانیا متهم شده بود. دولت ایران او را در قضیهٔ حملهٔ کشتی‌های جنگی انگلیس به لنگه و چارک و طرح تجاوزات دیگر به سواحل ایران مقصومی دانست و تقاضای فراخوانده شدن او را داشت. این است که بروس از دعوت شاهزاده برای مذاکره استقبال کرد. ملاقات بروس با شاهزاده حسین علی میرزا در شیراز به عقد قراردادی در ۳۰ آگوست ۱۸۲۲ (۱۲ ذیحجه ۱۲۳۷) منتهی گردید که بروس و میرزا زکی خان نوری وزیر ایالت فارس آن را امضا کردند.

مادهٔ اول این معاهده چیز مهمی نبود. اما مادهٔ دوم آن حاکمیت ایران در بحرین را تصدیق می‌کرد، و مادهٔ سوم متنضم تعهدی برای پرداخت غرامت به اتباع ایرانی از جهت کشتی‌هایی بود که آن‌هارا کاپیتان لاک در ژانویه سال ۱۸۲۰ به آتش کشیده بود. و مادهٔ آخر مقرر می‌داشت: قوای انگلیس که

<sup>۱</sup> Kelly, Ibid, p. 186.

در جزیره‌ای از ساحل ایران مستقر هستند و درخواست تخلیه آن‌ها شده است، چون حضرت فرمانفرمای بمبنی اجازه خواسته است که مدتی دیگر در آنجا باقی بمانند، شاهزاده به ملاحظه امنیت و آرامش خلیج فارس و جلوگیری از اختلال کار تجارت، با تمدید اقامت آنان به مدت پنج سال و تا زمانی که تجهیزات بحری کافی تدریجاً (برای دولت ایران) فراهم شود، موافقت می‌کند. در اینجا مطالبی هم در باب امکان تخلیه قسم پیش از اتفاقی موعد پنج سال و در موازات آمادگی قوای ایرانی برای جایگزینی آن‌ها و انتقال ساخلوی قسم به جزیره ایرانی دیگر در صورت صلاح‌حدید شاهزاده ذکر شده بود.

به نظر بروس استقرار حاکمیت ایران در بحرین موجب افزایش اطمینان و آرامش بیشتر در بخش عربی خلیج فارس می‌شد ولی فرمان‌فرمای هندوستان از مضمون عهدنامه سخت برآشافت و بروس را از کار برکنار کرد. به نظر او مواد عهدنامه سرتاسر با سیاست بریتانیا ناسازگار بود. پرداخت غرامت به اتباع ایرانی لنگه و چارک تسلیم در برابر ایران تلقی می‌شد. موافقت شاهزاده با ادامه خدمت بروس در بوشهر به این معنی بود که از این پس هر مأمور انگلیسی در بوشهر باید اول به شیراز می‌رفت و موافقت والی فارس را تحصیل می‌کرد. شناسایی حق ایران در بحرین، وضع بریتانیا را هم در برابر حاکم بحرین و هم در برابر سلطان مسقط (که او هم روی آن جزیره ادعا داشت) خراب می‌کرد. با قبول نظر ایران در مورد قسم اساس موجودیت پایگاه بریتانیا در آن جزیره عملی تجاوز‌کارانه و نامشروع تلقی می‌شد. حکومت هندوستان این معاہده را مردود دانست و عجب آن که تهران هم دنباله آن را نگرفت و این طور گفته شد که فتح علی شاه از این که شاهزاده خودسرانه و بدون اجازه او به مذاکره و عقد قرارداد با خارجیان اقدام کرده است ناخشنود بوده و از تصویب آن خودداری نموده است.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> Kelly, Ibid, p. 191.

در هر حال مادهٔ سوم عهدنامهٔ بروس-زکی خان مقرر می‌داشت:  
 «خسارات و زیان‌هایی را که بر اثر خراب شدن و از میان رفتن کشته‌های  
 بادی و غیر بادی بنادرلنگه و چارک به‌اهالی آن بنادر وارد آمده است وکیل دولت  
 انگلیس با واگذاری به مثل و در صورت عدم امکان با پرداخت بهای آن‌ها باید  
 جبران نماید.»<sup>۱</sup>

این مادهٔ ناظر است به جبران خسارات رعایای ایران که به دنبال زد و خوردِ  
 انگلیسی‌ها با قاسمی‌ها و حملهٔ قوای انگلیسی به لنگه و اطراف آن در ۱۸۲۰  
 حاصل شده بود. اعتراض دیگری در همین مقوله به تاریخ ۲ شوال ۱۲۶۹ (۱۸۵۲ میلادی)<sup>۲</sup> نشان می‌دهد که تعرض قوای انگلیس به سواحل ایران تا  
 سی سال دیگر هم گاه و بی‌گاه تجدید می‌شده است. یادداشت مورخ ۳ شوال  
 سال ۱۲۷۵ (۱۸۵۸ م)<sup>۳</sup> وزیر مختار انگلیس در تهران نیز متضمن شکایت از  
 شیخ بندرلنگه است که «کمال بی‌انصافی و بدرفتاری نسبت به رعایای دولت  
 انگلیس کرده است». شکایت وزیر مختار نمایانگر این معنی است که  
 انگلستان در سر به راه آوردن و مقاعده ساختن شیوخ لنگه تا آن تاریخ کاملاً  
 موفق نبوده است.

### تحریکات انگلیس در بندرلنگه

گزارشی که یکی از مأموران فارس در ذیحجهٔ ۱۲۸۰ برای ناصرالدین شاه  
 فرستاده حاکی از آن است که کنسول انگلیس مقیم بوشهر یکی از عوامل خود

<sup>۱</sup> متن انگلیسی این قرارداد در صفحهٔ ۲۵۴ کتاب بحرین از دکتر فریدون آدمیت آمده است. ترجمهٔ  
 فارسی ماده سوم آن را ما از صفحهٔ ۱۱۷ کتاب بحرین و مسائل سیاسی خلیج فارس تألیف جهانگیر  
 قائم مقامی نقل کرده‌ایم. کلی در کتاب خود مضمون مواد معاہده را آورده اما از نقل متن آن  
 خودداری کرده است.

<sup>۲</sup> سند شمارهٔ ۶۰۴۴ و شمارهٔ ۶۱۸۰ از استناد دولتی ایران به نقل از کتاب بحرین و مسائل سیاسی خلیج  
 فارس، ص ص ۱۱۸ و ۱۲۰.

<sup>۳</sup> سند شمارهٔ ۴۴۶ و شمارهٔ ۶۱۸۰ از استناد دولتی ایران به نقل از کتاب بحرین و مسائل سیاسی خلیج  
 فارس، ص ص ۱۱۸ و ۱۲۰.

حاجی محمد بشیر نام را به لنگه فرستاده و او اعراب مقیم آن سامان را به تمرد از احکام دولت ایران و قبول تعیین دولت انگلیس ترغیب و تحریض می‌کند. نویسندهٔ گزارش از شیخ خلیفه و حاجی عبدالله حسن که دو تن از رؤسای اعراب لنگه بوده‌اند نام می‌برد. این شیخ خلیفه ظاهراً همان خلیفه بن سعید است که نامه‌ای از او مورخ ۱۳ رمضان ۱۲۸۸ (۱۸۷۱ میلادی) در جزو اسناد وزارت خارجهٔ بریتانیا ارائه شده است.<sup>۱</sup> نویسندهٔ گزارش می‌پرسد این چه سیاستی است که دولت ایران این عده را که دلشان با یک دولت خارجی است در بندر لنگه نگاه داشته است؟

«بودن این قبیل رعیت در ولایت پادشاه جم جاه عالم پناه روح العالمین فداء چه مصرف دارد که دائم در فکر متابعت دولت خارجه باشند و اطاعت به احکام پادشاهی نکنند و اگر روزی باشد که دشمن در ولایت پادشاه مبنای مفسدت و شرارت گذارند این‌ها هم کمک آن‌ها باشند و تقویت به دولت خارجه نمایند. از اطراف و اکناف هم هر کس به عزم کاسبی و پیله‌وری می‌آید در لنگه اقامت می‌نماید آن قدر تعدی و بی‌حسابی به او می‌کنند که آخرالامر طاقت نیاورده فرار کرده می‌رود. بر رأی مبارک ظاهر است میان دولت‌های خارجه از دولت انگلیس منافق‌تر و شریتر و بد‌عهد و شیطان خیال و مفسدتر نیست و به اعتقاد فدوی میان همهٔ انگلستان هم از این بالیوز حرمازده‌تر و مفسد و بی‌معنی و ناپاک‌تر نیست...»<sup>۲</sup>

### فکر تعویض حکومت بندر لنگه

ناصرالدین شاه در حاشیهٔ گزارش دستور می‌دهد که اولاً با وزیر مختار انگلیس گفت و گوشود که چرا کنسول بوشهر به این حرکات دست می‌زند و ثانیاً

<sup>۱</sup> ما در بارهٔ این نامه و نامه‌های دیگر موجود در اسناد وزارت خارجهٔ بریتانیا بعدها سخن خواهیم گفت.

<sup>۲</sup> نامهٔ یکی از مأموران مقیم فارس مورخ اول ذیحجهٔ ۱۲۸۰، صفحهٔ ۱۰۸، اسناد دولتی مجموعهٔ ۶۰۴۴ متن کامل این نامه و دست خط ناصرالدین شاه در حاشیهٔ آن در صفحهٔ ۱۲۲ کتاب بعربین و مسائل سیاسی خلیج فارس نوشتهٔ جهانگیر قائم مقامی گراور شده است.

«به قوام الدوله بنویسید که برای بندرلنگه حاکم خوبی تعیین کند. لازم نیست حاکم عرب باشد. حاکم بسیار خوبی تعیین نماید.»<sup>۱</sup>

ظاهراً همان سیاست ترغیب و ترهیب که از سوی انگلیسی‌ها برای رام کردن و در چنبرانداختن قاسمی‌های آن طرف خلیج فارس به کار رفته بود در مورد قاسمی‌های لنگه هم مؤثر افتاده و اینک شیخ لنگه – همان که در سال ۱۲۷۵ (۱۸۵۸ میلادی) وزیر مختار انگلیس از دستش به تهران شکایت برد – منقاد گشته و خود را در اختیار بالیوز انگلستان در بوشهر قرار داده بود.

### نامهٔ حسام‌السلطنه

در جزو اسناد وزارت خارجهٔ ایران نامه‌ای هست به تاریخ ۲۴ ذیقده ۱۲۸۴ (۱۸۶۷ میلادی) از سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه که در آن روزگار والی فارس بود. در این نامه آمده است:

«جهاز دودی دولت انگلیس مقابل بندرلنگه لنگر انداخته و می‌گویند که نفرات انگلیسی، لنگه را مأخوذه داشته‌اند<sup>۲</sup> که شما چرا به بحرین کمک داده‌اید؟ یا آنچه کشتی و بغله<sup>۳</sup> و مركب دارید بدھید تا برده در بحرین محجر<sup>۴</sup> کنیم که چندی بی‌کار بماند، یا مبلغی کلی به این جرم بدھید، یا باید تنیبه کاملاً شوید که از تقصیر شماها بگذریم.»

### حسام‌السلطنه می‌گوید:

«نداشتن کشتی و اسباب استعداد بحریه دولتی در خلیج فارس اثرش این است که به رعیت و اهالی بندر دولت قاهره شاهنشاهی روحی و روح العالمین فداء، این قسم تحکمات<sup>۵</sup> می‌نمایند و از بس رعایا و برایای<sup>۶</sup> آن حدود از ماهما

<sup>۱</sup> مأخذ سابق.

<sup>۲</sup> بغله: قطر.

<sup>۳</sup> محجر: زورگویی.

<sup>۴</sup> برایا: مخلوقات.

<sup>۵</sup> مأخذ داشته‌اند: یعنی مقصر و مسؤول داشته‌اند.

<sup>۶</sup> تحکم: توقيف کردن.

یاس دارند که هیچ به ما اظهار نمی‌کنند و ناچارند که رضای بالیوز را به هر طور هست به عمل آورند. این بالیوز که من دیده و می‌بینم عماً قریب بحرین را هم تصاحب خواهد نمود.»<sup>۱</sup>

### بازداشت شیخ بحرین از سوی بریتانیا

دو سال بعد از تاریخی که این نامه نوشته شده، یعنی در شوال ۱۲۸۶ (۱۸۶۹) میلادی) بالیوز بوشهر یا کشتی‌های جنگی انگلیس به بحرین رفت و همان‌طور که حسام‌السلطنه پیش‌بینی کرده بود شیخ محمد بن خلیفه حاکم بحرین را با چند نفر دیگر از رؤسای بحرین گرفت و همراه خود به بمبئی برد و حکومت آنجارا به عیسیٰ برادرزاده شیخ محمد واگذار کرد.<sup>۲</sup> درگزارشی که یکی از مأمورین ایران از بمبئی فرستاده، از اشغال بحرین «که ملک طلق مخصوص دولت» بود و از بازداشت حاکم بحرین، «که رعیت مخصوص دولت ایران» بود، به تلحی زیاد یاد شده است:

«دیگر نقصی بالاتر از این برای دولت نمی‌شود که ملک طلق مخصوص دولت را دیگری تصرف نموده، حاکم معین نماید و رعیت دولت را حبس نمایند.»

### برکناری قواسم از فرمانداری بندر لنگه

چنان‌که از دقت در نوشتهٔ ناصرالدین شاه برمی‌آید، دولت ایران در سال ۱۲۸۰ (۱۸۶۳) از این‌که حکام قاسی لنگه خود را آلت دست انگلیسی‌ها ساخته بودند ناراحت بوده و عزل آن‌ها و واگذاری حکومت لنگه را به یک آدم لایق قابل اطمینان مورد نظر قرار داده بود. دستور ناصرالدین شاه در این باب که «لازم نیست حاکم عرب باشد» نشان می‌دهد که تا آن وقت مشایخ قاسی لنگه کاملاً دل به انگلیسی‌ها سپرده و اعتبار و احترامی را که از یکصد سال

<sup>۱</sup> برگ ۲۶۳ استاد دولتی مجموعه<sup>۲</sup> ۴۴۰ به نقل از کتاب بحرین و مسائل سیاسی خلیج فارس، صفحه<sup>۳</sup> ۶۳.

<sup>۲</sup> بحرین و مسائل سیاسی خلیج فارس، صفحه<sup>۴</sup> ۶۶.

پیش در نزد دولت ایران داشتند از دست داده بودند.

با این همه اقدام رسمی و علنی دولت ایران در تعویض حکومت لنگه تا سال ۱۳۰۴ (۱۸۸۷) به تأخیر افتاد. در این سال حاجی محمد مهدی ملک التجار بوشهری به حکومت لنگه منصوب می‌شد و او شیخ قاسمی را که تا آن تاریخ حاکم لنگه بود دستگیر می‌کند و به تهران می‌فرستد. نام این شیخ در مصادر ایرانی به صورت «قضیب بن راشد» و در استاد وزارت امور خارجه انگلستان گاهی به صورت Sheik Khadib و گاهی به صورت Katib قید شده است. او در ۱۸۸۵ شیخ یوسف بن محمد را کشت و حکومت لنگه را به دست گرفت. شیخ یوسف نیز پیشتر شیخ علی را کشته و به جای او نشسته بود. اختلافات داخلی در میان قاسمی‌های لنگه چندان بالا گرفته بود که ناصرالدین شاه ادامه وضع را غیرقابل تحمل دانست و دستور داد که کار را یکسره بکنند. آخرین شیخ قاسمی حاکم لنگه سال‌ها بعد (ظاهرآ در سال ۱۸۹۶) در همان تبعید تهران وفات می‌یابد. جالب توجه است که در این جریان شیخ ابوظیبی قوای ایرانی را برای برانداختن قاسمی‌ها از لنگه کمک می‌کند.

## اسناد ادارهٔ محترمانهٔ حکومت هندوستان

تبرستان  
تیپو خان  
تبرستان.info

### تماس‌های محترمانهٔ ایران با شیوخ

تفصیل اقداماتی که از سوی دولت ایران برای عزل حاکم قاسمی بندرلنگه و تجدید قدرت و نفوذ خود در شیخنشین‌های خلیج فارس به عمل می‌آمد در مجموعه‌ای به نام «خلاصهٔ جریانات مربوط به سواحل ایران و جزایر از ۱۸۵۴ تا ۱۹۰۴»<sup>۱</sup> که بر مبنای اسناد ادارهٔ سیاسی و محترمانهٔ حکومت هندوستان فراهم آمده، موجود است.<sup>۲</sup> بخشی از گزارش‌های مندرج در فصل چهارم این مجموعه (از بند ۱۹۶ تا ۲۲۸) زیر عنوان «اقدامات مختلف برای استقرارِ نفوذ ایران در خلیج فارس از ۱۸۸۷ تا ۱۹۰۵»<sup>۳</sup> بدین‌گونه شروع می‌شود:

«سال ۱۹۸۷-۸۸ به لحاظ اقداماتی که توسط دولت ایران در اجرای یک سیاست تهاجمی به منظور استقرار نفوذ خود به جای موقعیت ممتاز انگلستان در خلیج فارس انجام گرفت حائز اهمیت است. این اقدامات را صدراعظم امین‌السلطان در تهران و سرتیپ حاجی احمد خان که مدتی نایب‌الحکومه بوشهر بود و یک بازرگان ثروتمند ایرانی به نام ملک التجار که مدتی

<sup>۱</sup> Percis of the Affairs of the Persian Coast and Islands (1854-1904) Political Secret Dept. Reg. No C/2248.

از این مجموعه بعدها تحت عنوان «مجموعهٔ اسناد سیاسی سری» یاد خواهیم کرد.

<sup>2</sup> Various Attempts Made to Establish Persian Influence in the Persian Gulf, 1887-1905.

مسؤولیت حکومت بنادر و امور گمرکی را بر عهده داشت رهبری می‌کردند.»

«در ماه اگست ۱۸۸۷ هنگامی که نمایندهٔ مقیم بریتانیا کلیل رُس سرگرم رسیدگی به اغتشاشات نواحی مجاور بحرین بود اطلاعاتی دریافت کرد مبنی بر این که سرتیپ حاجی احمد خان در شرف مسافرت به ابوظبی و سایر نقاط «ساحل دزدان» است... با توجه به موسم سفر و هزینه‌ای که چنین سفری مستلزم آن می‌باشد نمایندهٔ مقیم بریتانیا شک برد که سفر احمد خان برخلاف آنچه وانمود می‌کنند به منظور بازدید از دوستان قدیم نیست و مقصود جدی تر و مهم‌تری در میان است. بنا برین معاون اول نماینده‌گی با کشتهٔ لورنس به ابوظبی گسیل شد تا از نزدیک مراقب حرکات سرتیپ باشد و منظور اصلی او را از این سفر روشن گرداند معلوم شد که حاجی احمد خان در لباس اونیفِرم کامل در ابوظبی پیاده شده و چند روزی با شیخ بوده، و از آنجا به دوبی رفت، و دوباره به ابوظبی بازگشته، و درنهایت با یک کشتی محلی به لنگه عزیمت کرده است.»

### کوشش برای تشکیل یک اتحادیهٔ منطقه‌ای از سوی ایران

در دنبالهٔ همین گزارش آمده است:

«این که احمد خان با شیوخ عمان چه مطالبی را در میان نهاده بود در آن زمان معلوم نشد. زیرا که وی از آن‌ها قول گرفته بود که موضوع را از مقاماتٔ بریتانیایی محترمانه نگاه دارند معاذلک شیخ دوبی با آن که ظاهراً به قول خود وفادار مانده بود قضیه را به اطلاع سلطان مسقط رسانید و از این قرار معلوم شد که موضوع مذاکرات، پیش‌نهاد برای ایجاد روابط سیاسی نزدیک‌تری بین شیوخ مستقل عمان و دولت ایران بوده تا به این وسیله خود را از سیطرهٔ نفوذ فعلیٰ بریتانیا برکنار نگاه دارند. مبدأ و منشأ این فکر هر کجا بوده این نکته مسلم است که مسؤولین حکومت ایران در آن هنگام این سودارا در سر می‌پختند که در برابر موقعیت بریتانیا تفوق سیاسی ایران را در سواحل و جزایر اطراف خلیج فارس تأمین کنند....»

## واکنش بریتانیا و گرفتن التزام از شیوخ تنظيم‌کننده گزارش می‌گوید:

«در چنین اوضاع و احوالی نماینده مقیم بریتانیا لازم دانست که تدبیری اندیشیده شود تا موقعیت ما در ارتباط با شیوخ ساحل متصالح عمان محفوظ بماند، و هم شیوخ مذکور را به تعهداتی که در مقابل حکومت بریتانیا دارند متوجه گرداند، و از آنان اطمینان کتبی بخواهد که وضعیت موجود را علی‌رغم انتریگ‌های ایران حفظ خواهد کرد. از این قرار شش نفر شیوخ مذکور طی نامه‌هایی ملتم شدند که بدون موافقت حکومت بریتانیا یا هیچ حکومت خارجی مکاتبه نخواهند کرد، و هیچ تعهدی در مقابل آن‌ها به گردن نخواهند گرفت، و اجازه نخواهند داد که نماینده هیچ دولت خارجی به جزء بریتانیا در خاک آنان مستقر گردد...»<sup>۱</sup>

**گزارشی از آخرین فصل حکومت قاسمی‌ها در بندر لنگه**  
 در بخش دیگری از این گزارش راجع به حاکمیت ایران در جزایر سیری، ٹنب و ابو موسی چنین آمده است: در حدود ۱۵۰ سال پیش بخشی از قبیله قاسمی به ایران آمدند و بندر لنگه را متصرف شدند و شیخ آنان به حکومت لنگه منصوب گردید. شیوخ لنگه گاهی عنوان حاکم و گاهی عنوان نایب‌الحکومه داشته‌اند و مالیات خود را گاهی مستقیماً به والی فارس، ولی بیشتر اوقات به حاکم بوشهر و بنادر، می‌پرداختند و به همین مناسبت هم نایب‌الحکومه نامیده می‌شدند. گزارش راجع به آخرین فصل از حکومت قاسمی‌ها در لنگه چنین ادامه می‌یابد:

«در ۱۸۷۸ شیخ آن زمان علی بن خلیفه به دست یکی از افراد قبیله خود به قتل رسید. این مرد که یوسف بن محمد نام داشت به جای شیخ نشست و

<sup>۱</sup> آنچه در بالا آورده‌یم ترجمه‌ی اهم مطالبی است که در بندهای ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ «خلاصه جریانات مربوط به سواحل ایران و جزایر از ۱۸۵۴ تا ۱۹۰۴» ذکر شده است. عنوان‌ها را مادر ترجمه افزوده‌ایم.

حکومت محل را در قبضهٔ خود گرفت اما او نیز به دست شیخ کاتب<sup>۱</sup> نامی، که از بنی اعمام شیخ علی بود، در ۱۸۸۵ کشته شد. شیخ کاتب تا سپتامبر سال ۱۸۸۷ حکومت لنگه را در دست داشت. در آن تاریخ حاجی احمد خان سرتیپ او را بازداشت کرد و به تهران فرستاد، و بلاfacسله در همان ماه (سپتامبر ۱۸۸۷) جاکم قشم از سوی احمد خان برای تصرف جزیره سیری گسیل شد و او به همراه سی نفر پرچم ایران را در جزیره برآفرشت....»

نخستین مرحلهٔ بروز اختلاف در بیان جزاير  
گزارش مورد بحث آغاز اختلاف ایران و انگلیس بر سر جزايری را كه  
ابواب جمعی حکومت لنگه بود دقیقاً مشخص می‌سازد:

«وقتی نمایندگی بریتانیا در تهران از وزارت خارجهٔ ایران در این باره توضیح خواست جواب شنید که حکام لنگه همیشه این جزیره را در تصرف داشته، از مردم محل مالیات گرفته و در آنجا فرمان می‌رانده‌اند (نامهٔ مورخ دهم مارس ۱۸۸۸ وزیر امور خارجهٔ ایران به نمایندگی بریتانیا دیده شود). نمایندگی بریتانیا پاسخ داد:

درست است که نایب‌الحکومهٔ لنگه در جزیره سیری فرمان می‌راند اما او نه به عنوان حاکم لنگه، بلکه به عنوان شیخ قبیلهٔ قاسمی آنجرا در اختیار خود داشته است. شیوخ قاسمی جدا از این امر که به عنوان حاکم لنگه در تابعیت دولت ایران بودند حقوق سنتی در این جزیره داشتند، و خویشاوندان عرب آنان در ساحل عمان در این حقوق شریک بودند و اقامت شیوخ لنگه در ایران نمی‌تواند موجب از بین رفتن حقوق شرکای مذبور گردد.»

نامهٔ وزارت خارجهٔ ایران و پاسخ نمایندگی بریتانیا که در متن بالا از آن سخن

<sup>۱</sup> این همان شیخ است که نام او در مصادر ایرانی به صورت «قضیب بن راشد» ذکر شده و در صفحهٔ ۵۴ داستان بازداشت و تبعید او به تهران و مرگ او در تهران را یاد کرده‌ایم.

رفته همان یادداشت مورخ ۲۶ جمادی الثاني ۱۳۰۵ نمره ۲۶ و جوابیه مورخ ۵ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۰۵ است که سواد آن‌ها را مؤلف کتاب بحرین و مسائل سیاسی خلیج فارس در صفحه ۱۲۴-۵ آن کتاب به نقل از مجموعه استناد دولتی شماره ۱۸۰ ایران آورده است. این مکاتبات مربوط به جزیره سیری بود که آن جزیره هم مانند ابوموسی و تنب از توابع لنگه به شمار می‌آمد و زیر نظر حاکم لنگه اداره می‌شد. ما عبارت فارسی جوابیه بریتانیارا نیز نقل می‌کنیم زیرا که استدلال آن دولت در مورد جزایر تنب و ابوموسی و سیری عیناً یکی بوده است:

«این مسئله درست است که نایب‌الحکومه‌های بندرلنگه ریاست جزیره سیری را می‌نموده‌اند ولیکن نه این است که چون حاکم بندر مزبور بوده حکومت جزیره سیری را می‌نموده‌اند بلکه چون از مشایخ جاسمی بوده در آن جزیره فرمان روایی داشته‌اند دور نیست که دولت علیه ایران متفت باشد که مشایخ جاسمی در بندرلنگه از جانب ایران نایب‌الحکومه بوده‌اند، مشایخ جاسمی حق موروثی و روایتی در جزیره سیری داشته‌اند....»

یادداشت‌های متقابل و مذاکرات ایران و انگلیس درباره جزیره سیری در سال‌های بعد نیز ادامه پیدا کرده است که ما از پرداختن به آن‌ها خودداری می‌نماییم و تنها به این نکته اشاره می‌کنیم که مخالفت شدید و توأم با تهدید نظامی از سوی دولت انگلیس، ایران را در وضع بغرنجی قرارداد. اشغال جزیره سیری و برافراشتن پرچم ایران در آن جزیره امر انجام شده‌ای بود که بریتانیا می‌توانست آن را تحمل کند به شرط آن که همان جریان در مورد جزایر دیگر تکرار نشود. اعتراض و قیل و قالی که در مورد سیری راه افتاد درست به همین منظور بود که ایران در مورد جزایر دیگر کوتاه بیاید. از آن پس هرگاه دولت ایران در مطالبه حق خود نسبت به جزایر دیگر قدمی برداشت با تهدید صریح و مؤکد بریتانیا مواجه شد. روشن بود که پافشاری ایران در این باره متقابلاً طرح مجدد ادعای مالکیت جزیره سیری را به نام مشایخ قاسمی و طرفیت با قوای دریایی بریتانیارا به دنبال خواهد آورد.

## دور دوم مناقشات در سال ۱۹۰۴

اینک بر می‌گردیم به آن قسمت از گزارش‌های مجموعه «اسناد سیاسی سری» که مستقیماً با جزایر تُنب و ابوموسی ارتباط دارد. در بند ۲۱۴ آن گزارش زیر عنوان «مسئلهٔ حاکمیت جزایر سیری، تُنب و ابوموسی در مباحثات سال ۱۹۰۳-۵»<sup>۱</sup> آمده است:

«در ژانویهٔ ۱۹۰۳ کلنل کمبال گزارش داد که برخی از تجارت علاقه مندند که از جزیرهٔ ابوموسی به جای بندرلنگه به عنوان پایگاه برای کشتی‌های شرکت دریانوردی ایران - بمبنی استفاده شود. در آن زمان دولت نیز قسمتی از تجارت لنگه را به خود جذب کرده بود و کشتی‌های شرکت دریانوردی هندی - انگلیسی و همچنین کشتی‌های شرکت دریانوردی ایران - بمبنی به آنجا می‌رفتند. نمایندهٔ سیاسی مقیم بریتانیا پیش‌نهاد کرد که شیخ شارجه که جزیرهٔ ابوموسی را متصرف است باید پرچم خود را به علامت مالکیت جزیره در آنجا برافرازد. حکومت هندوستان بر آن بود که باید به شیخ شارجه توصیه شود که پرچم خود را نه تنها در ابوموسی، بلکه در جزیرهٔ تُنب نیز نصب کند (← نامه شماره E-1283 مورخ ۱۵ زوئن ۱۹۰۳).»

بدین‌گونه پرچم شیخ شارجه به توصیه و اصرار حکومت هندوستان در جزایر تُنب و ابوموسی نصب شد لیکن این مسئله با عکس العمل دولت ایران مواجه گردید. کلنل کمبال که در صدر گزارش از او نام برده شده از ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۴ سمت نمایندهٔ مقیم بریتانیا در بوشهر را داشت.

### نصب پرچم ایران در ابوموسی و تُنب

گزارش اسناد سری در بندۀای ۲۱۵ و ۲۱۶ ادامه می‌دهد:

«در آوریل ۱۹۰۴ مقامات گمرکی ایران پرچم شیخ را از جزایر ابوموسی و تُنب

<sup>۱</sup> "Question About Sovereignty Over the Islands of Sirri and Abu Musa Discussed in 1903-05".

پایین کشیده به جای آن پرچم ایران را برافراشتند و تعدادی از پاسداران را در هر دو جزیره به مراقبت گماشتند. نایب السلطنه هند در تلگراف مورخ ۱۳ آوریل ۱۹۰۴ به وزیر خارجه بریتانیا پیش نهاد کرد که یک کشتی توپدار همراه نماینده‌ای از شیخ شارجه پرچم ایران را از محلی که در آن نصب است پایین بیاورد و پرچم شیخ را به جای آن برافرازد و گماشتگان ایرانی را از آن جزایر به ساحل ایران انتقال دهد. وزارت خارجه در این باره از سرهارдинگ نظرخواهی کرد، او عقیده داشت که پیش از اجرای پیش نهاد نایب السلطنه باید به دولت ایران فرصت داده شود تا بدون اعمال زور پرچم خود را از آنجا بردارد. وزارت خارجه نیز با این نظر موافقت نمود. بنابرین سرهارдинگ با آقای نوز به عنوان شکایت از عمل ادارهٔ گمرک ایران مذکور کرد. آقای نوز در پاسخ گفت که او خود به آقای دامبرین (مدیر کل گمرکات در خلیج فارس) چنین دستوری داده و این دستور در اجرای نظر مشیرالدوله بوده است که نسبت به استقرار قدرت دولت در جزایر ثُنْب سیری و ابوموسی اقدام کنند و همچنین معلوم دارند که دولت انگلستان در باسیدو چه کاره است؟ سرهارдинگ تردید نداشت که این دستورها با سفر اخیر نایب السلطنه به خلیج فارس ارتباط دارد و اقدامات ایران بنا به توصیه روس‌ها انجام گرفته است تا عکس العمل مارا در مقابل تصرف جزایر و سایر نقاط استراتژیکی آبهای خلیج فارس دریابند.»

سرهارдинگ که در متن بالا ازاو سخن رفته وزیر مختار بریتانیا در ایران بود. او در اوائل سال ۱۹۰۱ به ایران آمد و تا اواخر ۱۹۰۵ در سمت خود باقی بود. یادداشت‌های او تحت عنوان<sup>۱</sup> «یک دیپلمات در شرق» در لندن به چاپ رسیده، و پاره‌ای از این یادداشت‌ها که به دوران مأموریت در ایران مربوط می‌شود زیر عنوان خاطرات سیاسی سرآرتور هارдинگ به فارسی ترجمه و نشر شده است. اما نوز یک کارشناس مالی بلژیکی بود که با چند تن دیگر در زمان صدارت امین‌الدوله (۱۲۸۷) برای سامان بخشیدن به گمرکات

<sup>۱</sup> A Diplomat in The East

ایران استخدام شد. سمت او نخست «مدیر کل» و بعد «وزیر کل گمرکات» بود و به همین مناسبت در ادامهٔ گزارش ازاو به عنوان «جناب» نام برده می‌شود. در رقابت شدیدی که در سیاست آن روز ایران میان انگلیس و روسیه جریان داشت نوز به هواداری از روس‌ها متهم بود. موج مخالفت با او یکی از عواملی بود که جنبش مشروطه را دامن زد. عکسی ازاو با عبا و عمامه در یک مجلسِ رقص به دست افتاده بود که آن را اهانت به علما تلقی کردند و تکثیر و نشر آن موجب تهییج احساسات عامه شد. این عکس و عکس‌دیگری که آن هم نوز را، با عبا و عمامه، در حال کشیدن قلیان نشان می‌دهد در تاریخ مشروطه کسروی آمده است. اما مقصود از «نایب السلطنه» لرد کرزن نایب السلطنه هندوستان است. وی چند ماه پیش از این وقایع یعنی در نوامبر<sup>۳</sup> ۱۹۰۳ سفری به خلیج فارس کرد و در این سفر رؤسای قبایل و مشایخ عرب را در شارجه گردآورد و برای آنان سخنرانی کرد. بیانات او در این اجتماع از نظر تحکیم پایه‌های اقتدار بریتانیا در خلیج فارس اهمیت زیاد داشت و بنابرین انگلیسی‌ها فکر می‌کردند که اقدامات ایران برای ایجاد پاسگاه گمرکی در جزایر ابوالموسى و تُنب واکنش در برابر سخنان او باشد.

### گزارش مذاکرات سرآرتور هاردینگ با نوز

باز در بند ۲۱۷ گزارش مورد بحث از اسناد سرّی در تعقیب مطلب به نقل از نامهٔ مورخ ۲۴ مه ۱۹۰۴ هاردینگ می‌آورد:

«آقای نوز لطف کرد و به طور محترمانه گزارش‌های آقای دامبرین را راجع به بازدیدهای او از سیری، تُنب، ابوالموسى و باسیدو به من نشان داد مطلب مربوط به باسیدو که من خود همراه جناب لرد کرزن از آن دیدن کردم و نیز شرح ادعای مادر آن خصوص درست و مقرون به صحت بود آقای دامبرین در گزارش خود از پیش‌نها دهایی سخن می‌گوید که هر چند وقت یک بار توسط بازرگانان لنگه در خصوص انتقال به باسیدو و تبدیل آن به یک بندر آزاد مطرح می‌شود ولی نمایندگی بریتانیا در بوشهر این پیش‌نها دهارا غیر عملی دانسته و اجرای آن

را از نظر تجارت انگلستان با عمان و سایر نواحی ساحل عربی نامساعد تشخیص داده است. اما راجع به ثبٰت و ابوموسی گزارش آقای دامبرین حاکی از آن است که وقتی او به آن جزایر رفته پرچم عربی در اهتزاز بوده و او به رغم اعتراض گماشته‌ای که مدعی نمایندگی از شیخ شارجه بود آن پرچم را برداشته و پرچم ایران را، نه در جای آن، بلکه در محلی مجاور، نصب کرده است. در جزیرهٔ سیری ایران را، نه در جای آن، بلکه در محلی مجاور، نصب کرده است. در جزیرهٔ سیری اصلًا پرچمی نبوده و او پرچم ایران را بدون هیچ‌گونه مانع برافراشته و هیچ‌کس به نمایندگی از شیوخ عرب به او اعتراض نکرده است.

من متذکر شدم که در ۱۸۸۸ ما با ادعای حاکمیت ایران بر سیری مخالفت نمودیم ولی مطلب بعدها مسکوت گذاشته شد و من دستوری ندارم که آن مستله را دوباره عنوان کنم، اما در مورد ثبٰت و ابوموسی تقاضاً دارم فوراً تعلیمات لازم به آقای دامبرین داده شود تا پرچم ایران را از آنجاها بردارد.

آقای نوز گفت او فوراً از مقامات ایرانی در این باره کسب تکلیف خواهد کرد او متذکر شد که اگر دستور دولت نبود آقای دامبرین کاری به کار پرچم نداشت و ظاهراً مقامات ایرانی بی آن که از اشغال این جزایر توسط اعراب آگاه باشند چنین دستوری داده‌اند و او خود عمل آقای دامبرین را نادرست می‌داند زیرا وقتی که معلوم شد پرچم قاسمی‌ها در این جزایر نصب شده است او می‌باشد پیش از هر اقدام دیگر مراتب را به تهران گزارش می‌داد و منتظر دستور جدید می‌ماند جناب آقای نوز از این که من فرصت لازم برای تجدیدنظر و جبران این اقدام شتابزده را برای مقامات ایران فراهم آورده‌ام اظهار تشكیر کرد.

چند روز بعد آقای نوز اطلاع داد که در این خصوص با صدراعظم مذاکره کرده و او را در این باره قدری سرسخت یافته است. آقای نوز از من خواست که موضوع را با حضرت اشرف در میان بگذارم. من قصد داشتم در ملاقات هشتم ماه جاری که گزارش آن را علی حده داده‌ام در این باره سخن به میان آورم، ولی مشیرالدوله که پیش از ملاقات مرا دید تقاضا کرد که چیزی نگویم و بگذارم تا او خود مشکل را با شاه حل کند.

بنابرین امروز به وزارت خارجه رفتم تا از تصمیم اعلیحضرت آگاهی یابم.

آقای نوز هم در ملاقات ما حضور داشت و تلگرافی را که می‌خواست برای آقای دامبرین بفرستد از نظر من گذرانید. تلگراف حاکی بود از این که موضوع حاکمیت جزایر تنب و ابوموسی امری متنازع فیه است و بنابرین آقای دامبرین باید هرچه زودتر پرچم ایران را از آن جزایر بردارد. مشیرالدوله تذکر داد که دولت ایران این جزایر را از آن خود می‌داند و حقوق خود را محفوظ می‌دارد تا با من در این باره به بحث و گفت و گو بنشینند. من نیز با این امر موافقت نمودم و وعده دادم که مطالب ایشان را به استحضار جناب عالی<sup>۱</sup> بررسانم.»<sup>۱</sup>

### مفهوم «استاتسکو» از نظر بریتانیا

از این قرار پرچم ایران از این جزایر به بهانهٔ حفظ استاتسکو در تاریخ ۱۴ ژوئن ۱۹۰۴ برداشته شده ولی چندی نگذشت که پرچم شیخ شارجه در آنجا نصب گردید. دولت ایران که این عمل را مخالف تفاهم فیما بین می‌دانست اعتراض کرد. عینالدوله صدراعظم موضوع را با هارдинگ در میان گذارد او پاسخ داد که این امر از نظر بریتانیا با حفظ استاتسکو مغایرت ندارد زیرا چیز تازه‌ای اتفاق نیفتد است، بلکه عرب‌ها پرچم خود را در همانجا که پیش از جریانات اخیر وجود داشت نصب کرده‌اند. هارдинگ در این مذاکرات یاد آور شد که پرچم ایران نیز در جزیرهٔ سیری به رغم ادعایی که راجع به مالکیت آن وجود دارد در اهتزار است و بریتانیا آن را نادیده می‌گیرد. اما اگر ایران مستلهٔ تنب و ابوموسی را دنبال کند بریتانیا هم دعوی راجع به سیری را — که مالکیت ایران بر آن رسماً و علنًا مورد قبول بریتانیا قرار نگرفته است — مطرح خواهد ساخت.

<sup>۱</sup> Precis of the Affairs of the Persian Coast and Islands (1854-1904) Political Secret Dept. Reg. No. C/248 p.

زیر و بم مذاکرات  
براساس استناد مندرج در کتاب حمدی

این بود آخرین بخش از گزارش‌هایی که ما از مجموعه «استناد سیاسی سری» نقل کردیم. چنان‌که گفتیم در کتاب ولید حمدی اشاره‌ای به این مجموعه نشده و طبعاً شرح و تفصیل وقایع نیز با جزئیاتی که در استناد آن مجموعه انعکاس دارد، در کتاب حمدی نیامده است. اما این گزارش‌ها مربوط بود به دوره قاجار، و کتاب حمدی از گزارش‌های دیگری یاد می‌کند که جریان امر را پس از آن دوره نیز روشن می‌گردد.

باملاحظه مجموع این گزارش‌ها به طور کلی پیداست که مناقشه در خصوص جزایر مورد بحث بین ایران و بریتانیا در ۱۸۸۷ با برکناری قاسمی‌ها از حکومت لنگه شروع شده و در تمام دوران قاجار و پس از آن تا ۱۹۷۱ ادامه داشته است. این اختلاف هر چندگاه یک‌بار صورت فعال‌تر و حادتری پیدا می‌کرده است.

#### خلاصهٔ ماجرا در دوران قاجار

اوج ماجرا در زمان قاجار همان مسافرت سرتیپ احمدخان نایب‌الحکومه بوشهر به ابوظبی و دوبی، و کوشش برای ایجاد تفاهم و تشکیل اتحادیه‌ای از ایران و شیخ‌نشین‌های کرانهٔ عربی خلیج در برابر نفوذ و سیطرهٔ روز افزون نیروهای خارجی بوده است که تفصیل آن را در بخش بالا آورده‌ایم ولی تنها

اجمالی از آن در کتاب حمدی انعکاس دارد. مختصر قضايا آن که مذاکراتِ احمدخان با شیوخ عرب جنبهٔ محروم‌انه داشته و از آنان قول گرفته شده بود که موضوع را به اطلاع مقامات انگلیسی نرسانند. شیخ ابوظبی به قول خود وفادار می‌ماند. شیخ دوبی هم به انگلیسی‌ها چیزی نمی‌گوید، اما مطلب را با سلطان مسقط در میان می‌گذارد. با این تدبیر وی در عین حال که به نظر خود پیمان‌شکنی نکرده، مراتب خدمت‌گزاری خویش را در برابر انگلیسی‌ها نیز به اثبات رسانیده و ماجرا را به آنان اطلاع داده بود. مأموران بریتانیا به تلاش برمی‌خیزند، از یک طرف به تهران فشار می‌آورند تا از اقدامات خود دست بردارد و از طرف دیگر از شیوخ عرب در کرانهٔ عربی خلیج فارس التزام می‌گیرند که بدون اجازهٔ بریتانیا با هیچ دولتی مذاکره نکنند و بدون موافقتِ بریتانیا هیچ تعهدی در برابر دولتی دیگر نپذیرند.

پس از این جریان یک بار دیگر در ۱۹۰۴ پرچم ایران در جزایر تنب و ابوموسی توسط مأموران بلژیکی که ادارهٔ امور گمرک بنادر را بر عهده داشتند برافراشته می‌شود لیکن این بار نیز ایران در مقابل تهدید و فشار انگلیس ناگزیر عقب‌نشینی می‌کند و به فرود آوردن پرچم خود رضا می‌دهد، به این شرط که مذاکره برای حل اختلاف بلا فاصله آغاز شود و طرفین تا حصول نتیجه از نصب پرچم در این جزایر خودداری نمایند. علی‌رغم این توافق در زوئیهٔ همان سال پرچم شارجه در این جزایر برافراشته می‌شود و بریتانیا به اعتراض ایران در این باره وقعي نمی‌نهد. اعتراضات از سوی ایران در مناسبات‌های مختلف طی سال‌های ۱۹۰۵، ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳ میلادی تکرار می‌شود و هر بار واکنشی جز سرسختی و لجاجت از سوی بریتانیا پدید نمی‌آید.

### ادامهٔ اختلاف در دورهٔ رضا شاه

در ۱۹۲۳ گزارشی می‌رسد مبنی بر این که حاجی معین التجار بوشهری در صدد تحسیل امتیاز بهره‌برداری از معدن خاک سرخ ابوموسی و بحرین است و به دولت ایران فشار وارد می‌آورد تا اختلاف خود را با بریتانیا در هر دو مورد

در برابر جامعهٔ ملل مطرح سازد. به وزیر مختار انگلیس در تهران دستور داده می‌شود تا حوادث سال ۱۹۰۴ یعنی ماجراهی اعزام کشتی جنگی و یا بین آوردن پرچم ایران از ابوemosی و تُنُب را به مقامات ایرانی یادآور شود و تأکید کند که بریتانیا در صورت لزوم بار دیگر به همان اقدامات دست خواهد زد. این پیام به اطلاع رئیس الوزراًی ایران رسانیده می‌شود. به رغم تهدید مذکور دولت ایران ده روز پس از دریافت پیام طی یادداشت کتبی به امضا وزیر خارجه (ذکاء‌الملک فروغی) ادعای خود را بر ابوemosی و تُنُب مورد تأکید قرار می‌دهد. این یادداشت که موجب عصبانیت وزیر مختار شده بود همراه نامهٔ شدید‌الحنی به دولت ایران پس فرستاده می‌شود.<sup>۱</sup>

در پاییز سال ۱۹۲۵ مدیر کل گمرکات فارس قایقی را برای بازرگانی وضع معادن خاک سرخ ابوemosی به آن چزیره می‌فرستد. بریتانیا به این عمل اعتراض می‌کند و ایران پاسخ می‌دهد که ابوemosی جزو قلمرو حکومتی فارس است. باز تهدید به اعزام کشتی جنگی تکرار می‌شود.<sup>۲</sup>

### اجبار شیوخ به نصب پرچم

از سال ۱۹۲۸ شاهد فعل ترشدن مناقشه هستیم. در ژوئیهٔ آن سال قایقهای گشت زن گمرک فارس یک قایق دویی را در جنوب چزیرهٔ تُنُب توقیف می‌کنند. محمولةٌ کشتی مصادره و سرنشینان آن زندانی می‌شوند. بریتانیا اعتراض می‌کند. ایران قایق را با سرنشینان آن آزاد می‌کند ولی از پس دادن محمولةٌ کشتی خودداری می‌نماید و می‌گوید که تُنُب مال ایران است.<sup>۳</sup> ظاهرآ این

<sup>۱</sup> کتاب حمدی، صفحهٔ ۴۲:

(FO 371/8941, Persia, from Sir P. Loraine to FO No. 162, 30 May 1923).

<sup>۲</sup> کتاب حمدی، صفحهٔ ۴۲:

(FO 371/8941, British Residency, Bushire No. 11/85, 6 March 1926 to Sir Loraine).

<sup>۳</sup> کتاب حمدی، صفحهٔ ۴۵:

(FO 371/13070 FO. Lord Cushendun to Sir Clive, 7 November 1928 No. 528).

برخورد سبب می‌شود که بریتانیا تدبیر جدی‌تری در مقابله با ایران بیندیشد. چنین پیداست که شیوخ عرب به رغم اصرار و سخت‌گیری بریتانیا علاقه‌ای به حفظ پرچم خود در این جزایر نداشته‌اند. نمایندهٔ سیاسی انگلیس در خلیج فارس طی تلگراف مورخ ۱۵ آگوست ۱۹۲۸ به وزیر هند در دولت بریتانیا از ضرورت نصب پرچم شیوخ شارجه و رأس الخیمه در تُتب و ابوموسی ولزوم مراقبت نیروی دریایی بریتانیا سخن می‌گوید و تأکید می‌کند که «تعلیمات لازم در این خصوص به فرمانده نیروی دریایی در خلیج داده شده است تا مراقب اوضاع باشند و هر روزی که پرچم شیوخ پراوراشته نباشد مراتب را به مقامات بریتانیایی خبر دهند.»

### تیمور تاش به دنبال راه حل سیاسی

یادداشت‌های سال ۱۹۲۸ از مذاکرات جاری بین وزیر دریار ایران (تیمور تاش) و وزارت خارجهٔ بریتانیا حکایت دارد. تیمور تاش می‌کوشید تاره حل سیاسی برای اختلاف پیدا شود و ظاهراً قول داده بود که دولت ایران تا پیدا شدن راه حل از هر اقدام دیگر برای تغییر وضع جزایر خودداری خواهد کرد. در یادداشت مورخ نوامبر ۱۹۲۸ از لرد کاشندن به سر رابت کلایو آمده است:<sup>۱</sup>

«از قرایین متعدد چنین برمنی آید که دولت ایران در مقابله با سلطهٔ بریتانیا در سرتاسر خلیج فارس سیاستی خشن دریش گرفته است. ایران ادعای خود را در مورد بحرین به طور رسمی در جامعهٔ ملل مطرح کرده است. مأمورین گمرک ایران در ماه ژوئیه یک قایق عربی را نزدیک جزایر تُتب و ابوموسی توقيف کرده‌اند و دولت ایران ادعای خود را در مورد این جزایر پیش کشیده است. پزشکان ایرانی در ماه مه، بدون مذاکره قبلی با نمایندگی بریتانیا در تهران، به بنادر فرستاده شدند تا در قرنطینه‌ها جایگزین پزشکان انگلیسی شوند. در ماه

<sup>۱</sup> کتاب حمدی، صفحه ۴۷

(FO. 371/13070, FO. Lord Cushindon to Sir R. Clive, 7 November 1928 No. 528).

سپتامبر دولت ایران در صدد اشغال بندر باسیدو برآمد و اخیراً به فرمانداری‌ها دستور داده شده است تا کویتی‌ها و مسقطی‌ها و سکنی سواحل عمان را به عنوان اتباع ایران تلقی کنند. شکی نیست که این اقدامات از منویات دولت ایران خبر می‌دهد که می‌خواهد نفوذ و تسلط خودرا در سرتاسر خلیج و در طول ساحل عربی به زیان نفوذ و تسلط بریتانیا بسط و توسعه دهد.»

### مخاطرات راه حل‌های نظامی و قضایی از نظر بریتانیا

در همین سال مقامات بریتانیایی احتمال می‌دهند که ایران با توسل به قوای نظامی در صدد اشغال جزایر برآید و یا بخواهد که اختلاف خودرا با بریتانیا در این باره در جامعهٔ ملل مطرح سازد. بنابراین لندن امکان عملی اقدامات نظامی ایران و همچنین پیامدهای احتمالی مراجعة امر از طرف ایران به جامعهٔ ملل را مورد بررسی قرار می‌دهد. وزارت خارجهٔ بریتانیا بر آن است که تصرف جزایر از طرف ایران وضع بریتانیا را از نظر حقوقی تضعیف خواهد کرد و بنابرین توصیه می‌شود که اگر بناست که قضیه به جامعهٔ ملل ارجاع گردد باید بریتانیا پیش قدم گردد و سعی شود که این امر پیش از آن که ایران به اشغال جزایر دست بزنند صورت گیرد.<sup>۱</sup>

چنین بر می‌آید که از نظر حقوقی اقدامات ایران در مورد جزایر دوبار—بار اول در ۱۸۸۸ و بار دوم در ۱۹۲۸—جدی گرفته شده و وزارت خارجهٔ بریتانیا را به دست وبا انداخته تا اسناد و مدارکی را برای اثبات مالکیت و سبق تصرف شیوخ فراهم آورند. در هر دو بار حکومت هندوستان به حکام شارجه و رأس الخيمه مراجعت کرده و از آن‌ها خواسته است تا اسناد و دلایلی را در این باره جمع آوری کنند. حاصل این کوشش‌ها اسنادی است که متن آن‌ها در

<sup>۱</sup> کتاب حمدی، صفحه ۵۰.

(FO. 371/13070, FO. Memorandum, Regarding Defence of Abu Musa and Tumb Against Persian Aggression, 23 October 1928).

کتاب آقای ولید حمدی نقل شده است. ما از این جهت که آقای حمدی ملاحظه و بررسی این اسناد را برای پژوهش‌گران آسان ساخته است از ایشان سپاس‌گزاریم و در این باره نظر خود را بیان خواهیم کرد.

مذاکرات بین تیمورتاش و مقامات انگلیسی تا چند سال ادامه داشته است. در یکی از مذاکرات، تیمورتاش پیش‌نهاد می‌کند که بریتانیا خود را از میانه بیرون کشد و بگذارد که ایران خود موضوع را با شیخ شارجه حل و فصل کند. تیمورتاش می‌گوید شیخ شارجه از تُنْب به عنوان پایگاهی برای قاجاق استفاده می‌کند و نفعی دیگر در آنجا ندارد.<sup>۱</sup> در مراحلی دیگر از مذاکرات بریتانیا امکان واگذاری تُنْب به ایران در برابر چشم پوشی ایران از ابوموسی را پیش می‌کشد و باز از امکان خرید یا اجاره جزایر از طرف ایران سخن به میان می‌آید. اما کنسول انگلیس در بوشهر که سمت نمایندگی سیاسی مقیم در خلیج فارس را نیز داشته اظهار نظر می‌کند که این راه حل‌ها عملی نیست، و حاکم رأس‌الخیمه که فکر می‌کند پول زیادی از بابت چراغ دریایی تُنْب عاید او خواهد شد به این معامله تن در نخواهد داد. شایان توجه است که مطابق گزارش همین مقام انگلیسی، در آن زمان سکنهٔ تُنْب که تمام سال در آنجا مقیم بودند منحصر به چهار خانوار ایرانی، و سکنهٔ دائمی ابوموسی منحصر به دو ایرانی و سه بلوچ و دو عرب بود اما زمستان که می‌رسید تعداد عرب‌های تُنْب به ۲۵، و تعداد عرب‌های ابوموسی به ۵۰ نفر، افزایش می‌یافتد و همهٔ این عرب‌ها پس از موسوم زمستان آن جزایر را ترک می‌کردند و به مراکز صید مروارید می‌رفتند.<sup>۲</sup> و از قول تیمورتاش آمده است که تعداد ایرانی‌ها در ابوموسی ده نفر و در تُنْب سی نفر است. تیمورتاش کل جمعیت ابوموسی را چهل و کل جمعیت تُنْب را شصت نفر برآورد می‌کرد.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> کتاب حمدی، صفحهٔ ۶۳.

(FO 371/13721 Persia, from Sir R. Clive to Mr. A. Henderson Tehran, 3, August 1929. No. 454).

<sup>۲</sup> کتاب حمدی، صفحهٔ ۶۹. <sup>۳</sup> کتاب حمدی، صفحهٔ ۶۳.

## تیمورتاش و فروغی

از جالب توجه ترین اسناد در خصوص این مذاکرات نامه مورخ ۵ دسامبر ۱۹۳۰ وزیر مختار انگلیس در تهران است به هاول نامی که ظاهراً از مسوولان حکومت هندوستان بوده است.<sup>۱</sup> در این نامه دو نکته در خور توجه خاص به نظر می‌رسد: اول اعتماد و پشت‌گرمی نویسنده به نوشته تیمورتاش در مقابل سرسختی و سخت‌گیری فروغی (وزیر خارجه وقت)، دوم پیش‌بینی این که تیمورتاش ممکن است از صحنهٔ سیاست ایران خارج شود و نتواند از پشت پرده جریان مذاکرات را هدایت کند. به طوری که می‌دانیم مغضوب شدن تیمورتاش و کنار رفتن او از جریان امور در <sup>تیمعه</sup> اول سال ۱۹۳۳ اتفاق افتاد، اما نامه وزیر مختار انگلیس که احتمال چنین امری را پیش‌بینی می‌کند مورخ ۵ دسامبر ۱۹۳۰ است. آیا دست‌اندرکاران سیاست بریتانیا از دو سال و نیم پیش حدس می‌زدند که چه سرنوشتی در کمین وزیر دربار مقدر رضا شاه است؟<sup>۲</sup>

مرواری بر اسناد و مدارک مربوط به مناسبات ایران و انگلیس در دورهٔ رضا شاه روشن می‌کند که مقامات بریتانیایی تا اوخر سال ۱۹۲۹ نظر بسیار مساعدی نسبت به تیمورتاش داشتند. چنان‌که چمبرلن نخست‌وزیر بریتانیا در مجلس عوام آن کشور در ۱۴ مه ۱۹۲۸ او را ستود و از مساعی او در راه حصول توافق بین دولتين قدردانی کرد. اما در اوخر سال ۱۹۳۰ دیگر آن

<sup>۱</sup> کتاب حمدی، صفحهٔ ۸۴:

(FO 371/14535 London, 5 December 1930, from Sir R. H. Clive to Howell).

<sup>۲</sup> برگردان عربی آن قسمت از نامه وزیر مختار انگلیس را عیناً از ترجمهٔ آقای حمدی (ص ۸۵) تقلیل می‌کنیم: «وعلینا ان نتظر و نزی فيما اذا كانت المفاوضات التي تمت مؤخراً تعتبر ميتة و مقبورة او معلقة حالياً كما اقترح تیمورتاش، وهذا بدوره يعتمد على فيما اذا كان تیمورتاش سوف يبقى في منصبه لمدة طويلة لتوجيه جلسات المفاوضات من وراء السفاره. اذا ما غاب (تیمورتاش) فانني اشك في امكانية التوصل الى اية نتيجة مع فروخي المتشدد والصعب. وعلى افتراض ان تیمورتاش سيقع في الخدمة في منصبه فان وجهة نظرى هي ان المعادلات التي تمت معه اخيراً كان الامر عليها معقوداً للتوصل الى حل...»

خوشبینی وجود نداشت و انگلیسی‌ها کم‌کم از تیمورتاش سرخورده و مایوس شده بودند. کلایو در نامهٔ مورخ ۱۷ اکتبر ۱۹۳۰ به هندرسن از لحن تیمورتاش به تلخی شکایت می‌کند:

«چندی است احساس می‌کنم که حضرت اشرف توان تصدی امور دولت را از دست داده‌اند.»

و هم در این نامه می‌گوید:

«در واقع تردید ندارم اگر اجازه داده می‌شد فروغی – چنان‌که موقعیتش حکم می‌کند – با من وارد مذاکره شود تاکنون به نتیجهٔ رضایت‌بخش رسیده بودیم.»

این نامه تقریباً دو ماه جلوتر از نامه‌ای که حمدی از قول کلایو به هاول نقل کرده است نوشته شده است. آیا می‌توان تصور کرد که کلایو دربارهٔ تیمورتاش دو نظر متضاد، یکی به هاول و دیگری به هندرسن، ارائه کرده باشد؟ آنجه مسلم است گزارش‌های بعدی کلایو حاکی از تیرگی بیشتر روابط، بلکه عناد و خصومت روزافزون، نسبت به تیمورتاش است. وی در نامهٔ ۱۵ آوریل ۱۹۳۱ به وزارت امور خارجهٔ بریتانیا می‌گوید: تا زمانی که تیمورتاش بر اقتدار خود باقی باشد امیدی به یهود مناسبات ایران و انگلیس نیست.

«وی بی‌اعتنای به هیئت وزرا به راه خود می‌رود و به هیچ توصیه و نصیحتی توجه ندارد و عقیدهٔ عموم برآن است که مملکت را به نابودی سوق می‌دهد.»

کلایو در نامهٔ ۲۲ آوریل ۱۹۳۱ باز به تیمورتاش می‌تازد که دچار بیماری «جنون عظمت» شده و خود را منفور عامله ساخته است. وی در این نامه تیمورتاش را به داشتن عقدهٔ «ضد انگلیسی» متهم می‌سازد. مقامات انگلیسی

پس از این جریانات به این نتیجه رسیده بودند که تا تیمورتاش بر سر کار است اميدی به حل و فصل مسائل خواهد بود و بنابرین تصمیم گرفتند که موضع سر سختانه تری را در برابر ایران اتخاذ کنند.<sup>۱</sup>

### کوشش بریتانیا در ادامه وضع موجود

در هر حال اسناد وزارت خارجه بریتانیا حکایت از آن دارد که هیئت وزیران آن کشور در نوامبر ۱۹۲۸ با توصیه کمیته فرعی خلیج فارس مبنی بر مداخله نیروی دریایی بریتانیا در صورت اقدام ایران برای اشغال تنب وابوموسی موافقت کردند ولی در ۱۱ ژانویه سال ۱۹۳۴ دستور داده شد که «از هرگونه تحرکی در تهران خودداری شود و هدف آن باشد که وضع موجود هرچه بیشتر و طولانی تر ادامه یابد.»<sup>۲</sup>

در دستور مورخ ۱۹۳۴/۹/۱۳ فرمانده کل قوای هند شرقی به فرمانده نیروهای دریایی بریتانیا، که رونوشت آن به فرمانده مقدم نیروهای دریایی در خلیج فارس فرستاده شده، با اشاره به بازدیدهای نیروی دریایی ایران از جزیره تنب چنین ارزیابی شده است که این اقدامات جزئی از سیاست ایران است که با دقت طرح ریزی شده و به نظر می‌رسد تا حصول نتیجه یعنی استقرار سیادت ایران بر جزایر ادامه خواهد یافت ولذا در تعقیب دستورهای قبلی نیروی دریایی بریتانیا را مکلف کرده است که از هرگونه تجاوز ایران بر جزایر تنب وابوموسی جلوگیری کند. از جمله اقدامات نیروی دریایی ایران در این ایام به حوالشی از قبیل پیاده کردن عده‌ای مأمور در تنب و بازپرسی از نماینده شیخ در آن جزیره در تاریخ ۲۶ آوریل ۱۹۳۴، و نیز پیاده کردن تعدادی دیگر مأمور در تابستان سال ۱۹۳۳، و توقيف یکی از قایق‌های متعلق

<sup>۱</sup> برای تفصیل این گزارش‌ها مراجعه کنید به کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلستان در دوره رضاشاه، نوشته علی اصغر زرگر، ترجمه کاوه بیات، ۱۳۷۲، ص ص ۲۱۰ تا ۲۷۳.

<sup>۲</sup> کتاب حمدي، صفحه ۱۰۰.

به دویی از طرف ناو ایرانی پلنگ در ۲۸ آگوست ۱۹۳۴، پیاده شدن عده‌ای دیگر از مأموران ایرانی از ناو چارک در تُنْب و بازپرسی از نمایندهٔ حاکم رأس‌الخيمه در ۱۳ سپتامبر ۱۹۳۴ اشاره می‌شود.<sup>۱</sup>

### دهن‌کجی‌های شیخ رأس‌الخيمه

در پایان سال ۱۹۳۴ میلادی ماجراهای دیگری پیش می‌آید: حاکم رأس‌الخيمه در ۲۹ دسامبر سال ۱۹۳۴ دستور می‌دهد تا پرچم او از جزیرهٔ تُنْب برداشته شود. ظاهراً حاکم رأس‌الخيمه معتقد بود که انگلیسی‌ها می‌بایستی از بابت فانوس دریایی که در تُنْب نصب کرده بودند بولی به او پردازند و به منظور اعمال فشار دستور داده بود تا پرچم او را در تُنْب پایین بکشند. نمایندهٔ شیخ در تُنْب در آن هنگام گفته بود که «حالا باید هر دولتی که زور بیشتر دارد باید و پرچم خود را نصب کند». نمایندهٔ سیاسی بریتانیا احتمال می‌داد که حاکم رأس‌الخيمه در تبانی با دولت ایران دست به این کار زده باشد.<sup>۲</sup> لذا به یکی از کشته‌های جنگی انگلیس دستور داده می‌شود تا از جزیرهٔ تُنْب پاسداری کند و مواطن اوضاع باشد. آنگاه در صدد بر می‌آیند که پرچم شارجه را به جای پرچم رأس‌الخيمه در تُنْب نصب کنند.<sup>۳</sup> بنابراین به شیخ رأس‌الخيمه یک ماه مهلت می‌دهند تا علم خود را در تُنْب برافرازد و وعده می‌دهند که در آن صورت پرداخت مال الاجاره‌ای از بابت فانوس دریایی را مورد بررسی قرار خواهند داد. در عین حال به شیخ اخطار می‌شود که هرگاه در ظرف

<sup>۱</sup> کتاب حمدی، صفحه ۱۰۱.

<sup>۲</sup> کتاب حمدی، صفحه ۱۰۳.

(FO 37/18901, From Political Resident in the Persian Gulf, to Foreign, Secretary to the Government of India, 2 January 1935).

<sup>۳</sup> کتاب حمدی، صفحه ۱۰۵.

(Ibid, from Political Resident in the Persian Gulf to Government of India, January 1935).

مهلت مقرر در این باره اقدام نکند پرچم یکی دیگر از شیوخ قاسمی در آنجا برافراشته خواهد شد.<sup>۱</sup>

در تاریخ ۲۴ مارس ۱۹۳۵ نماینده سیاسی بریتانیا در خلیج فارس نامه‌ای به حاکم شارجه می‌فرستد و ازاو می‌خواهد تا پرچم خود را طبق شرایطی که از سوی بریتانیا مقرر شده است، در جزیره تُنب نصب کند و این درخواست در تاریخ ۱۰ آوریل ۱۹۳۵ به موقع اجرا گذارده می‌شود.<sup>۲</sup>

#### ابوموسی در برابر بحرین

مقارن همین ایام (۱۰ آوریل ۱۹۳۵) وزیر امور خارجه ایران (باقر کاظمی) در ضمن مذاکره با وزیر مختار بریتانیا پیش‌نهاد می‌کند که بریتانیا دعاوی ایران را در مورد شط العرب و جزایر تُنب و ابوموسی بپذیرد و در مقابل دولت ایران از دعاوی خود نسبت به بحرین و نیز از مخالفت و اعتراض در خصوص معاہده نامه‌های بریتانیا با حکام سواحل جنوبی خلیج فارس دست بردارد. این پیش‌نهاد طی مذاکرات دیگری نیز که در خلال ماه مه آن سال جریان یافت تکرار می‌شود، اما نتیجهٔ مشتبی به بار نمی‌آورد.<sup>۳</sup>

#### اعتراض ایران به واگذاری امتیاز در ابوموسی

در ۲۸ مارس ۱۹۳۵ وزیر خارجه ایران در طی یادداشتی به واگذاری امتیاز معادن خاک سرخ ابوموسی به یکی از شرکت‌های انگلیسی اعتراض کرد و آن را مباین با توافق طرفین مبنی بر حفظ وضع موجود دانست. وزیر خارجه بریتانیا در جواب استدلال کرد که حفظ وضع موجود به آن معنی است که متصرف فعلی همچنان به تصرفات خود ادامه دهد و واگذاری امتیاز یک عمل

<sup>۱</sup> کتاب حمدی، صفحه ۱۰۶

(Ibid, from Political Resident in the Persian Gulf to Secretary of State for India, 4 February 1935).

<sup>۲</sup> کتاب حمدی، صفحه ۱۱۲

<sup>۳</sup> کتاب حمدی، صفحه ۱۰۸

بازرگانی است که تغییری در وضع موجود لازم نمی‌آورد. وزارت خارجهٔ ایران با این نظر بریتانیا که اعطای امتیاز صرفاً یک عمل بازرگانی تلقی می‌شود مخالفت نمود و تأکید کرد که آن امتیاز را غیرقانونی می‌داند و حقوق خود را در قبال این اقدام بریتانیا محفوظ نگاه می‌دارد. تبادل یادداشت بین دولتین در این باره در طی سال‌های بعد نیز تا شروع جنگ جهانی و اشغال ایران توسط متفقین ادامه می‌یابد.<sup>۱</sup>

### تبرستان

### جنگ جهانی تا زمامداری مصدق

جزء و بحث راجع به این جزایر باز در سال ۱۹۴۸ از سرگفتۀ می‌شود. به نظر دولت ایران، بریتانیا می‌پایستی پس از استقلال هندوستان و پاکستان سیاست خود را در خلیج فارس تعديل می‌کرد و ازلجاج و ستیزه‌جویی برای جلوگیری از احراق حق ایران دست بر می‌داشت. اما تلگراف مورخ ۱۹۴۸/۱۲/۱۴ وزارت خارجهٔ بریتانیا به نمایندهٔ سیاسی آن کشور در خلیج فارس ملاحظات دیگری را مطرح می‌سازد. تا این زمان نفت به عنوان عامل پیروزی در جنگ جهانی شناخته شده و اهمیت منابع منطقهٔ خلیج فارس بر همه روشن گشته بود. در این تلگراف آمده است: به رغم آن که حاکم رأس الخيمه اهتمامی به کار تُنب ندارد و حتی یک بار با الجاره دادن جزیره به ایران موافقت کرده است معذالک حالا که مسئلهٔ نفت و منابع زیر آب‌های دریا در میان آمده است توافق بین او و ایران بعید به نظر می‌رسد بنابرین باید در همان موضع همیشگی یعنی تأیید حقوق حاکمان شارجه و رأس الخيمه باقی بمانیم و در مقابل ایرانی‌ها همان پاسخی را که در ۱۹۰۵ داده بودیم تکرار کنیم یعنی که تجدید دعوی از طرف ایران راجع به تُنب موجب تجدید دعوی از طرف ما راجع به سیری خواهد بود. و باز باید به ایرانی‌ها تفهیم کنیم که دست زدن به این گونه ادعاهای پر ضد ما سیاست خوبی نیست و سرنخ این سیاست به دست عمل شوروی است.

اما اگر ایران در طرح دعاوی خود مصر باشد می‌توان رسیدگی به اختلاف را به دیوان جهانی دادگستری محول کرد. در این تلگراف یادآوری می‌شود که ممکن است موقعیت بریتانیا به لحاظ حقوقی در چنان مرفعه‌ای قوی نباشد اما اگر ایرانی‌ها فشار وارد آورند بریتانیا نخواهد توانست از حضور در برایر دیوان سریاز زند، و در این صورت اگر دیوان جهانی درباره ابوموسی و تُنْبَ رأى به نفع ایران صادر کند آن رأى مایهٔ تشویق ایران در مورد بحرین خواهد شد. بنابرین بررسی کامل جوانب امر پیش از هر گونه اقدام لازم خواهد بود.<sup>۱</sup>

### نصیحت به شیخ رأس الخیمه

در پایان تلگراف مورخ ۱۹۴۸/۱۲/۱۴ باز از بی‌علاقگی حاکم رأس الخیمه به حفظ حقوق خود در تُنْبَ سخن رفته و تأکید شده است که لازم خواهد بود در آینده نیز همچون گذشته به او هشدار داده شود.<sup>۲</sup>

همچنین در بند پنجم از تلگراف مورخ ۲۵ ژانویه ۱۹۴۹ نمایندهٔ بریتانیا در شارجه به نمایندهٔ سیاسی آن کشور در بحرین آمده است:

«به شیخ صقر بن محمد (حاکم شارجه) نصیحت کرده‌ام که مراقب حفظ حقوق خود در جزیرهٔ تُنْبَ باشد. شیخ سال‌هاست که از این جزیره دیلن نکرده و توجهی به آن نداشته است. پیش نهاد کردم که روزی در معیت هم از آن جزیره دیدار کنیم. شیخ این پیش نهاد را پسندیده استه. بنابرین در آیندهٔ نزدیک که یکی از سفایین جنگی در رأس الخیمه لنگر بیندازد به این سفر دست خواهیم

<sup>۱</sup> کتاب حمدی، صفحهٔ ۱۳۶

(FO 371/68329, Persian Gulf Residency, Bahrain, 20 December 1948 to C. J. Pelly, Political Agency, Bahrain).

<sup>۲</sup> کتاب حمدی، صفحهٔ ۱۳۴ تلگراف سری شمارهٔ ۷۸۱ از وزارت امور خارجه، لندن به تهران و شمارهٔ ۳۲۵ به بحرین.

زد و البته دیدار شیخ از جزیره باید در رسانه‌های خبری انعکاس پیدا کند.<sup>۱</sup>

تمام این مطالب حکایت از آن دارد که نمایندگان بریتانیا شیخ را علم کرده بودند برای پیشبرد مقاصد خود، می‌خواستند با برافراشتن پرچم و بردن شیخ با سفینهٔ جنگی به تُنب و انعکاس دادن آن در رسانه‌های خبری نمایشی درست کنند و ایران را بترسانند.

### تهرستان دوران مصدق

تلگراف محترمانهٔ سفير بریتانیا در تهران مورخ ۲۹ زانویهٔ ۱۹۵۱ حکایت دارد از این که دولت ایران دستور داده است تا هرچه زودتر هیئتی از جنوب برای سرشماری ساکنان ابوموسی و توزیع اوراق شناسنامه در میان آنان اعزام گردد. در ۲۵ فوریهٔ ۱۹۵۱ نیروی دریایی ایران یک بازدید دو ساعته از ابوموسی به عمل آورد و ناویان ایرانی مذاکراتی با سکنه آنجا انجام دادند. نمایندهٔ سیاسی بریتانیا در بحرین طی تلگراف محترمانه در ۱۰ مارس ۱۹۵۱ از دولت خود درخواست کرد که اقدامات لازم در تأکید بر ادعای شارجه در ابوموسی به عمل آورند. در پی این درخواست فرماندو مقدم نیروهای دریایی بریتانیا در خلیج فارس در اواسط ماه مارس همراه نایب شیخ شارجه با کشتی جنگی فلامنگو از ابوموسی دیدن کردند و قرارشد پرچم شیخ در آنجا نصب گردد (باز نشان آن که با وجود پافشاری و تأکید بریتانیا شیوخ شارجه و رأس الخيمه اصراری در نصب پرچم نداشته‌اند). در ماه مه ۱۹۵۱ حاکم رأس الخيمه گزارش می‌دهد که ایرانی‌ها مبادرت به نصب پرچم در جزیرهٔ تُنب کرده‌اند و اوکسان خود را فرستاده است تا پرچم ایران را پایین بیاورند. از یادداشت نمایندهٔ سیاسی بریتانیا در بحرین خطاب به وزارت امور خارجه در لندن مورخ ۲۰

<sup>۱</sup> کتاب حمدی صفحهٔ ۱۳۸:

(R/15/2/625, British Agency, Sharjah, 25 January 1949 to Political Agent, Bahrain).

ژوئن سال ۱۹۵۱ چنین برمی‌آید که او با دریافت این خبر کشتی فلامنگو را به ابوموسی فرستاده اما گزارش فرمانده کشتی دلالت براین داشته است که حرف‌های حاکم رأس الخيمه درست نبوده است، پرچم ایران آخرین بار در ۱۹۴۹ در جزیرهٔ تُنب نصب شده بود و از آن پس ایرانی‌ها اقدام تازه‌ای در این باره نکرده بودند. دریادداشت مزبور آمده است:

«از آن‌گاه که پرچم ایران در ۱۹۴۹ فرود آورده شده است، ایرانی‌ها مبادرت به نصب آن نکرده‌اند. اما عبارت «سرزمین ایرانی» که به انگلیسی، و با رنگ روی تخته سنگ‌ها نوشته شده همچنان موجود است، و من به مأموران نیروی دریایی دستور دادم تا سرفراست آن‌هارا پاک کنند.»<sup>۱</sup>

از مذاکرات یا مکاتبات دورهٔ دکتر مصدق راجع به جزایر چیز دیگری در کتاب آقای حمدی منعکس نیست جز آن که یادداشت مورخ ۱۰ اوت ۱۹۵۳ وزارت خارجهٔ ایران به سفارت سویس، که در طول مدت قطع رابطهٔ سیاسی ایران با بریتانیا حافظ منافع کشور اخیر بود، خبر از وصول یادداشتی به شمارهٔ ۳ تاریخ ۱۱ ژوئن ۱۹۵۳ می‌دهد که یادداشت اخیر نیز در پاسخ یادداشت مورخ ۲۲ مه ۱۹۵۳ ایران بوده است. متن این دو یادداشت در کتاب حمدی نیامده، اما از مفاد یادداشت مورخ ۱۰ اوت ۱۹۵۳ ایران به خوبی پیداست که جرّ و بحث در این باره علی‌رغم قطع رابطه بین طرفین همچنان ادامه داشته است. یادداشت ۱۰ اوت ۱۹۵۳ ایران می‌گوید: با استناد به مدارک و اسناد تاریخی موجود، حاکمیت ایران بر ابوموسی موضوعی غیرقابل بحث و غیرقابل انکار به شمار می‌رود. بریتانیا تعهد مربوط به احترام وضع موجود را که مورد توافق طرفین قرار گرفته بود نقض کرده است و توضیحات آن دولت نمی‌تواند مورد قبول دولت ایران باشد. لذا دولت ایران با اعتراض شدید

<sup>۱</sup> کتاب حمدی، صفحهٔ ۱۵۴.

(FO 371/9185, British Residency, Bahrain, 20 June 1951 to FO London).

به دخالت‌های بریتانیا در ابوموسی درخواست می‌کند که قوای بریتانیا و تجهیزات بی‌سیم موجود در جزیره فوراً از آنجا خارج گردد.<sup>۱</sup> یادآور می‌شویم که تاریخ این یادداشت تنها ۶ روز با کودتای ناکام ۲۵ مرداد و ۹ روز با کودتای موفق ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ (۱۹۵۳ اوت) فاصله دارد.

### بقیهٔ حکایت پس از کودتا

یادداشت مورخ ۱۰ نوامبر ۱۹۵۴ نمایندهٔ سیاسی بریتانیا در بحرین حکایت از مذاکراتی دارد که در تهران صورت گرفته و ازسوی بریتانیا پیش‌نهاد سازشی شده است به این مضمون که بریتانیا از ابوموسی و تنبّدست بردارد تا جو مناسبی پیدا شود و ایران نیز دعوی خود را در مورد بحرین رها سازد. نویسندهٔ یادداشت با این پیش‌نهاد مخالفت می‌کند و می‌گوید: چنین سازشی به مصلحت بریتانیا نخواهد بود. زیرا که ادعای ایران نسبت به بحرین حضور بریتانیا در خلیج فارس توجیه می‌کند و سبب می‌شود که دولت‌های عربی به استمرار این وضع (حضور بریتانیا در خلیج فارس) رضایت دهند. پس ادامهٔ ادعای ایران در حقیقت به نفع بریتانیاست چنان که ملک ابن سعود به خود من (: نویسندهٔ یادداشت) گفت که اگر ایران به بحرین حمله کند سعودی‌ها در دفاع از آن جزیره به ما کمک خواهند کرد. در خاتمهٔ یادداشت آمده است که «سفاینِ جنگی بریتانیا هر ماه یا دو ماه یک بار به جزایر ابوموسی و تُنب می‌روند و حاکم شارجه نیز به صورت فعال در ابوموسی اعمال قدرت می‌کند ولی از وضع تُنب در این اوآخر خبری ندارم و امید دارم به زودی سری به آنجا بزنم.»<sup>۲</sup> گزارش مورخ ۱۸ دسامبر ۱۹۵۴ راجراستیونس سفیر انگلیس در تهران

<sup>۱</sup> کتاب حمدی، صفحه ۱۵۵

(FO 371/109852, Transmission from Ministry of Foreign Affairs to Swiss Legation, Custodian of British Interests in Iran, 10 August 1953, No. 3455).

<sup>۲</sup> کتاب حمدی، صفحه ۱۵۷

(FO Ibid, British Residency, Bahrain, 10 November 1954 to FO).

از مذاکرات او با انتظام وزیر خارجه ایران حکایت دارد. سفیر می‌گوید: انتظام یک بار دیگر و با شدت تمام موضوع جزایر ابوemosی و تُنُب و سیری را مطرح کرد و گفت: مذاکراتی که در فاصله سال‌های ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۱ در میان طرفین صورت گرفت زمینهٔ خوبی برای رفع این اختلاف بود. انتظام از من خواست تا آن سوابق را بخوانم تا دوباره در این خصوص تبادل نظر کنیم. سفیر انگلیس می‌گوید: انتظام معتقد است که ادعای ایران در خصوص جزایر ابوemosی و تُنُب و سیری مبتنی بر مدارک محکم و قوی است و فکر می‌کند که در ۱۹۳۰ دو طرف به هم نزدیک شده بودند و احتمال داشت که بتوانند به توافقی دست یابند. و نیز او بر لزوم همکاری ایران و انگلیس در حفظ امنیت خلیج فارس تأکید می‌ورزد، و برآن است که این ملاحظات زمینهٔ خوبی برای حل اختلاف فراهم آورده است.<sup>۱</sup>

### نقشهٔ طرح ایدن

یادداشت مورخ ۳۱ ژانویهٔ ۱۹۵۵ ایدن وزیر امور خارجه بریتانیا به وزیر دریاداری آن کشور حکایت از تمایل او به پیدا کردن راه حلی برای اختلاف دارد. در این زمان که کودتای تحت رهبری سازمان‌های جاسوسی بریتانیا و امریکا ثبت شده و قرارداد با کنسرسیون نفت نیز تازه به تصویب پارلمان ایران رسیده بود از نظر انگلستان مناسب‌ترین فرصتی بود که این اختلاف به نحوی حل شود. راه حل پیش‌نهادی ایدن این بود که ایران از دعاوی خود نسبت به بحرین و ابوemosی دست بردارد و متقابلاً انگلستان اعتراض خود را در مورد جزیرهٔ سیری پس بگیرد و جزایر تُنُب بزرگ و کوچک نیز به ایران فروخته شود. ایدن فکر می‌کرد که اگر این پیش‌نهاد جامهٔ عمل بر خود بپوشد کلیهٔ جزایری که به ساحل ایران نزدیک‌ترند در اختیار ایران قرار می‌گیرند و آن‌گاه بریتانیا به کشتی‌های جنگی ایران اجازه خواهد داد که

برای حراست خلیج فارس با حکام ساحل امارات همکاری کنند. اما نقشهٔ ایدن نگرفت زیرا که شیخ صقر حاکم شارجه حاضر نبود از ابوموسی مفت دست بردارد. حاکم رأس الخیمه هم برای جزایر تُنب پنجاه میلیون روپیه پول می‌خواست مشروط بر آن که منافع حاصل از منابع نفتی و معدنی و چراغ راهنمایی نیز به او عاید شود و صیادان و قایق‌های رأس الخیمه از پرداخت هرگونه عوارض و مالیات معاف باشند.<sup>۱</sup> بدیهی است که چنین پیشنهادی حتی در شرایط آن روز نمی‌توانست مورد قبول طرف ایرانی قرار گیرد.

نمایندگان بریتانیا در خلیج فارس برآن بودند که اگر کار جزایر فیصله یابد و ادعای ایران در مورد بحرین پس گرفته نشود در آینده موضوع به صورت کامل‌لاينحل درخواهد آمد. حل مشکل ابوموسی و تُنب بدون پس گرفته شدن دعوا ایران درخصوص بحرین به این معنی خواهد بود که بریتانیا این دعوا را قبول دارد ولذا پیشنهاد می‌شد به ایرانی‌ها گفته شود که چون ایران برادعای خود در بحرین باقی است بریتانیا اصلاً حاضر نیست مذاکره کند، یا دست کم گفته شود که بریتانیا به شرطی حاضر به مذاکره است که ایران از ادعای خود دست بردارد. ظاهراً انتظام به سفیر انگلیس در تهران اشاره کرده بود که اگر بریتانیا نظر ایران را درخصوص جزایر تأمین کند ایران نیز متقابلاً حاضر خواهد بود که دربارهٔ بحرین کوتاه بیاید.

### اخطر انتظام

انتظام طی مذاکراتی که در سفر خود به لندن با مقامات وزارت امور خارجهٔ انگلستان به عمل آورد اخطار کرد که قضیهٔ اختلاف برسر جزایر به بروز «انفجار» منتهی خواهد شد. متقابلاً ازوی دولت انگلستان پیشنهاد شد که مسئلهٔ ابوموسی و تُنب به حکمیت بین‌المللی واگذار شود. انتظام پاسخ داد که قبول حکمیت ازوی ایران ممکن نیست مگر آن که مسئلهٔ بحرین هم

جزئی از موضوع اختلاف تلقی گردد یعنی اختلاف پرسنل بحرین و اختلاف بر سر جزایر ابوالموسى و تنوب یکجا و با هم مورد رسیدگی قرار گیرد.<sup>۱</sup> در ماه مه ۱۹۶۱ یک هوایی ایرانی به تنوب رفت و با مأمورین چراغ دریایی بریتانیا در آنجا سؤال و جواب‌هایی کرد. دولت انگلیس به اعتراض برخاست که جزیره از سال ۱۸۸۷ در قلمرو رأس الخيمه است «و حاکم رأس الخيمه از سال ۱۹۲۱ که از شارجه جدا شده است در آنجا اعمال حاکمیت کرده است.»<sup>۲</sup>

تبادل یادداشت‌ها تا آنجا که در کتاب آقای حمدی منعکس است تا اوایل سال ۱۹۶۲ ادامه داشته است. مضمون یادداشت‌ها از سوی بریتانیا همواره تکرار ادعای تعلق جزایر به شیوخ قاسمی بوده و ایران نیز هر بار جز تأکید بر حفظ حقوق خود چاره‌ای نمی‌دیده است.

---

<sup>۱</sup> کتاب حمدی، صفحه ۱۶۷:

(FO 371/114641 FO to British Embassy, 14 August 1955).

<sup>۲</sup> (FO Ibid, British Residency, Bahrain, 10 November 1954 to FO).

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## ارزیابی دلایل و مدارک

تبرستان  
www.tabarestan.info

### الف. ملاحظات کلی طرف دعوی در مورد ثُنَب

اینک به بحث از دلایل و مدارک طرفین می‌بردازیم. نخست باید دید که در حال حاضر طرف ایران در این دعوی کیست؟ انگلیس خوش‌بختانه دیگر سمت قیوموت برکسی در این منطقه از دنیا ندارد. در مورد ابوموسی ایران تفاهمنامه‌ای را با شیخ شارجه امضا کرده است. جزایر ثُنَب را هم ظاهراً به نام شیخ رأس الخیمه مطالبه می‌کرده‌اند و حال آن که در یادداشت اول دسامبر ۱۹۰۰ وزارت خارجه بریتانیا به نماینده سیاسی آن کشور در خلیج فارس صریحاً آمده است: «مالکیت جزیره ثُنَب همواره مورد تردید بوده است».<sup>۱</sup> در همین یادداشت گفته می‌شود:

«به رغم آن که ما ادعای رأس الخیمه را در مورد ثُنَب تأیید نکرده‌ایم همواره در برابر ایران این موضوع را داشت‌هایم که ثُنَب و سیری متعلق به قبیله «قواسم» بوده است.»

### ابوموسی و شارجه

نخست راجع به ابوموسی یادآور شویم: هیچ سندی که تصرف و تملک شیخ

<sup>۱</sup>. کتاب حمدی، صفحه ۱۷: (R/15/246, p. 19)

شارجه را پیش از سال ۱۸۸۷ به ثبوت برساند ارائه نشده است. تصرفاتی که به نام شارجه در این جزیره صورت گرفته از قبیل اعطای امتیاز خاک سرخ و نفت وغیره مؤخر بر سال ۱۸۸۷ است و در تمام موارد ایران به محض اطلاع اعتراض کرده و حق خود را محفوظ داشته است.

در ۱۹۰۶ شیخ شارجه امتیاز معادن خاک سرخ ابو موسی را به یکی از اعراب مقیم لنگه که تابعیت انگلستان را پذیرفته بود واگذار کرد. این شخص پای یک شرکت آلمانی را در میان کشید. حکومت هندوستان شیخ شارجه را در فشار گذاشت تا اصل امتیاز را ملغی اعلام دارد. شیخ، پیش تر (در ۱۸۹۸) التزام سپرده بود که بدون موافقت قبلی نمایندهٔ سیاسی بریتانیا در خلیج فارس به کسی امتیاز واگذار نکند. اینک به نمایندهٔ سیاسی مزبور مأموریت داده شد تا به شیخ شارجه یادآور شود که: درنتیجهٔ پافشاری و اقدامات دولت بریتانیا بود که پرچم ایران از ابو موسی برداشته شد، و گرنه ایرانی‌ها حالاً بر جزیره مستولی بودند و دست شیخ به چیزی بند نبود که در مقام اعطای امتیاز برآید.<sup>۱</sup>

### ثُنْب و رَأْسُ الْخِيمَة

اما راجع به جزایر ثُنْب و ادعای رَأْسُ الْخِيمَة درباره آن تکرار می‌کنیم که ظاهراً شیخ شارجه تا مدت‌ها بر رَأْسُ الْخِيمَة هم حکومت داشته و تنها از سال ۱۹۲۱ یا ۱۹۲۳ به بعد است که رَأْسُ الْخِيمَة شیخ دیگری پیدا می‌کند و از شارجه جدا می‌شود. در یادداشتی که به امضای لاسلز در تاریخ ۴ سپتامبر سال ۱۹۳۴ تهیه شده، آمده است که شیخ قبیله‌های قاسمی نخست در رَأْسُ الْخِيمَة می‌زیست، وی در ۱۸۲۰ به شارجه منتقل شد و حکومت رَأْسُ الْخِيمَة را به یکی از خوشاوندان خود واگذار کرد. در سال ۱۸۶۹ شیخ

<sup>۱</sup> کتاب حمدی، صفحه ۲۰:

(R/15/254. Abu Musa, Government of India to HMS Secretary of State for India, 27 June 1901).

رأس الخيمه مستقل شد، باز در اوائل قرن حاضر این دو شیخ نشین یکی گشتند، ولی از سال ۱۹۲۱ به بعد دوباره هر کدام شیخ جداگانه‌ای پیدا کردند.<sup>۱</sup> موافقت دایر برای جاد فانوس دریانی در تُنْب به امضای شیخ صقر بن خالد حاکم شارجه است (۱۹۱۲). به درستی معلوم نیست که کی و چگونه حقی که شیخ شارجه از آن خود می‌دانسته به شیخ رأس الخيمه انتقال یافته است. در گزارشی که نمایندهٔ سیاسی بریتانیا در خلیج فارس از بوشهر به سفیر آن دولت در تهران (مورخ ۲۵ سپتامبر ۱۹۲۹) فرستاده به صراحت گفته می‌شود: «مشکل بتوان معین کرد که در چه تاریخی مالکیت جزیره به حاکم رأس الخيمه انتقال یافته است.»<sup>۲</sup>

### پایه‌های سست دعوی

مسئلهٔ جالب توجه در این میان بی‌مبالاتی، بلکه تمرد شیخ رأس الخيمه است در برابر دستور و اصرار مکرر بریتانیا برای نصب پرچم در تُنْب، چنان‌که در یک مرحله کار به جایی می‌رسد که نمایندگان بریتانیا باشیوخ دوبی و شارجه وارد مذاکره می‌شوند تا پرچم یکی از این دو شیخ نشین را به جای رأس الخيمه در جزیره برافرازند. کاملاً پیداست که مسئله این بوده است که چه کسی در این جزیره حق دارد مسئله این بوده است که پرچمی در مقابل ایران به نام عرب‌ها—فرق نمی‌کند کدام یک از آن‌ها—برافراشته شود تا دستاویز مداخله بریتانیا باشد. سوابق حاکی از این است که شیخ رأس الخيمه بارها در زیر فشار و تهدید بریتانیا پرچم خود را در تُنْب نصب کرده و به محض این که فرصتی دست داده آن را پایین‌کشیده است.

<sup>۱</sup> کتاب حمدی، صفحه ۹۶:

(FO 371/17827, Persian Claim to Tumb and Abu Musa from FO, Memorandum, by Mr. D. W. Laselles, 4 September 1934).

<sup>۲</sup> کتاب حمدی، صفحه ۴۹:

(FO 371/13721, India Office to FO, 25 October 1929).

فرماندهان انگلیسی در خلیج فارس ناچار بودند که هر چندگاه یک بار شیخ را همراه خود در کشتی جنگی تا ثُنِب ببرند و ساعتی در آن جزیره درنگ کنند تا صورت ظاهر تصرف شیخ در آنجا حفظ شود. دریند ب از توصیه‌های کمیتهٔ فرعی وزارت جنگ بریتانیا مورخ ۸ مارس ۱۹۳۵ آمده است:

«اشغال دائمی یا موقت جزیره ثُنِب از سوی دولت بریتانیا با توجه به ادعای حاکم شارجه نسبت به آن جزیره با اعتراضاتی مواجه است.»<sup>۱</sup>

یادداشت ۲۷ اکتبر ۱۹۴۸ نمایندگی بریتانیا در خلیج فارس به نمایندهٔ آن کشور در بحرین سؤالاتی را درخصوص شناسایی استقلال رأس‌الخیمه و حاکمیت آن بر ثُنِب مطرح می‌کند.

نمایندهٔ بریتانیا در بحرین در تاریخ ۱۳ نوامبر ۱۹۴۸ پاسخ می‌دهد:

- «۱) هیچ دلیلی در دست نیست که نشانگر شناسایی حاکمیت رأس‌الخیمه بر ثُنِب از سوی دولت بریتانیا باشد جز آن که از زمان برافتادن امارت لنگه در سال ۱۸۸۷ ثُنِب با رأس‌الخیمه مرتبط بوده است.
- ۲) از سال ۱۸۶۹ که رأس‌الخیمه از شارجه جدا شد تا امروز – به استثنای مدت کوتاهی از ۱۹۰۶ تا ۱۹۲۱ – رأس‌الخیمه و شارجه به عنوان دو شیخ نشین مستقل توسط شاخه‌های مختلف از خاندان قاسمی اداره می‌شده و دولت بریتانیا در سال ۱۹۳۱ استقلال رأس‌الخیمه را از شارجه به رسمیت شناخته است.»<sup>۲</sup>

معلوم نیست که این پاسخ با موضع قبلی بریتانیا تا چه اندازه سازگار است زیرا

<sup>۱</sup> کتاب حمدی، صفحه ۱۰۷

(FO 371/18901, The Sub-Committee of Imperial Defence for Questions Concerning the Middle East, The Island of Tumb, Paper No. M. E. (O) 176 March 8, 1935).

<sup>۲</sup> کتاب حمدی، صفحه ۱۲۶

(R/15/625 Political Agency, Bahrain No. CR-231, 31 November 1948 to the Residency).

ادعای آن دولت در مورد جزایر که در ۱۸۸۷ به دنبال نصب پرچم ایران در جزیرهٔ سیری عنوان گردید مبتنی بر «حق موروثی و روایتی» مشایخ جاسمی به حیث رؤسای خاندان یا قبیله بود. بریتانیا قبول داشت که جزایر مورد بحث تا آن تاریخ زیرنظر فرمانداری لنگه اداره می‌شده، لیکن مدعی بود که فرماندار قاسمی لنگه آن‌هارا نه از سوی دولت ایران بلکه به نمایندگی از «جواسم» متصرف بوده است. یادداشت رسمی مورخ ۵ ربیع‌الثانی ۱۳۰۵ (۱۸۸۸) بریتانیا به وزارت خارجه ایران که در صفحات پیشین آورده‌یم مدعی بود که این «حق موروثی و روایتی» اختصاص به قاسمی‌های لنگه نداشت بلکه «خویشاوندان عرب آنان در ساحل عمان در این حقوق شریک بودند». عبارت فارسی متن جوابیه مورخ ۵ ماه ربیع‌الثانی ۱۳۰۵ که در بند ۲۰۷ گزارش «اسناد سیاسی سری» را نیز برای دقت در مضمون آن می‌آوریم:

“The British Legation pointed out in reply that it was quite true that the Deputy Governors of Lingah had exercised jurisdiction over the island of Sirri, but this was not in their capacity as Governors of Lingah, but as Joasmi sheikhs, that they had traditional rights over the island of Sirri apart from the position as Governors of Lingah under the Persian Government, which had been never disputed, and that their Arab kinsmen on the Oman coast shared in these rights, which the Persian domicile of the Lingah Joasmi Sheikhs could not take away from them.”

و اینک مضمون یادداشت مورخ اول دسامبر ۱۹۰۰ وزارت خارجه بریتانیا را بار دیگر برای مقایسه یادآور می‌شویم که به نماینده سیاسی آن کشور در خلیج فارس می‌نویسد:

«مالکیت جزیرهٔ ثُب همواره مورد تردید بوده است.»

و چند سطر پس از این اظهار شک صریح در همین یادداشت می‌خوانیم:  
 «به رغم آن که ما ادعای رأس الخيمه را در مورد ثبٰت تأیید نکردہایم همواره  
 در برابر ایران این موضع را داشته‌ایم که ثبٰت و سیری متعلق به قبیلهٔ «قواسم»  
 بوده است.»<sup>۱</sup>

آیا این عبارت به قدر کافی روشن نیست و معلوم نمی‌دارد که ادعا به نام رأس الخيمه صرفاً در برابر ایران علم شده است تا بریتانیا دستاویزی برای جلوگیری از اعمال سلطهٔ ایران در خلیج فارس داشته باشد؟  
 و باز به یاد می‌آوریم مذاکرات هنری ویلاک وزیر مختار بریتانیا را با صدراعظم فتح علی شاه در ۱۸۱۹ درخصوص مطالبهٔ پایگاه در ساحل ایران و وعدهٔ او که در صورت موافقت با این درخواست می‌توان «جزایر خلیج فارس را— که فعلًاً سرخود و مستقل هستند— از راه میانجی گری یا اعمال زور تحت حاکمیت ایران درآوردن» و تهدید صریح او که در صورت مخالفت شاه «ممکن است حقوق و مالکیت او بر کلیهٔ جزایر خلیج فارس زیر سؤال قرار گیرد.»<sup>۲</sup>

### ارزیابی کلی کتاب حمدی

چنین به نظر می‌آید که آقای حمدی در این کتاب مدارک و اسناد را سبک سنگین کرده و آنچه را که با ذهنیات و مدعای خود ناسازگار یافته کنار گذاشته است. تصور می‌رود برخورد ذهنی ایشان در برگردان عربی مطالب نیز مؤثر افتاده باشد. مع ذلك ما در مورد مطالبی که به متن اصلی آن‌ها دسترسی نداشتمیم از اعتماد به ترجمهٔ ایشان ناگزیر بوده‌ایم. مثلًاً از ملاحظات راجرز در ارتباط با یادداشت مورخ اول دسامبر ۱۹۴۸ وزارت خارجه بریتانیا بر می‌آید که دست کم یک بار مشاور حقوقی آن وزارت خانه راجع به وضعیت این

<sup>۱</sup> کتاب حمدی، صفحهٔ ۱۷: (R/15/246, p. 19).

<sup>۲</sup> به صفحه‌های ۳۹ و ۴۰ همین کتاب مراجعه کنید.

جزایر اظهار نظر کرده، و موضع او «محاتطانه‌تر» از موضعی بوده که وزارت هندوستان و وزارت خارجه داشته‌اند. ظاهراً مشاور حقوقی برآن بوده است که با توجه به ادامه تصرف شصت و یک ساله (از سال ۱۸۸۷ تا ۱۹۴۸) و عوامل دیگر «محتملاً می‌توان مالکیت شیوخ ساحل را براین جزایر موردن تأیید قرارداد ولی مشکل است که در مورد این نقطه به خصوص تأکید شود.»<sup>۱</sup> یادداشت مورخ اول دسامبر ۱۹۴۸ به دنبال مراجعت کنسول ایران به وزارت خارجه انگلستان تهیه شده است. کنسول ایران از طرف دولت متبع خود اطلاع داده است که ایران می‌خواهد در جزایر تُنب و ابو‌موسی دست به افتتاح ادارات بزند و مایل است که مذاکراتی بین دولتین راجع به تعیین تکلیف مالکیت جزایر انجام گیرد. راجرز نام از مأمورین وزارت خارجه انگلستان در تاریخ دهم دسامبر سال ۱۹۴۸ یادداشتی در این زمینه نوشته که ما به آن اشاره کرده‌ایم. تنها یک باره از اظهار نظر مشاور حقوقی در طی ملاحظات راجرز آمده است که مفهوم آن خالی از ایهام نیست و ما ترجمه عربی آن را، چنان که در صفحه ۱۳۰ کتاب حمدی آمده است، نقل می‌کنیم:

«فانه من المحتمل تماماً أن تؤيد مالكية شيوخ الساحل المتصالح بهذه الجزر الا انه يكون من الصعب التأكيد من ذلك بشأن هذه النقطه.»<sup>۲</sup>

معلوم نیست چرا متن نوشته مشاور حقوقی و ملاحظاتی که مسؤولین وزارت امور خارجه در پیرامون نظر وی داشته‌اند در این کتاب نیامده است. آیا دولت انگلستان افشاءی آن نظر را حتی بعد از نیم قرن به مصلحت خود ندیده؟ و یا این آقای دکتر حمدی بوده که از نقل آن در کتاب خودداری کرده است. این مشاور حقوقی که در ۱۹۴۸ آن نظر را داده چه کسی می‌تواند باشد؟ می‌دانیم

<sup>۱</sup> کتاب حمدی، صفحه ۱۲۷:

(FO 371/68329, Desire of the Persian Government to Establish Administrative Offices on the Islands of Tumb and Abu Musa, 1st December 1948. FO. Minute.

<sup>۲</sup> کتاب حمدی، ص ص ۱۲۸-۱۳۱

که در آن سال‌ها سر اریک بکت سمت مشاور حقوقی وزارت خارجهٔ بریتانیا را داشت و تا ماه مه ۱۹۵۳ در این سمت باقی بود و او همان است که در قضایای ملی شدن نفت ایران در ژوئن ۱۹۵۲ همراه سرلیونل هیلد وظیفهٔ دفاع از شکایتِ بریتانیا علیه ایران را در دیوان دادگستری بین‌المللی عهده‌دار بود و احتجاجاتِ وی با پروفسور رولن— که وظیفهٔ دفاع از ایران را بر عهده داشت — در صورت مجلس جلسات استماع آن دعوی ثبت است.<sup>۱</sup> مشاور حقوقی ظاهرًا خیلی پیش‌تر، در ۱۹۳۲ هم نظری دربارهٔ جزایر تنب وابوموسی داده و اظهار کرده بود که اثبات ادعای بریتانیا براین که فرمانداران قاسیی لنگه در فاصلهٔ سال‌های ۱۸۸۰ تا ۱۸۸۷ ادارهٔ امور این جزایر را به نمایندگی از سوی قاسیی‌های عمان بر عهده داشتند و آن جزایر جزو حوزهٔ فرمانداری آنان نبود محتاج دلیل و مدرک است و چنین مدرکی در دست نیست.

در هر حال آنچه مسلم است پرده‌پوشی بر حساس ترین جوانب مستله و ارائهٔ تصویری جانبدارانه بر اساس استناد دست چین شده خدمتی به مردم این منطقه از جهان نیست که امروز بیش از هر وقت دیگر به تقاضهٔ همدلی و نبات و آرامش نیازمندند.

پیش‌تر اشاره کرده‌ایم که نخستین دور مناقشات بین دولت ایران و بریتانیا در ۱۸۸۷ متعاقب عزل و تبعید شیخ قاسیی از لنگه جریان یافته است. در آن زمان حاکم جدیدی که از سوی دولت ایران برای لنگه تعیین شده بود این جزایر را به طور طبیعی جزو قلمرو حکومت خود تلقی می‌کرد ولی در مقابل زور و تهدید انگلیس چاره‌ای جز عقب‌نشینی نداشت.

همین آقای راجرز در بیان یادداشت مورخ دهم دسامبر ۱۹۴۸ که به آن اشاره کرده‌یم صریحاً می‌گوید:

از سال ۱۹۰۵ بارها به ایران اخطار شده است که ادعای آن کشور در مورد

<sup>۱</sup> برای تفصیل ماجرای دیوان دادگستری بین‌المللی مراجعه کنید به: محمد علی موحد؛ خواب آشتفتهٔ نفت؛ دکتر مصدق و نهضت ملی ایران، جلد اول، فصل یازدهم، تهران، نشر کارنامه، ۱۳۷۸.

تُنُب سبب تجدید ادعا از سوی بریتانیا در مورد جزیرهٔ سیری خواهد شد. راجرز خود نیز توصیه می‌کند: در مذاکرات جاری به ایران گوشزد شود که نیروهای دریایی بریتانیا دستور دارد که با هرگونه مداخله در حاکمیتِ جزایر مقابله کنند.<sup>۱</sup>

#### ب. تحلیل حقوقی موقعیت طرفین

از همان ابتدای کار که این اختلاف در ۱۸۸۷ مطرح شد مسلم بود که جزایر مورد بحث در مدت کمایش یکصد سال گذشته جزو فرمانداری لنگه بوده است. ایران و انگلیس هر دو این مطلب را قبول داشتند جز این که انگلیس مدعی بود (وبار اثبات بر عهدهٔ مدعی است) که این جزایر را حاکم لنگه نه به عنوانِ مأمور دولت ایران بلکه به عنوان ملک خصوصی که مشاعاً به قبیلهٔ قواسم تعلق داشته اداره می‌کرده است. این ادعا به نوبهٔ خود موقوف به اثبات این امر است که قواسم پیش از آمدن به لنگه و قبول تابعیت ایران جزایر مورد بحث را در تملک خود می‌داشته‌اند و آنگاه باید معلوم شود که این حق کی و در تحت چه شرایطی از قواسم عمان به قواسم لنگه انتقال یافته و قواسم لنگه چگونه حساب آن جزایر را از حساب ادارهٔ حوزهٔ رسمی فرمانداری خود جدا می‌کرده‌اند.

انگلستان هیچ سند قابل قبولی در اثبات ادعای خود ارائه نکرده است. اگر شیوخ لنگه رسماً از سوی ایران، و به عنوان اتباع ایران، فرمانداری محل را بر عهده داشته‌اند، ظاهر امر این است که تصرفات آنان در سرتاسر قلمرو فرمانداری به عنوان نمایندگی از دولت متبع خود بوده است. انگلستان که خلاف این را مدعی شده می‌باشی ثابت می‌کرد که فرماندار لنگه در عین حال کارگزار قواسم عمان هم بوده است. برای روشن تر شدن مطلب از بازگشتی دوباره به سوابق امر ناگزیر هستیم:

<sup>۱</sup> کتاب حمدی، صفحهٔ ۱۳۱.

بر اساس مدارک تاریخی تا سقوط سلسلهٔ صفویه نام و نشانی از شیوخ قاسمی در میان نیست. آنگاه که قوای نادر شاه برای سرکوب امام مسقط در خورفکان از ساحل عمان پیاده شد شیخ قاسمی اطاعت خود را از فرمانده نیروهای ایرانی (محمد تقی خان بیگلربیگی فارس) اعلام کرد. خود انگلیسی‌ها این مطلب را قبول دارند که تنها پس از مرگ نادر شاه و فروکش کردن نفوذ ایران در خلیج فارس است که قاسمی‌ها در عرصهٔ ظاهر می‌شوند<sup>۱</sup> و هم‌وغم خود را از همان آغاز به غارت نزدیک‌ترین سواحل ایران مصروف می‌دارند. واقعیت این است که جلوگیری از تاخت و تازها و چیاولگری‌های دزدان دریایی کارآزموده برای دولت وقت ایران که از نیروی دریایی بی‌بهره بود به آسانی ممکن نمی‌شد. نگه‌داشتن سرباز و ساخلوی نظامی در نقاط مختلف ساحل گستردهٔ ایران کاری سخت و پرهزینه بود. یک مورخ ایرانی که وضع بنادر و سواحل جنوبی ایران را در آن روزگار تصویر می‌کند می‌نویسد:

«حاکم‌نشین آنجا شهر لار و بندر عباسی بود و ضابط عشور و خروج بندر مرد نویسنده‌ای می‌بود و داروغه‌ای که برای محافظت دزدان کوچه و بازار می‌بود مجموع از سی چهل کس زیاده نبود و نوکر نگاه نمی‌داشت.»

به زبان ساده‌تر قوای دولتی در سرتاسر این منطقه عبارت بود از یک نفر میرزا بنویس و یک داروغه با سی چهل نفر مأمور جزء. هیچ نیروی نظامی برای جلوگیری از مهاجمان در محل نبود و دزدان عمانی بی‌هیچ‌گونه مانع و رادع به سواحل ایران دست‌اندازی می‌کردند و اموال و امتعهٔ بنادر را به غارت می‌بردند و تا حاکم لار خبر بشود و لشکر به آنجا بفرستد سوار جهازات خود می‌شدند و در می‌رفتند و دولت ایران به سبب نداشتن جهازات قادر به تعقیب و مجازات

<sup>۱</sup> Lorimer, *Gazetteer of the Persian Gulf*, vol. 1, p. 631

“It was the decline of Persian influence in the gulf after the death of Nadir Shah that in the end brought the Qawasims upon the general scene”.

مهاجمان نبود.<sup>۱</sup> در چنین احوالی دولت ایران بر آن شد که لنگه و توابع آن را به اجاره قاسی‌ها واگذار کند همان‌گونه که حکومت بندرعباس و توابع آن را نیز به رقیب قاسی‌ها یعنی امام مسقط واگذار کرده بود. در شرایط آن روز ایران این شاید بهترین راه به نظر می‌رسید که می‌توانست امنیت سواحل را در برابر هجوم دزدان دریایی محافظت کند. حکومت بنادر در آن روزگار به همین صورت مقاطعه واگذار می‌شد. حاکم محل در واقع اجاره‌داری بود که در برابر پرداخت مال الاجاره معین از منافع و درآمد محل حکومت خود برخوردار می‌گشت. شرط اساسی که علاوه بر پرداخت مال الاجاره در این نوع واگذاری‌ها عنوان می‌شد سپردن سندی حاکی از قبول تابعیت ایران بود. کسی که حکومت نقطه‌ای به او واگذار می‌شد می‌باشد در تابعیت دولت ایران درآید. حتی سلطان مسقط که عنوان امامت نیز داشت از این حکم مستثنی نبود. متأسفانه نگارنده متن هیچ فرمانی را که به نام شیوخ قاسی لنگه صادر شده باشد ندیده‌ام اما سواد دست خط مورخ بیستم شعبان ۱۲۷۲ (۱۸۵۵ میلادی) طهماسب میرزا مؤید الدوله در تفویض حکومت بندرعباس به سید سعید امام مسقط در حقایق الاخبار خورموجی و هم در کتاب سیدالسلطنه چاپ شده و موجود است<sup>۲</sup> و به نظر می‌رسد که مضمون آن در فرمان‌های مشابه دیگر هم تکرار می‌شده است. به موجب این فرمان حکومت بندرعباس و قشم و هرمز و توابع دربرابر تعهد پرداخت سالانه شانزده هزار تومان از بابت مالیات به دولت و دوازده هزار و پانصد تومان پیشکش به صدراعظم و دو هزار تومان پیشکش به فرمان‌فرمای فارس و چند فقره پرداخت دیگر به «جناب امام مسقط» واگذار می‌شود. شرط اول واگذاری همان قبول اطاعت و تابعیت دولت ایران است، به شرح زیر:

<sup>۱</sup> میرزا محمد خلیل مرعشی، مجمع التواریخ به تصحیح واهتمام عباس اقبال، صفحه ۲۸.

<sup>۲</sup> محمد جعفر خورموجی، حقایق الاخبار ناصری، صفحه ۱۶۴؛ و محمد علی سیدالسلطنه کبابی، بندرعباس و خلیج فارس، صفحه ۱۹۹.

«اولاً این که حاکم بندرعباس باید تابع این دولت باشد و مثل سایر حکام فارس در اطاعت فرمان‌فرمای فارس باشد و نوشته‌ای خدمت اولیای این دولت بسپارد که من از تبعهٔ دولت ایرانم.»

شرط چهاردهم واگذاری نیز قابل توجه است:

«جناب امام مسقط حق ندارد که بندرعباس و ولایت مذکوره را اگرچه به شرایط مسطوره هم باشد به دیگری اعم از دول خارجه و غیره واگذار نماید.»

نسخهٔ سندي نيز که در اجرای مقررات بند اول فرمان داير بر قبول تابعيت ايراني از امام مسقط گرفته شده است در هر دوكتاب آمده است. اين سندي به همان تاريخ ۱۲۷۲ است و به موجب آن امام مسقط اقرار مي‌كند:

«بنده درگاه آسمان جاه، سعيد بن احمد، خودرا از تبعه و چاکران و بستگان دولت ايران، صانها الله عن الحدثان، می‌دانم. حکومت عباسی و جزيرتین قشم و هرمز و... که واگذار به اين بنده درگاه آسمان جاه سلطانی شده است متعهد است که تنخواه قسط ديوانی بندرعباس و سایر را موافق تشخيص و رقم مرحمت شيم، قسط به قسط بدون تعطيل کارسازی نمایم، و استاد خرج به جهت خود صادر کنم، و در سريستي رعایا و آبادانی کمال اهتمام را به عمل بياورم، و امری که منافی رأی اولیای دولت قاهره باشد بدلن اقدام نورزم، و اگر خدای نخواسته سهواً ترك اولی و خلاف حکمی از بنده درگاه صادر شود حکمش با اولیای دولت قاهره باشد، به آنجه بفرمایند مختارند حزره فی بیستم شهر شعبان المظوم سنه يك هزار و دویست و هفتاد و دو هجری مطابق سال لوی ثیل خیریت تحويل. چون وثيقه نگاشته آمد.»<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> محمد جعفر خورموجی، حقائق الاخبار ناصری، صفحه ۱۶۸؛ و محمد علی سیدالسلطنه کبابی، بندرعباس و خلیج فارس، صفحه ۲۶۸.

نظیر این شرط را می‌توان در دست خط دیگری که در تاریخ ۱۲۸۵ (۱۸۶۸) میلادی) از سوی سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه به اسم سید سالم بن ثوبینی<sup>۱</sup> صادر شده است ملاحظه کرد. در این فرمان نیز که نسخه آن در کتاب سدید‌السلطنه آمده شرط تابعیت در ماده اول ذکر شده است و چنین می‌نماید که فرمان حکومت مشایخ قاسمی لنگه و وثیقه تابعیت آنان هم چیزی در همین مضمون و محتوا بوده است.

با این مقدمات شیوخ رأس الخیمه که اکنون به دستاویز خویشاوندی با شیخ لنگه مدعی مالکیت تنب و ابو‌موسی شده‌اند باید دلیل قانع‌کننده‌ای ارائه دهند و به اثبات برسانند که آن جزایر پیش از آن که قاسمی‌ها در سواحل ایران راه پیدا کنند در تصرف مالکانه آن‌ها بوده و ارتباطی به حکومت لنگه نداشته است.

در مناقشات سال ۱۸۸۷ قاعدة ایران خود را محتاج اقامه دلیل نمی‌دیده است. ناصر الدین شاه گفته بود چه دلیلی بالاتر از این که جزایر جزو قلمرو حکومت لنگه بوده؟ و این حرف درستی است. طرف دعوا می‌گوید: حاکم لنگه که به فرمان رسمی دولت ایران متصدی حکومت لنگه بوده، در عین حال کارگزار دیگران هم بوده و املاکی را هم که دیگران در خارج از قلمرو حکومت لنگه داشته‌اند اداره می‌کرده است. برفرض که طرح مستله را به این صورت قبول کنیم باز طرف باید دست کم درسه مرحله و برای اثبات سه ادعا مدارکی ارائه بکند اول آن که جزایر مورد بحث نه تنها خارج از قلمرو حکومت لنگه، بلکه خارج از قلمرو حاکمیت دولت ایران بوده است. دوم آن که جزایر مزبور پیش از آن که قاسمی‌های ایران به فرمانداری لنگه منصوب شوند از آن قاسمی‌های عمان بوده است و سوم آن که فرمانداران لنگه در واقع کارگزاران قواسم عمان بوده‌اند و آن جزایر را قواسم عمان در اختیار کارگزاران خود گذاشته بوده‌اند.

<sup>۱</sup> سید سالم ثوبینی در سال ۱۲۸۲ به جای پدر خود ثوبینی بن سعید به امامت عمان رسید.

### ج. ماجراه نقشای که به شاه ایران تقدیم شد

در سال ۱۸۸۸ که بحث و گفت‌وگو میان طرفین آغاز شد دولت بریتانیا سه فقره نامه ابراز کرده بود که گفته می‌شد آن نامه‌ها از سوی شیخ بندر لنگه به شیخ شارجه نوشته شده و مالکیت شارجه را بر جزیرهٔ تنب تأیید می‌کند. خوش‌بختانه آقای حمدی سواد این نامه‌هارا در کتاب خود کلیشه کرده که ما نیز عیناً در اینجا خواهیم آورد و دربارهٔ محتوا و میزان دلالت آن‌ها بحث خواهیم کرد. دولت ایران متقابلاً پنج فقره نامهٔ رسمی از سوی شیخ لنگه ابراز کرده بود که مؤید تعلق جزایر به ایران حاکی از سوابق پرداخت مالیات آن جزایر از سوی فرماندار لنگه به مقامات ایرانی بود. این مذاکرات در اوت سال ۱۹۸۸ به درخواست دولت انگلیس تعطیل شد. تنها چند روز پیش از تعطیل مذاکرات، وزیر مختار انگلیس در تهران، بنا به درخواست شخص ناصرالدین شاه، شش برگ نقشه ایران را که به وسیلهٔ ادارهٔ اطلاعات و زارت جنگ انگلستان تهیه شده بود به دولت ایران تسلیم کرد. و این همان نقشه است که حمدی در صفحهٔ ۲۷ کتاب خود به آن اشاره کرده ولی از شرح و تفصیل قضایا خودداری نموده است.

در این نقشه جزایر سیری و تنب و ابوموسی با همان رنگ قلمرو اصلی خاک ایران مشخص گردیده بود و نشان می‌داد که ترسیم کنندگان نقشه یعنی کارشناسان وزارت جنگ بریتانیا در این که جزایر مذکور را جزئی از ایران بدانند تردیدی نداشتند. پس از آن که سر دراموند وولف وزیر مختار انگلیس در تهران به موجب دستور شمارهٔ ۶۴ مورخ ۲۲ ژوئن ۱۸۸۸ دولت متبوعهٔ خود نسخه آن نقشه را برای ناصرالدین شاه فرستاد نسخه‌ای دیگری از آن نیز به درخواست وزیر مختار ایالات متحدهٔ امریکا در اختیار آن دولت قرار داده شد. در تاریخ ۷ سپتامبر ۱۸۸۸ وزیر مختار انگلیس طی نامهٔ شمارهٔ ۱۷۶ به وزیر خارجه لرد سالیسburی اطلاع داد که تسلیم نقشه به ایران نتایج غیرمنتظره‌ای را به بار آورده است چه اعلیحضرت پادشاه ایران آن را دلیل قاطعی برواهی بودن ادعای شیوخ در مورد جزایر تلقی می‌کند.

وزیر خارجهٔ انگلیس پس از این جریان بخش نامه‌ای صادر کرد که هیچ نقشه‌ای بدون اجازهٔ او به دولت‌های دیگر داده نشود. معلمک نقشهٔ مزبور یک بار در سال ۱۸۹۱ و بار دیگر در ۱۸۹۸ تجدید چاپ شد، در چاپ‌های جدید هم تغییری در رنگ جزایر مورد بحث داده نشده است.<sup>۱</sup>

ما در اینجا به بحث از کم و کیف دلایل و مستندات ایران نمی‌پردازیم و با ناصر الدین شاه هم عقیده‌ایم که اگر طرف قبول دارد که این جزایر در طول مدت یکصد سال توسط حکام لنگه اداره می‌شده است، حکام لنگه هم در این مدت توسط دولت ایران منصوب می‌شده‌اند، و تبعهٔ مالیات بده ایران بوده‌اند، در این صورت ایران احتیاجی به اقامهٔ دلیل دیگر ندارد و بر طرف مخالف است که مدعای خودرا با دلیل و سند به اثبات برساند.

ما به جبران کوتاهی حمدی در بحث از ماجراهی نقشه، اسناد و مدارک مربوط به آن را از آرشیو وزارت خارجهٔ بریتانیا نقل می‌کنیم:

(۱) پروندهٔ ۶۰/۴۹۱ نامهٔ شمارهٔ ۶۴ مورخ ۲۲ زوئن ۱۸۸۸.  
 این نامه که همراه شش برگ نقشهٔ ایران از وزارت خارجهٔ انگلیس به وزیر مختار آن دولت در تهران فرستاده شده است حکایت از آن دارد که نقشه‌ها به تازگی از سوی شعبهٔ اطلاعات وزارت جنگ انگلیس ترسیم شده است. نویسندهٔ نامه می‌گوید: تصور می‌رود که این نقشه مورد علاقه و استفادهٔ شاه ایران قرار گیرد. در این نامه اشاره شده است که شاه ایران چند بار درخواست کرده است که اطلاعات جغرافیایی (مربوط به اختلافات مرزی مورد بحث طرفین) در اختیار او گذارده شود.

(۲) پروندهٔ ۶۰/۴۹۳ نامهٔ شمارهٔ ۱۶۰/۱ مورخ ۲۷ ژوئیه ۱۸۸۸.

<sup>۱</sup> کتاب حمدی، صفحهٔ ۳۵

(FO 371.13009, Tehran, Telegram to Viceroy, 28 April 1904, p. 2559/04).

از سردراموند وولف به وزیر امور خارجهٔ ایران حاکی از آن که لرد سالیسburی به او دستور داده بود که نقشه را به شخص شاه تسلیم کند ولی چون شاه به مسافرت رفته است نقشه را برای وزیر فرستاده‌اند.

۳) پروندهٔ F0. 60/493 نامهٔ شمارهٔ ۱۶۰ مورخ ۲۱ اوت ۱۸۸۸.

این نامه به امضای سردراموند وولف وزیر مختار انگلیس در تهران خطاب به لرد سالیسburی وزیر خارجهٔ انگلستان است. در پیوست این نامه سواد یادداشت وزارت خارجهٔ ایران حاکی از دریافت نقشه و ابلاغ آمنتان خاطر شاه نیز به لندن فرستاده شده است.

۴) پروندهٔ F0. 60/491 نامهٔ شمارهٔ ۱۰۵ مورخ ۲۲ اوت ۱۸۸۸.

این نامه از وزیر مختار انگلیس در تهران است و حکایت از آن دارد که نسخهٔ همان نقشه که به شاه ایران ارائه گردیده برای وزیر مختار ایالات متحدهٔ امریکا در تهران نیز فرستاده شده است.

۵) پروندهٔ F0. 60/493 نامهٔ مورخ ۱۷ اوت ۱۸۸۸.

این همان سوادنامهٔ قوام‌الدوله وزیر امور خارجهٔ ایران است که در نامهٔ مورخ ۲۱ اوت سال ۱۸۸۸ وزیر مختار انگلیس به آن اشاره شده است. نامهٔ حکایت دارد از این که نقشه به نظر شاه رسیده و مایهٔ رضایت خاطر او گردیده است.

۶) پروندهٔ F0. 60/493 نامهٔ شمارهٔ ۱۷۶ مورخ ۷ سپتامبر ۱۸۸۸.

این نامه از وزیر مختار انگلیس در تهران خطاب به لرد سالیسburی وزیر امور خارجهٔ انگلستان حاکی است از استناد شاه ایران به نقشه‌ای که در اختیار او گذاشته شده بود.

۷) پروندهٔ F0. 60/493 یادداشت شمارهٔ ۱۷۶/۱ مورخ ۱۷ اکتبر ۱۸۸۸.

این یادداشت پیامد نامهٔ مورخ ۷ سپتامبر ۱۸۸۸ است و حکایت دارد که از آن پس بنا به دستور لرد سالیسburی، تعارف نقشه ازوی مقامات انگلیس و حکومت هندوستان به دولت‌های خارجی منع گردیده است. باید متذکر بود که در مذاکرات سال ۱۸۸۸ عمدت توجه طرفین به جزیرهٔ سیری بود. مذاکرات چنان که گفته‌ایم در اوایل ۱۸۸۸ به درخواست انگلستان — مقارن تسلیم نقشه به شاه ایران واستناد شاه به آن — تعطیل گردید و از تجدید مطلع تا سال ۱۸۹۴ اطلاعی در دست نیست. بحث‌های مجددی هم که در ۱۸۹۴ درگرفت مربوط به جزیرهٔ سیری بود. ایران در نوامبر آن سال پاسخ پیشین خود را تکرار کرد که حاکمیت ایران در آن جزیره ارتباطی با قاسمی‌ها ندارد و مالیات آن خیلی بیش‌تر از آن که قاسمی‌ها به فرمانداری لنگه منصوب شوند به حکومت فارس پرداخت می‌شد.

#### د. طرح خرید جزایر از ایران

بحث بر سر ابوموسی ظاهراً از سال ۱۹۰۳ آغاز شد. در آن زمان سال‌ها از عزل فرماندار قاسمی لنگه می‌گذشت. کشتی‌های تجاری که در بنادر هندوستان بارگیری کرده بودند معمولاً سر راه خود در بندر لنگه توقف می‌کردند. گمرک ایران که در آن زمان زیر نظر مشاورین بلژیکی عمل می‌کرد در صدد برآمده بود که از این موقعیت برای وصول عوارض از کشتی‌ها استفاده کند. کشتی‌ها که طبعاً پرداخت عوارض جدید را خوش نداشتند بر آن شدند که به جای توقف در لنگه، در نزدیک‌ترین نقطهٔ مناسب دیگر که جزیرهٔ ابوموسی بود، لنگر بیندازند. کلنل کعبال نمایندهٔ مقیم بریتانیا در خلیج فارس فرصت را مغتنم شمرد و به حکومت هندوستان پیش‌نهاد کرد که چون شیخ سالم عمومی شیخ شارجه چند اصله درخت خرما در ابوموسی دارد از شیخ شارجه بخواهند که پرچمی به علامت مالکیت در آن جزیره نصب کند. این پیش‌نهاد ازوی حکومت هندوستان تصویب شد. حکومت هندوستان دستور داد که همین تدبیر را در مورد جزایر تُنب نیز به کارگیرند و شیخ شارجه — که در آن تاریخ بر رأس الخیمه

حکومت می‌راند — پرچمی هم در تنب به نام قاسمی‌های رأس الخيمه بالا برد. اما مأمورین گمرک ایران در هر دو محل پرچمی را که به نام شیوخ نصب شد پایین کشیدند و پرچم ایران را به جای آن برافراشتند و البته دولت انگلیس که در پشت سر ماجرا بود به اعتراض برخاست.

بهتر است در اینجا عین عبارت‌های گزارش رسمی ادارهٔ سیاسی و محramانه را از آرشیو کتابخانهٔ دیوان هند بیاوریم که ساختگی بودن صحنه‌هارا کاملاً روشن می‌گرداند:

The Jowasmis did not fly a flag on the island, and Colonel Kemball submitted that it might be well to advise the Sheikh of Shargah to do so as a sign of ownership.

This course was approved by the Government of India, and on the 30th April 1903, Colonel Kemball reported that the Sheikh had issued orders accordingly.

The Government of India at the same time instructed the Resident to furnish his observations on the expediency of advising the Sheikh of Ras-el-Kheimah to adopt a similar course in regard to the Island of Tamb, which apparently belonged to that section of Jowasmis...

The Government of India hereupon directed that the Chief of Shargah should be advised, as in the case of Abu Musa, to hoist his flag on the Island of Tamb.<sup>۱</sup>

در آن سال‌ها بریتانیا می‌کوشید تا به هر دست اویز که شده سلطهٔ بلمنزارع

<sup>۱</sup> Precis of the Affairs of the Persian Coast and Islands (1854-1904), Political and Secret Dept. Reg. No. C/148 (India office Library), p. 75.

خودرا در سرتاسر خلیج فارس گسترش دهد. یکی از این دستاویزها سابقهٔ فعالیت غواصان عرب در صید مروارید بود. بریتانیا می‌خواست به نام حمایت از حقوق تاریخی صیادان عرب جلوی کشته‌های بیگانه را که به خلیج فارس تردد می‌کردند بگیرد و برآن بود که اگر لازم باشد به استفاده از قوای نظامی و اعمال زور نیز در راه وصول به این مقصد متولّ گردد. چون این امر به احتمال زیاد اعتراض دولت‌هایی مانند روسیه و آلمان را سبب می‌شد لندن در صدد برآمد که نظر مشاوران حقوقی دولت را جویا شود. مشاوران حقوقی موضع دولت را ضعیف تشخیص دادند و در بیان اظهار نظر خود صریحاً توصیه کردند که چون اطمینانی نیست که بتوان نظر دولت را از طریق اثبات حقی برای قبایل عرب از پیش برداشید بهتر باشد که جلوی ورود کشته‌های بیگانه را با توصل به طرق غیر مستقیم بگیرند و نگذارند که موضوع به صورت یک مستلهٔ بین‌المللی درآید:

“Generally, we desire to add that, having regard to the importance of the question to the tribes, and the fact that we can not be certain of establishing the right claimed, it is probably desirable that the fishing by foreigners should, if possible, be indirectly stopped without raising the question internationally.”<sup>۱</sup>

نظر مشاوران حقوقی طی نامهٔ مورخ ۳۱ ژانویهٔ سال ۱۹۰۵ به اطلاع نایب‌السلطنهٔ هندوستان رسانیده شد. در آن سال‌ها ایران سخت درگیر گرفتاری‌های داخلی بود. درخواست تأسیس «عدالتخانه» و مخالفت با استبداد تا ۱۹۰۴ به صورت نهضت مشروطه‌خواهی در شهرهای بزرگ سرتاسر ایران گسترش یافت و مظفر الدین شاه قاجار در ۱۹۰۶ خود را ناگزیر به صدور فرمان مشروطه دید. او در ژانویهٔ ۱۹۰۷ وفات یافت و پسرش محمدعلی

<sup>۱</sup> Ibid., p. 70.

به جای او نشست. محمد علی شاه برخلاف پدر به مخالفت با مشروطه خواهان برخاست و با توب بستن مجلس شورای ملی کوشید تا آب رفته را به جوی بازآورد. جنگ وستیزی در میان هواداران دریار و طرفداران مجلس شورا درگرفت و قوای شاه در برابر نیروهای ملی که از آذربایجان و گیلان و اصفهان به تهران روی آور شده بودند در هم شکست و سرانجام محمد علی شاه در اواسط سال ۱۹۰۵ استعفا داد و از کشور تبعید شد. مشروطه خواهان فرزند دوازده ساله او را به نام احمد شاه بر سریر سلطنت نشاندند در تمام جریانات این چند سال سیاست انگلیس در ایران دست بالا را داشت. مشروطه خواهان نهضت خود را با پست نشینی در سفارت انگلیس شروع کردند و زمام کار دولت ایران پس از برکناری محمد علی شاه یک سره دست سران ایل بختیاری افتاد که با انگلیسی‌ها روابط خیلی صمیمانه داشتند. احمد شاه هنوز صغیر بود و ناصرالملک قراگوزلو که یکی از رجال مورد اعتماد انگلیسی‌ها بود — با اصرار و فشار انگلیسی‌ها — به نیابت سلطنت منصوب گردید و تا ۱۹۱۵ در این سمت باقی بود.

در این سال‌ها خیال بریتانیا از جانب ایران راحت بود، به ویژه آن که در ۱۹۰۷ با روسیه نیز توافقی کرده بودند. این توافق نفوذ روسیه را در نواحی شمال، و نفوذ بریتانیا را در نواحی جنوب ایران مسجل می‌ساخت و به موجب آن نه تنها جزایر خلیج فارس بلکه سرتاسر سواحل و ایالات جنوبی در قلمرو تسلط بریتانیا قرار می‌گرفت.

در چنین اوضاع و احوالی بود که طرح خرید ویا اجاره جزایر از ایران مورد مطالعه قرار گرفت. سند شماره India Office C 141 که در ۱۹۱۴ تنظیم شده حکایت دارد که میان حکومت هندوستان و لندن در آن سال‌ها مکاتبات و تبادل نظرهایی در این زمینه صورت گرفته و قرار بوده است که جزایر در قبال مبلغ دو میلیون لیره از ایران خریداری شود. ظاهراً تا آن زمان (۲۱ اوت ۱۹۱۴) دولت ایران ۲۴۶/۸۵۱ لیره به بریتانیا و ۵۴۳/۳۳۵ لیره به حکومت هندوستان بدهکار بوده است که این مبالغ می‌باشند از دو میلیون لیره کسر و باقی به ایران پرداخت شود. در همین سند پیش‌بینی شده است که اگر هم خرید این جزایر

میسر نشود (یعنی ایرانیان حاضر به فروشن نباشند) اجاره طویل‌المده (نود و نه ساله) آن‌ها مورد نظر قرار گیرد. دو التراتیف برای خرید و سه التراتیف برای اجاره پیش‌بینی شده است که ما تمام سند را برای ملاحظه خوانندگان در اینجا نقل می‌کنیم ( $\leftrightarrow$  صفحه‌های ۱۵۸ و ۱۵۹). این پیش‌نهاد ظاهراً (به علت آغاز جنگ جهانی اول یا به هر دلیل دیگر) در همان مرحله مطالعه باقی مانده و به دولت ایران تسلیم نشده بود اما در هر حال سابقاً انجام چنان مطالعاتی پرده‌ای روی دو واقعیت مهم بر می‌دارد: اول آن که بریتانیا و حکومت هندوستان نزد خود شکی نداشتند که این جزایر از آن ایران است. دوم آن که در این سند اصلاً نامی از شیوخ قاسمی برده نمی‌شود و معلوم است که در پشت پرده خیمه شب بازی علم افراسیان برای شیخ‌ها مقصد اصلی تأمین سلطه بلامنازع بریتانیا بر خلیج فارس بود که انتظار داشت ابدالآباد، و دست کم تا نود و نه سال دیگر، در آنجا باقی بماند.

#### ه. استادی که برای اثبات ادعای شیوخ ارائه شده است

اما مدارک موجود در بایگانی استاد وزارت خارجه بریتانیا که آقای حمدی کلیشه آن‌هارا در کتاب خود آورده است تاریخ آن‌ها از ۱۸۶۴ فراتر نمی‌رود و هیچ یک از آن‌ها مثبت جدایی جزایر از ایران و حاکمیت دولت دیگری نیست. مدارک مذبور عبارت‌اند از نامه‌ای که شیخ رأس الخیمه در ۱۸۶۴ به کنسول انگلیسی در بوشهر نوشته و نامه‌ایی از حکام لنگه به شیخ رأس الخیمه. اصل هیچ‌کدام از نامه‌ها ارائه نشده، و کلیشه‌های موجود مبتنی بر سواد نامه‌هast و ما در این بحث چنان فرض کرد ایم که صحت و اصالت نامه‌ها مسلم و قابل قبول باشد.

#### ۱. شکایت شیخ سلطان بن صقر به بالیوز خلیج فارس

قدیمی‌ترین مدرک نامه‌ای است که گویا در ۲۸ ربیع‌الثانی (۱۲۸۱/۱۸۶۴/۱۲/۲۸) از سوی شیخ سلطان بن صقر حاکم رأس الخیمه به کلنل بیلی کنسول انگلیس در بوشهر (بالیوز خلیج فارس) نوشته شده است. مفاد شکایت شیخ آن است که

اهمالی دویی احشام خود را به جزیرهٔ ابو موسی برد هاند و او سال پیش نیز در این باب به بالیوز نامه نوشته و بالیوز جوابی نداده است ولذا شیخ به نمایندهٔ بالیوز، یعقوب نام، شکایت برده و یعقوب مطلب را با حشر بن مكتوم<sup>۱</sup> در میان گذاشته ولی جواب او این بوده است که: «این جزایر مال دریاست و اختصاص به احدی ندارد.» شیخ می‌گوید: تُنْبَ وَابُو مُوسِي وَسِيرِي از روزگار آبا و اجداد به ما منسوب بوده و کسی بدون اجازهٔ ما به آنجا نمی‌رفته است. این جزایر مال ماست و جزیرهٔ سیری مال قواسم لنگه است و جزیرهٔ هنگام نیز مال سید ثوینی<sup>۲</sup> و فرور مال مرازیج است.

## ۲. نامهٔ شیخ خلیفه به حاکم رأس الخیمه

دوم نامه‌ای است به تاریخ ۱۲ رمضان سال ۱۲۸۸ (نوامبر سال ۱۸۷۱) به امضای خلیفه بن سعید<sup>۳</sup> حاکم بندر لنگه خطاب به شیخ احمد بن عبدالله بن سلطان حاکم رأس الخیمه. ظاهرآ شیخ رأس الخیمه از این که قبیلهٔ بو سعیط احشام خود را به تُنب برد هاند شکایت کرده بود، شیخ لنگه در پاسخ می‌گوید: بوسیطی‌ها از خود شما هستند و این قدر اهمیت ندارند چرا جلو اهالی دویی و عجمان و ام القيوین و باسیدو را نمی‌گیرید که همه آن‌ها به تُنب می‌روند؟

## ۳. نامهٔ علی بن خلیفه

سوم نامه‌ای است از علی بن خلیفه به تاریخ ۱۳ محرم ۱۲۹۴ (۱۸۷۷/۱۱/۲۸). ظاهرآ مخاطب نامه (شیخ حمید) شکایت کرده بوده است که جماعت

<sup>۱</sup> حشر بن مكتوم از ۱۸۵۹ تا ۱۸۸۶ شیخ دویی بود، مراجعت کنید به:

Lorimer, *Gazetteer of The Persian Gulf*, Vol. 1. P. 774 (Calcutta 1915).

<sup>۲</sup> مقصود ثوینی بن سعید بن سلطان امام مسقط است که در ۱۲۷۳ به حکومت رسید و در ۱۲۸۳ کشته شد.

<sup>۳</sup> در صفحهٔ ۵۷ کتاب حمدی روایت کوتاه شده‌ای از یک نامهٔ شیخ خلیفه مورخ ۲۰ رمضان ۱۲۸۹ آمده که مضمون آن یانامه مورخ ۱۲۸۸ بکی است. این نامه را حمدی از روی ترجمهٔ انگلیسی دوباره به عربی برگردانده است. به نظر ما اصل هر دونامه یکی بیش نیست.

بوسمیطی‌ها احشام‌شان را به جزیره تنب می‌برند و خرابی بار می‌آورند. نویسنده می‌گوید این جزیره مال شماست و به مکاتباتی اشاره می‌کند که در زمان پدرش (خلیفه بن سعید) انجام شده و او از عبور قبایل به آنجا ممانعت کرده است. در این نامه می‌گوید: ما می‌دانیم که جزیره تنب مال قاسمی‌های عمان است و ما در آنجا ملکی نداریم ولی چون بین رعیت‌ها فرقی قائل نبودیم اجازه داده بودیم به آنجا بروند و حال که این قضیه موجب تکدر خاطر شما گردیده است جلو آن‌ها را ~~پرسنلان~~<sup>جوانان</sup> بخواهیم گرفت تارضایت شما حاصل شود.<sup>۱</sup>

#### ۴. نامهٔ یوسف بن محمد

### چهارم نامهٔ یوسف بن محمد<sup>۲</sup> به شیخ حمید بن عبدالله مورخ جمادی الآخر

۱ در صفحهٔ ۵۷ کتاب حمدی نامه‌ای به تاریخ ۱۳ محرم ۱۲۹۴ به شیخ علی نسبت داده شده که از روی ترجمهٔ انگلیسی به عربی برگردانده شده است. به نظر ما اصل این نامه نیز همان نامه مورخ ۱۲ محرم ۱۲۹۲ است. علاوه بر تطابق روز و ماه دونامه مضامین آن‌ها هم متحدد است.

۲ دربارهٔ شیخ خلیفه و شیخ علی و شیخ یوسف فرمانداران لنگه که این نامه‌ها منسوب به آنان است اطلاعات زیر را با استفاده از نوشتهٔ لوریمر (جلد اول، بخش دوم، صفحهٔ ۶-۲۰۶) می‌آوریم: شیخ خلیفه بن سعید در اکتبر ۱۸۷۴ وفات یافت و فرزندش شیخ علی به جای او نشست. ولی چون هنوز خردسال بود کارها به دست دیگران افتاد. وزیر او حاجی محمد حسن خان بود که چون از عهدهٔ وصولی مالیات مقرر بر نیامد خانه‌اش را مصادره کردند. در نوامبر ۱۸۷۸ اتباع شیخ یوسف نامی بر شیخ علی تاختند و اورا از باید درآوردند. شیخ یوسف را شیخ خلیفه برای سربرستی فرزندش علی برگزیده بود. آنگاه حکومت لنگه از طرف دولت ایران به تصریح‌الملک شیرازی و اگذار شد و شیخ یوسف نائب‌الحکومهٔ لنگه گردید. در ۱۸۸۱ شیخ یوسف متوجه بازگانان انگلیسی شد و فرمان‌فرمای فارس یک نفر مأمور گذرنامه به لنگه فرستاد تا امور خارجی ها زیر نظر او انجام گیرد. در ۱۸۸۲ لنگه از جزو یک نفر ایالت فارس خارج شد و در جزو گمرکات جنوب در اختیار امین‌السلطان قرار گرفت. امین‌السلطان محمد حسین خان را در خلیج فارس به عنوان کارگزار خود تعین کرد و شیخ یوسف از سوی محمد حسین خان به عنوان «والی» منصوب شد. در همان سال ۱۸۸۲ امین‌السلطان در صدد برآمد که یک کمیتهٔ دائمی از تجار محل در لنگه تشکیل دهد تا کلیهٔ مسائل تجاری زیر نظر آن کمیته انجام شود اما انگلیسی‌ها با این امر مخالفت کردند و نقشهٔ امین‌السلطان عملی نشد. در آوریل ۱۸۸۵ شیخ یوسف

سال ۱۳۰۱ (مارس ۱۸۸۴) که در آن از آمدن حاجی ابوالقاسم مأمور بالیوز بریتانیا در خلیج فارس به بندرلنگه و مذاکرات او دربارهٔ جزیرهٔ تُنب سخن می‌گوید و خطاب به قسمی‌های عمان اضافه می‌کند که «جزایر مال شماست»، و ما برای جلب رضایت تو دست از آن برداشتم. من و توبیی در میان ما نیست، حال که تو دوست نمی‌داری، ما از آنجا صرف نظر می‌کنیم و جماعت بوسمیطی که برای علف‌چر به آنجا می‌روند ان شاء الله جلوشان را خواهیم گرفت.»

### ۵. نامهٔ حاجی ابوالقاسم

از این حاجی ابوالقاسم که در نامهٔ یوسف بن عبدالله نامش برده شده است نیز نامه‌ای ابراز شده است که در تاریخ ۱۵ شوال ۱۲۹۸ (۱۸۸۱) از رأس الخيمه برای کنسول ژنرال انگلیس در بوشهر نوشته است. در این نامه می‌گوید:

«شیخ حمید بن عبدالله اظهار کرده است که جزیرهٔ تُنب مختص آن‌ها بوده و دیگران مداخله‌ای در آن نداشته‌اند جز آن که چون حاکم لنگه از قسمی‌ها بود احشام خود را جهت چرا به آنجا می‌فرستاد و حاکم رأس الخيمه به خاطر جماعت (هم طایفگی) مخالفتی نمی‌نمود ولی حالاً که قسمی‌های لنگه منقرض شده‌اند اهالی لنگه در ایام زمستان موجب خسارت می‌شوند. اگر حاکم لنگه تنها احشام خودش را آنجا بفرستد اشکالی نیست، اما جماعت بوسمیطی‌ها هم که سکنهٔ لنگه هستند، مرد و زن، همراه چاربایان‌شان در جزیرهٔ می‌ریزند

---

به دست یکی از خوشاوندان خود به نام شیخ قضیب به قتل رسید. بیوهٔ شیخ یوسف به اتفاق فرزند خود به نایندگی بریتانیا در پاسیدو پناه برد. این زن و فرزند به درخواست امین‌السلطان به داخل قشم فرستاده شدند. در سپتامبر همان سال شیخ قضیب از قسمی‌های عمان در برایر دشمنان خود کمک خواست لیکن آنان اقدامی نکردند. آنگاه شاهزاده محمد حسین میرزا که به حکومت بندرعباس و لنگه برگزیده شده بود به محل آمد و شیخ قضیب را به عنوان نائب‌الحکومهٔ لنگه منصوب کرد و مالیات سالانهٔ آنجا به یکصد و نود هزار قران مقطوع شد. در سپتامبر سال ۱۸۸۷ شیخ قضیب به دست سرتیپ احمدخان بازداشت شد و به بوشهر اعزام گردید. او را بند نهادند و به تهران فرستادند. از این تاریخ ادارهٔ لنگه که جزو گمرکات جنوب بود به حکومت بنادر خلیج فارس واگذار شد و یک ساخلوی مرکب از ۲۰۰ سرباز در آنجا استقرار یافت.

و تمام علوفه را می‌برند و ما که احشام خود را آنجا می‌فرستیم، بوسیطی‌ها مناطق پر علف را می‌گیرند و چار بیان خود را در آنجاها به چرا و امی دارند و به آن هم اکتفا نمی‌نمایند بلکه آنچه علف در جزیره هست جمع می‌کنند و به لنگه می‌برند تا به مصرف چار بیان خود بر سانند و جماعت ما که در صدید ممانعت بر می‌آیند مورد تجاوز و تعرض قرار می‌گیرند. از جناب بالیوز خواهانیم که ترتیبی با حاکم لنگه بد هند که بوسیطی‌هارا از دست اندازی به آن جزیره باز دارد. اگر فقط احشام حاکم لنگه برای چرا به آنچه فرستاده شوند اشکالی خواهد بود. جناب عالی به هر طریق که صلاح می‌دانید با حاکم لنگه مذاکره کنید، یا اجازه دهید که ما خود با موافقت وکیل لنگه ترتیبی با حاکم لنگه در این باره بدهیم.»

#### ۶ و ۷. نامه‌هایی به کرنل بیلی صاحب

این دونامه به امضای شخصی به نام محمد عبدالرحمن خطاب به «کرنل بیلی صاحب بالیوز خلیج فارس» است. ظاهراً نویسنده نامه برای بالیوز کار می‌کرده و به نمایندگی از سوی او یا مشایخ عرب ارتباط داشته است. تاریخ یکی از نامه‌ها اول شهر شوال ۱۲۸۸ و تاریخ دیگری ۱۱ شهر [؟] ۱۲۸۸ است. در نامه اول نویسنده گزارش می‌دهد که حاکم رأس الخيمه مدعی مالکیت جزایر ابوموسی و تُنب و سیری است و می‌خواهد مردم را از آوردن اغنانم و احشام به این جزایر مانع شود و این کار نشدنی است (فهذا امر مایستقیم). نویسنده در این نامه به اختلاف بین حاکم دوبی و حاکم رأس الخيمه اشاره می‌کند و گناه را به گردان حاکم دوبی می‌داند و شکایت دارد که حاکم دوبی حرف اورا نمی‌شنود و جواب نامه اورا نمی‌دهد.

در نامه دوم باز شکایت از حاکم دوبی است که قایق‌های خود را با جماعتی از اعراب و اسلحه و مهمات به جزیره ابوموسی گسیل داشته است تا جلو آدم‌های حاکم شارجه را بگیرند. به گفته نویسنده در سال‌های گذشته اغنانم و احشام قاسی‌ها به این جزیره می‌رفته‌اند ولی پیش تراز آن مردم دوبی اغنانم و

احشام خود را به آنجا می فرستاده اند و لذا بین دو شیخ مرافقه شده و نویسنده نامه از حاکم دوبی خواسته است تا دست از جزیره بردارد ولی حاکم دوبی جواب او را نداده، حاکم شارجه هم متقابلاً آدمهای خود را جمع کرده تا به جزیره بفرستد. نویسنده نامه می گوید:

«من برای جلوگیری از اغتشاش به خدمت جناب شیخ سالم سلطان رفته و به هزار زحمت او را راضی کردم که دست از این کار بردارد و قایق هارا به محل خود فراخواند و نامهای به حاکم دوبی نوشتم که او تیز کس و کار خود را از ابو موسی فراخواند تا از بروز فتنه در دریا جلوگیری شود و تصادفاً قایق های شیخ دوبی گرفتار طوفان شلند و نتوانستند به جزیره برسند و بیشتر آن ها به دوبی مراجعت کردند....».

#### ۹۸ و ۹۹. نامه هایی به حشر بن مكتوم

نامه هایی است که محمد عبدالرحمن در ۲۹ رمضان ۱۲۸۸ و ۶ شوال و ۹ شوال همان سال به حشر بن مكتوم حاکم دوبی نوشه و سواد آن هارا برای کرنل بیلی صاحب بالیوز خلیج فارس، فرستاده است. مضمون نامه اول نقل شکایت حاکم شارجه است که جزیره ابو موسی را مال خود می داند و از این که حاکم دوبی اغنام و احشام خود را به آنجا می فرستد ناراضی است. نویسنده نامه می گوید: در حال حاضر جزیره ابو موسی مال حاکم قواسم است و مصلحت نیست که حاکم دوبی بدون رضایت آن ها از آن جزیره استفاده کند. در این نامه اشاره ای هم به حاکم عجمان شده است که اغنام و احشام خود را به ابو موسی می فرستاده و پس از ابلاغ دستور نمایندگی بالیوز از آن دست برداشته است.

نامه ۶ شوال سال ۱۲۸۸ هجری هم از تجدید شکایت حاکم شارجه سخن می گوید و گله مند است که چرا حاکم دوبی به نامه اول نویسنده بی اعتمایی کرده است. نویسنده مجدداً از حشر بن مكتوم می خواهد که دست از ابو موسی بردارد و احشام خود را از آنجا فراخواند تا وی جریان را به «جناب بالیوز

خلیج فارس»، گزارش کند و بعد مطابق دستور او عمل شود زیرا که ممکن است برخورد آدم‌های دو طرف در ابوموسی به بروز فتنه و آشوب بینجامد و امنیت دریارا به مخاطره اندازد.

نامه سوم معلوم می‌دارد که حشر بن مکتوم نه تنها به دونامه قبلی نویسنده جواب نداده بلکه دست به تهیه تجهیزات زده و یکی از شیوخ دوبی را همراه ساز و برگ به ابوموسی فرستاده است تا با توصل به زور جلوی آدم‌های شیخ شارجه را بگیرد. نویسنده با یادآوری دستورهای «جناب حضرت سرکار افخم» (باليوز خليج فارس) و عهدهنامه‌ای که مشایخ را به خودداری از ایجاد اختلال در امنیت دریا ملتزم می‌سازد می‌گوید:

«دوست من! شما به این جزیره احتیاج ندارید، از ولایت شما دور است. این قایق‌ها را که فرستادی فوراً برگردان و اغتشاش در دریا راه نیانداز. مشایخ قاسمی مدعی هستند که این جزیره از سابق و لاحق مال آنان بوده است و اغنام و احشام خود را آنجا می‌فرستاده‌اند ما مصلحت در آن می‌دانیم که شما احکام «حضرت سرکار افخم» را رعایت کنید و از آن جزیره دست بردارید و فتنه راه نیندازید تا ما جریان را به جناب عالی‌جه افخم مفخم باليوز خليج فارس، گزارش کنیم و آنگاه مطابق دستور ایشان عمل شود.»

نویسنده در پایان نامه یک بار دیگر حاکم دوبی را از بی‌اعتنایی به «احکام سرکار افخم» و اقدامی که موجب اختلال امنیت دریا گردد بر حذر می‌دارد و هشدار می‌دهد که دولت انگلیس بیدار است و بذکاران را به سزای خود می‌رساند.

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## ارزیابی نامه‌ها

تبرستان  
www.tabarestan.info

از این ده نامه که به شرح بالا ارائه شده است نامهٔ اول از سلطان بن صقر و نامهٔ چهارم از حاجی ابوالقاسم و پنج نامهٔ اخیر از محمد عبدالرحمان مطلقاً حجتی علیه ایران نمی‌تواند داشت. سه تا از این نامه‌ها خطاب به بالیوز خلیج فارس و سه دیگر خطاب به حشرین مکتوم شیخ دوبی است. نامهٔ سلطان بن صقر در ۱۲۸۱ و نامه‌های محمد عبدالرحمان در ۱۲۸۸ و نامهٔ حاجی ابوالقاسم در ۱۲۹۸ نوشته شده و این همه دلالت روشن دارد براین‌که ادعای قواسم در باب مالکیت ابوموسی و تئب مورد اعتنای احدی نبوده و شیخ دوبی و دیگران آن ادعای را پوچ و یاوه می‌دانسته‌اند و جالب توجه است که این وضع از ۱۲۸۱ (۱۸۶۴) تا ۱۲۹۸ (۱۸۸۱) فرق نکرده و ادعای قواسم در طول مدت هفده سال به رغم فشار و کوشش نمایندگان بریتانیا جا نیفتد و درگوش کسی فرو نرفته است. این نکته را هم متذکر می‌شویم که در یک نامهٔ محمد عبدالرحمان، حاکم رأس الخيمة و در نامهٔ دیگر، حاکم شارجه به عنوان مدعی مالکیت جزایر معرفی شده است. در آن تاریخ که این نامه‌ها نوشته شده (۱۸۷۱) رأس الخيمة از شارجه جدا بوده و هر کدام از آن‌ها شیخی مستقل داشته است و در هر حال توجیه این اختلاف گویی برای ما روشن نیست.

سه نامهٔ بقیه یعنی نامدهای شمارهٔ ۲ و ۳ و ۴ که ظاهرآ از سوی فرمانداران قاسی لنگه – شیخ خلیفه و فرزند او علی و یوسف بن محمد – به حاکم رأس الخیمه نوشته شده در خور بحث و دقت بیشتر است. ظاهرآ همین سه نامه است که در سال ۱۸۸۷ به هنگام بروز مناقشه بر سر جزایر از سوی دولت بریتانیا ابراز شده است. به عبارت دیگر این ادعا که فرمانداران لنگه ادارهٔ جزایر را به عنوان ملک مشاع قواسم و نه به عنوان نایب الحکومهٔ منصوب از سوی دولت ایران متصدی بوده‌اند مستند به همین سه نامه است. ولی در این سه نامه مطلقاً نامی از ابو‌موسی برداشته و هر سه آن‌ها منحصراً راجع به تُنَب است. مفاد آن‌ها در مورد تُنَب حتی از آن حد که جزیرهٔ مذکور را ملک مشاع و مشترک بین قاسی‌های لنگه و خویشاوندان آن‌ها در ساحلِ عمان قواسم تلقی کند فراتر می‌رود و این معنی را در ذهن القا می‌کند که آن جزیره کلاً از تصرف فرمانداران لنگه خارج بوده و مستقیماً از سوی قواسمِ عمان کنترل می‌شده است؛ مطلبی که نه با اسناد تاریخی و نه با ادعای بریتانیا وفق نمی‌دهد.

در هیچ یک از این نامدها اشاره‌ای به دولت ایران و خارج بودن جزایر از حاکمیت ایران دیده نمی‌شود. مسئلهٔ استفاده از جزایر در موسم باران که جنبهٔ کاملاً موقت دارد، مشابه استفادهٔ کشتی‌ها برای لنگر انداختن در کنار این جزایر، از مسئلهٔ حاکمیت دولت جداست. تعارضات معمول بین شیوخ عرب که می‌گویند: بلاد ما تفاوتی با هم ندارد به جد گرفته نمی‌شود. در نامهٔ خلیفه بن سعید آمده است: «اخى ال يوسميط ريعك و هم فشوفة» و باز در نامهٔ علی بن خلیفه می‌خوانیم: «الجزيره المذكوره ملككم... ولا لنا فيها ملك ولا اعتراض الا برضاكم و من سبب ذلك جعلنا والرعايا واحده...» و در نامهٔ یوسف بن محمد پس از اشاره به مداخلهٔ حاجی ابوالقاسم به مأموریت از طرف نمایندهٔ سیاسی بریتانیا در خلیج فارس عبارتی آمده است که مفهوم آن به فارسی این است که ما و شما یکی هستیم. این عبارت

سه بار در این نامه تکرار شده و حتی گفته شده است که لنگه هم متعلق به خود شماست «و بلد لنجه بلد کم.»

فراموش نمی‌کنم در آن سال‌ها که ما در ارتباط با مسائل تعیین حدود فلات، قاره ملاقات‌ها و گفت و گوهایی با شیخ‌نشین‌های کرانه جنوبی خلیج فارس داشتیم اختلافی نیز بر سر تعیین خط مرزی بین عربستان سعودی و قطر درگرفته بود. امیر قطر در مجلسی وجود چنین اختلافی را تکذیب کرد و گفت کشورهای ما یکی است، مرز کشور من تاریاض (پایتخت عربستان) ادامه دارد و مرز برادرم (پادشاه عربستان سعودی) از دوچه (پایتخت قطر) می‌گذرد. علی‌رغم این تعارفات اختلاف مرزی بین قطر و عربستان هنوز با بر جاست و گاه و بی‌گاه حدت و شدت می‌یابد.

آنچه پیداست در میان قبایلی که در طلب علوفه به ثب می‌رفته‌اند، آل بوسمیط که از لنگه می‌آمده‌اند دست بالا را داشته‌اند. بوسمیطی‌ها بهترین چراگاه‌های جزیره را می‌گرفته‌اند، و حتی در هنگام ترک جزیره هر چه از علوفه باقی مانده بود بار می‌کرده و با خود به لنگه می‌برده‌اند.

در این مدت با وجود آن که شیخ لنگه به اصطلاح قول مساعد می‌دهد که برای خاطر خشنودی شیخ رأس الخیمه جلو آل بوسمیط را خواهد گرفت هیچ‌گاه عملًا جلو آن‌ها گرفته نشده، واستفاده قبایل ساکن اطراف لنگه از چراگاه‌های جزیره ثُب حتی در دوران یوسف بن محمد ادامه داشته است.

در نامه مورخ ۱۸ ژانویه ۱۸۸۸ که نمایندگی سیاسی بریتانیا در خلیج فارس از مأمور خود در شارجه دریافت کرده (و ترجمه آن در صفحه ۵۴ کتاب حمدی آمده است) نکته‌های سودمندی دیده می‌شود. این نامه در پاسخ دستور مورخ ۱۰ دسامبر سال ۱۸۸۷ نمایندگی سیاسی تهیه

شده است. دستور چنان بود که سخنان مسؤولان ایرانی را دربارهٔ جزایر به اطلاع شیخ (صغرین خالد) برسانند و مدارکی در در دعوی ایران و اثبات سبق تصرفات شیوخ فراهم آورند. مسؤولان ایرانی گفته بودند که سکنی ثُب و سیری در ۹ سال گذشته مالیات به ایران پرداخته‌اند و اسناد آن نزد حاکم بوشهر موجود است. پاسخ شیخ این بود که:

«در جزیرهٔ ثُب کسی زندگی نمی‌کند و صیادی هم در آنجا وجود ندارد که مالیات بپردازد. زمین در آنجا باز است (الارض هنگام مفتوحة) هر وقت باران بیاید علف در آن می‌روید و دوستان شیوخ قاسمی ساحل عمان چارپایان خود را برای چرا به آنجا می‌برند. شیخ یوسف حاکم سابق لنگه تعدادی خرما در آن جزیره کاشته بود که چون شیوخ اطلاع یافتند آن‌ها را برانداختند و جلو مداخلات او را گرفتند.»

### توضیحات شیخ شارجه

شیخ شارجه در اثبات مدعای خود سه نامه از حاکم بندر لنگه<sup>۱</sup> را همراه توضیحاتی در اختیار مأمور بریتانیا گذارد بود. ترجمهٔ آن توضیحات را در زیر می‌آوریم:

«حاکم بندر لنگه بنی اعمام ما بودند و ادارهٔ لنگه و املاک دیگری را که به قاسمی‌های عمان تعلق داشت، در عرض هم بر عهده داشتند و تفاوتی بین این اراضی قائل نبودند. عمومی من شیخ عبدالله بن سلطان که حاکم شارجه بود در عین حال بر لنگه هم فرمان می‌راند و این را همه می‌دانند. چون شیخ سعید بن کدیب<sup>۲</sup> که عمومی پدر من بود وفات یافت پسر او شیخ خلیفه هنوز صغیر بود، لذا امر حکومت را پدرم شیخ خالد بن سلطان بر عهده گرفت و با

<sup>۱</sup> آن سه نامه به ظن قریب به یقین همین نامه‌هایی است که مادر باب آن‌ها سخن داریم.

<sup>۲</sup> توضیحات منتسب به شیخ شارجه را ماز صفحه‌های ۵۵ و ۵۶ کتاب حمدی ترجمه کردایم. این که نام شیخ قضیب به صورت «کدیب» قید شده نشان ترجمه از یک متن انگلیسی است. بنابرین آنچه از قول شیخ گزارش شده عین عبارت‌های او نیست.

مادر شیخ خلیفه ازدواج کرد. و آنگاه که شیخ خلیفه به سن رشد رسید پدرم امیر حکومت را به او واگذار نمود و در آن موقع به لحاظ شخصی یا از جهت املاک هیچ تفاوتی در میانه وجود نداشت.

واضح است که جزایر سیری و ابوموسی و تُنب و سیرابونعیر همه تابع شیوخ قاسمی عمان بودند و چون روابط در میان قاسمی‌ها و بنی یاس به خصوصی گرایید شیخ ابوظبی در صدد برآمد تا چاربیانی را که قاسمی‌ها به عادت خود برای چرا به جزیره سیری می‌فرستادند از بین ببرد قاسمی‌ها در آن موقع افراد مسلحی را برای حفاظت جزیره گسیل داشتند. و پس از وفات شیخ خلیفه که شیخ علی به حکومت لنگه و توابع آن رسید اوضاع به همان گونه ادامه یافت و املاک موروثی نیاکان ما به صورت منظم از اسلاف به اخلاق انتقال پیدا کرد. پس از وفات شیخ علی حکومت به شیخ یوسف رسیده در زمان او هم روابط خانوادگی به همان قرار باقی بود و او در اختلافاتی که در میان شیوخ قاسمی با یکدیگر یا در میان آن شیوخ و شیوخ عمان پیش می‌آمد داوری می‌کرد و چون شیخ کدیب به حکومت لنگه رسید باز تغییری در روابط سابق پیدا نشد، و پیوند خویشاوندی ما با حکام لنگه برقرار ماند تا آنگاه که ایرانی‌ها بر اثر اعمال زور و اقدامات متجاوزانه ملک التجار در جزیره سیری پر جم افراشتند و کارها دیگرگون شد و ما نتوانستیم ساکت بمانیم ولذا برای حفظ امنیت عمومی و آرامش در آبهای خلیج فارس وارد قراردادهایی با دولت بریتانیا شدیم و اقدام به هیچ عملی را بدون مراجعه به دولت بریتانیا جایز ندانستیم. امید آن که کارها به صلاح و سامان گراید و ما همه کوشش خود را برای رفع این تجاوز مبذول خواهیم داشت و امیدواریم که به نتیجه برسد»

توضیحات شیخ شارجه روشنایی بیشتری به مسئله اصالت و اعتبار نامه‌های سه گانه می‌افکند. نامه اول که پایه و اساس نامه‌های دوم و سوم نیز همان است منتبه به خلیفه پسر سعید می‌باشد که به گفته شیخ شارجه در هنگام مرگ پدر کودکی بیش نبوده است. خالد بن سلطان از

مشايخ قاسی عمان با بیوہ سعید ازدواج کرده و خلیفه که صغیر بود او را به چشم پدر می‌نگریسته است. برادرزادهٔ خالد به نام حمید بن عبدالله بن سلطان که به مقام شیخی شارجه رسیده بود از این که بوسیطی‌های ساکن لنگه اغnam و احشام خود را به جزیرهٔ تنب می‌برند و عملاً استفاده از چراگاه‌های آنجارا در انحصار خود می‌گیرند شکایت می‌کنند و از خلیفه پرسعید می‌خواهد که جلو آن‌ها را بگیرد. گفته‌ایم که خلیفه بزرگ کردهٔ خالد بود و خالد عمومی حمید است که اینک شیخ شارجه شده و از تعدی بوسیطی‌ها شکایت کرده است و خلیفه در پاسخ اوست که این نامه را می‌نویسد. وئی پس از تسليت وفات زن شیخ شارجه به شکایت او دربارهٔ تنب اشاره می‌کند لیکن هیچ قولی برای جلوگیری از بوسیطی‌ها نمی‌دهد بلکه یادآوری می‌کند که مردم دوبی و عجمان و ام‌القوین و قشم همه برای چرای اغnam و احشام خود از تنب استفاده می‌کنند.<sup>۱</sup>

اما شیخ علی، او هم به هنگام مرگ پدر صغیر بود. وفات شیخ خلیفه را در اکتبر ۱۸۷۴ نوشته‌اند و شیخ علی در نوامبر ۱۸۷۸ یعنی فاصلهٔ چهار سال به دست شیخ یوسف نامی که سریرستی او را بر عهده داشت به قتل رسید. نامهٔ منتبه به شیخ علی مورخ ۱۳ محرم سال ۱۲۹۲ مطابق با ۲۸ نوامبر سال ۱۸۷۷ است. در آن زمان شیخ علی طفیل بیش نبوده و به اغلب احتمال این نامه — را به فرض احالت آن — شیخ یوسف که سودای قتل و غصب مقام او را در سرداشته نوشته است و در آن روزگار شیخ یوسف در وضعی نبوده است که بخواهد برای خود دشمن تراشی کند و چنین است که از قول شیخ علی در این نامه می‌خوانیم:

«جزیرهٔ تنب تابع قواسم عمان است و ما در آنجا ملکی نداریم و جز با رضایت

<sup>۱</sup> «ثم الكتاب الثاني الذي ذكرت فيه من سير البوسيط الى طب، اخي البوسيط ريمك وهم فشوفه لكن يكون تمنع مثل راعي ادبی و عجمان و ام القوین و اهل باریدو لأن هؤلاء كلهم يعبرون ذلك المكان والأبوسيط كما ذكرنا فشوفه.»

شما کاری نمی‌کنیم و در میان بلاد ما و رعایای ما تقاوی نیست و از این رو بود که ما جرأت کرده بوسمیطی‌ها را اجازه دادیم تا به آن جزیره بروند و حال که خاطر شما مکدر شده و می‌خواهید جلو آن‌ها را بگیریم این کار را خواهیم کرد و رضایت خاطر شمارا حاصل خواهیم نمود»<sup>۱</sup>

لعن مذاهنه آمیز این نامه و نامه‌ای که بعدها خود شیخ یوسف پس از قتل شیخ علی در جمادی الآخر ۱۳۰۱ به همان شیخ حمید بن عبدالله نوشته گویای وضع وحال اوست. شیخ یوسف در این نامه می‌گوید که حاجی ابوالقاسم که نمایندهٔ کنسول انگلیس در بوشهر است پیش او رفت و ادعای شیخ حمید را دربارهٔ جزیرهٔ تُب با او در میان نهاده است. شیخ یوسف می‌گوید: ما از این جزیره دست برداشتم تا رضای شما حاصل شود و انشاء الله بوسمیطی‌ها هم که به دنبال علف به آنجا می‌روند مانع شان می‌شویم که نزوند.<sup>۲</sup> شیخ یوسف آنگاه به مسایل دیگر می‌پردازد: یکی از بستگان شیخ شارجه به نام موزه دختر عبدالله بن سلطان سهم الارث خود را از ترکه شیخ خلیفه بن سعید مطالبه می‌کرده است و شیخ شارجه می‌خواسته آدم‌های خود را برای وصول آن به لنگه بفرستد. چنین می‌نماید که شیخ یوسف از این بابت بیمناک بوده است ولذا تأکید می‌کند که شیخ شارجه از فرستادن این افراد خودداری

<sup>۱</sup> تم لا يخفا جنابك عرفت من طرف الجماعة البوسيط مرادك نمنهم عن يعبرون الى جزيرة طب و يخبرون فيها من سبب ان الجزيرة المذكورة ملككم وقد ذكر فيها المراسلات بينكم وبين المرحوم الوالد خليفه و انه منع الجماعة عن يعبرون فهذا حقيقة وقد تحقق عندينا ان جزيرة طب تتبع قواسم اعمان ولانا فيها ملك ولا اعتراض الا برضاكم ومن سبب ذلك جعلنا البلدان والرعايا واحدة و من باب الجرة اذنا لهم اي عبرون فلان تقدر خاطرك و مرادك نمنهم سوف نمنهم ولا يكون خاطرك الاراضي.

<sup>۲</sup> «وصل اليها العاج ابوالقاسم وكيل السرکار واخربنا في دعواك من طرف جزيرة طب وفي الحقيقة ان الجزر لكم يا قواسم اعمان و نحن خطيبنا يدنا عليها مفتترين رضاك و على ان الحال و اياك واحد فالآنما كرهت فليتنا فيها و تعيير الجماعة آل بوسبيط فيها لاجل الحشيش انشاء الله نمنهم والحال وياك واحد.»

ورزد و وعده می‌دهد که او خود سر فر صت املاکی را که مال شیخ شارجه است خواهد گرفت و در جریان این کش مکش هاست که می‌گوید: لنگه مال خود شماست و ما وشمایی در میانه نیست.

در هر حال تعارفات شیوخ قاسمی لنگه با خویشاوندان خود در ساحل عمان، به هر جهت و به هرانگیزهای که بوده، اطمینانی به حقوق دولت ایران نمی‌زند و دربرابر این دولت نمی‌توان به این قبیل اظهارات احتجاج کرد. اصولاً مسئلهٔ حاکمیت دولت از مسئلهٔ مالکیت که یک نهاد حقوق خصوصی است جدا می‌باشد. ماهیت ادعای شیوخ در موردِ جزایر روشن نیست، تکرار می‌کنیم که در مورد ابوالموسى هیچ دلیل و مدرکی که مربوط به ازمنهٔ پیش از ۱۸۸۷ باشد ارائه نشده و در نامه‌های سه گانهٔ منتسب به شیوخ لنگه تنها از ثنیب سخن رفته است. راجع به ثنیب هم شیخ شارجه می‌گوید:

«نه کسی در آنجا زندگی می‌کند و نه صیادی هست که مالیات بپردازد زمین در آنجا باز است هر وقت باران بباید علف در آن می‌روید و دوستان شیوخ قاسمی ساحل عمان اجازه می‌یابند که چارپایان خود را برای چرا به آنجا ببرند.»<sup>۱</sup>

اسناد و مدارکی که ارائه شده نشان می‌دهد که استفادهٔ موقت از تنب برای چرا برخلاف ادعای شیوخ شارجه و رأس الخيمه مختص به آنان نبوده بلکه مردم

۱ این حرف‌ها را مأمور نمایندگی سیاسی انگلستان در خلیج فارس که با شیخ صقر بن خالد در ۱۸۸۸ مذکور کرده است از قول او می‌نویسد: «اما بالنسبة لجزيرة طنب فانه يقول بأنه لا يسكنها احد ولا يوجد هناك من الصيادين من يدفع الضريبة والارض هناك مفتوحة و يظهر المشب فيها عندما يسقط المطر على الجزيرة وبموافقة الشیوخ القواسم لساحل عمان يسمح لاصدقائهم باخذ ماشيتم الى الجزيرة للرعى». (كتاب حمدی، صفحه ۵۵)

دوبی و عجمان و ام القيوین و قشم و لنگه و حتی ابوظبی نیز احشام خود را به آنجا می‌فرستاده‌اند. کوتاه سخن همان است که خود شیخ شارجه در مورد تُنَبَّ گفته: «زمین در آنجا باز است» و نیز شیخ دوبی در پاسخ مراجعت نمایندهٔ بالیوز خلیج فارس گفته است: «این جزایر مال دریاست و اختصاص به احدی ندارد». استفاده از اراضی بازکه مالک خاص ندارد مطابق موازین فقهی اسلامی، برای همه مجاز است. بردن گاو و گوسفند برای چرا در بیابان و زمینی که مختص کسی نیست و با نزول باران علف و سبزه در آن روییده است موجب تملک نمی‌شود.

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

---

## پایان سخن

در پایان سخن باید یک بار دیگر تکرار کنیم که در این بحث ما به دلایل و مدارکی که ممکن است از سوی ایران ارائه شود نپرداخته و به بررسی آنچه از طرف مقابله مطرح گردیده است اکتفا کرده‌ایم. همچنین توافق دو طرف به موجب قرارداد مورخ ۱۳ نوامبر ۱۹۷۱ درخصوص جزیره ابوموسی و اثرات حقوقی مترتب بر آن و امتیاز نفتی که پیش از آن قرارداد از سوی شیخ شارجه به گروه کمپانی بیوتیس اعطا شده بود و اصلاحات و تغییراتی که باز بر حسب توافق طرفین در آن امتیازنامه منظور گردید تا قابل قبول برای ایران باشد و پروتکل‌های مربوط به آن و توافق‌هایی که در اجرای آن‌ها در طی سال‌های پس از سال ۱۹۷۱ تاکنون به عمل آمده است چیزی نگفته‌ایم. قرارداد مورخ ۱۳ نوامبر ۱۹۷۱ در همان زمان در نشریات خارج از ایران انعکاس یافت و نیز متن آن قرارداد به انسمام اسنادی که در بی امضای آن، میان شرکت ملی نفت ایران و شرکت بیوتیس رد و بدل گردید پس از انقلاب، طی سال‌های اخیر در مجلهٔ سیاست خارجی، نشریهٔ دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجهٔ جمهوری اسلامی ایران به چاپ رسیده است. درخصوص وقایع تاریخی نیز که با این بحث ارتیاط دارد تجزیه و تحلیل‌های خود را براساس روایت‌های رسمی مصادر انگلیسی مبتنی ساخته‌ایم. هنوز مطالعه و

تحقیق مستقلی راجع به ماجراه استقرار نیروهای بریتانیا در خلیج فارس و سلطهٔ دویست ساله آن‌ها انجام نگرفته است. مصادر رسمی مانند لوریمر و اسناد ادارهٔ سیاسی سرّی حکومت هندوستان<sup>۱</sup> بی‌گمان بسیاری از حقایق را ناگفته گذاشته و بسیاری را به صورتی که با سیاست وقت دولت بریتانیا وفق بدهد روایت کرده‌اند. در آن بخش از مطالب هم که از کتاب دکتر حمدی اعظمی آورده‌ایم به نقل و ترجمهٔ او اعتماد کرده‌ایم و اگر احياناً او پاره‌ای از اسناد را نادیده گرفته و از آوردن آن‌ها خودداری ورزیدم باشد لاجرم ما نیاز از او تبعیت کرده‌ایم. مگر در پاره‌ای از موارد که اطلاعات و اسنادی را بر اساس یادداشت‌های سابق خود یا کتاب‌هایی که در دسترس داشته‌ایم افزوده‌ایم. یادداشت‌هایی که به آن اشاره کرده‌ایم طی مطالعاتی که در ۱۹۶۴ در مرکز اسناد عمومی<sup>۲</sup> و کتابخانهٔ دیوان هند<sup>۳</sup> داشته‌ایم فراهم آمده است. شاید یکی از دانشجویان ایرانی در لندن همت کند و کتاب حمدی را با اصل اسناد تطبیق دهد و کم و کاست‌ها یا انحرافات احتمالی او را روشن گردداند.

آقای حمدی کتاب خود را با این ادعا آغاز کرده است که جزایر مورد بحث به شهادت اسناد موجود در کتابخانهٔ دیوان هند<sup>۴</sup> لندن از سال ۱۷۵۰ در مالکیت شیوخ قاسمی رأس‌الخیمه و شارجه بوده است. ما در این نوشته مدارک مورد استناد شیوخ را یکایک بررسی کردیم. آن دعوی گذاف را به این مستندات سنت واهی چگونه می‌توان اثبات کرد؟ روایت کوتاهی از این ماجراه درازناک بیش از یک‌صد سال را دنبیس رایت در کمتر از یک صفحه آورده است.

<sup>۱</sup> کتاب لوریمر، به نام راهنمای چغراقیایی خلیج فارس، عمان و عربستان مرکزی:

*Gazetteer of The Persian Gulf, Oman And Central Arabia*

در فاصلهٔ بین سال‌های ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۵ به دستور لرد کرزن نایب‌السلطنهٔ هندوستان پس از بازدید معروف او از خلیج فارس فراهم آمده است. این کتاب که مشتمل بر دو جلد و چند ضمیمه است تا اوایل نیمةٔ دوم قرن تنها در اختیار مدیران و صاحب‌منصبان وزارت امور خارجهٔ بریتانیا قرار داشت. مجموعهٔ «اسناد سیاسی سرّی» هم که از آن یاد کرده‌ایم در سال ۱۹۰۶ به وسیلهٔ حکومت هندوستان گردآوری شده است.

<sup>2</sup> Public Record Office.

<sup>3</sup> India Office Library.

او از سال ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۱ سفارت انگلیس در ایران را بر عهده داشت و به مناسبت سمت خود طبعاً در جریان دعوی بود و به عنوان پژوهشگری معتبر از کنم و کیف اسناد لندن هم به خوبی آگاه بود. دنیس رایت می‌گوید:

«از سال ۱۸۸۰ میلادی میان بریتانیا و ایران اختلافی بر سر مالکیت چهار جزیره کوچک یعنی تنب پزرگ، تنب کوچک، سیری و ابوموسی جریان داشت. همهٔ این جزایر در تنگهٔ هرمز تقریباً در حد وسط فاصلهٔ میان کرانه‌های ایرانی و عربی خلیج قرار دارند. مدام که شیوخ قاسمی به عنوان حکام لنگه عمل می‌کردند و مالیات به دولت ایران می‌پرداختند اختلافی بر سر این جزایر که کلاً ملک ایران تلقی می‌شدند وجود نداشت، تا آن زمان که اختلافات و کشت و کشتارهای درونی قاسمی‌ها سبب شد که یک حاکم ایرانی برای لنگه منصوب گردد.

شیوخ قاسمی به آن سوی خلیج رفتند و مدعی شدند که آن جزایر بخشی از دارایی آنان بوده و اینک حاکمیت آن‌ها به شیوخ قاسمی رأس‌الخیمه و شارجه انتقال یافته است. انگلستان نیز این دعوی شیوخ را مورد حمایت قرار داد استدلال شیوخ آن بود که فرماندار لنگه نه به عنوان فرماندار بلکه به عنوان شیوخ قاسمی بر آن جزایر دست داشته است. به نظر ایرانی‌ها این استدلال ساختگی بود زیرا که ساکنان جزایر اگرهم شاید همگی عرب بودند اما حاکمیت ایران را با پرداخت مالیات پذیرفته بودند و چیزی که یک روز مال ایران بود نمی‌توانست ناگهان مال عرب بشود ایرانی‌ها در تعقیب نظر خود جزیرهٔ سیری را در سال ۱۸۸۸ گرفتند و اگرچه انگلستان اعتراض کرد اما حادثه‌ای اتفاق نیفتاد و ایرانی‌ها همچنان در آن جزیره ماندند. در یک نقشه وزارت جنگ انگلستان که در سال ۱۸۸۸ به شاه ایران تقدیم شد این جزایر به رنگ ایران مشخص گردیده بود در ۱۸۹۲ هم که کتاب دوجلدی کرزن به نام ایران و مسئلهٔ ایران انتشار یافت. این جزایر در نقشهٔ همراه آن کتاب که توسط انجمن سلطنتی جغرافی و زیر نظر خود کرزن تهیه شده بود به عنوان جزایر ایرانی مشخص شده بودند. این نقشه‌ها نیز مایهٔ تقویت نظر ایرانی‌ها گردید اما در ۱۹۰۴ که ایرانی‌ها خواستند در تنب و ابوموسی پست گمرکی دایر کنند و پرچم ایران را برافرازند بر اثر فشار شدید

انگلستان در انجام این منظور ناکام ماندند. ایرانی‌ها تا سال ۱۹۷۱ که نیروهای انگلستان خلیج فارس را تخلیه کرد نتوانستند به این جزایر بازگردند و تا آن سال، این جزایر کوچک مایهٔ اختلافی مهم میان انگلستان و ایران بود.<sup>۱</sup>

آیا می‌توان امیدوار بود که آن مشاوران و پژوهشگران حرفه‌ای که مشاطگی این دعوی فرتوت را بر عهده گرفته‌اند مشایخ عرب را از حقیقت امر بیاگاهانند و از آنان بخواهند که یک بار دیگر، دور از جنبال‌های سیاسی، از سرانصف در مدارک و استاد خود بنگرنند؟ و آیا می‌توان از دولتمردان امارات متحدهٔ عربی متوقع بود که دایه‌های مهربان‌تر از مادر را سرجای خود بنشانند و آتش افروزان و ماجرا تراشان دور و نزدیک را از ادامهٔ تحریکات و هووجی‌گری‌ها بازدارند؟ شگفت‌آمد در دورانی که برادران عرب پس از پنجاه سال تحمل کشتارها و سرکوب‌ها و زجرها و در به دری‌ها با اسرائیل سر میز مذاکره می‌نشینند و دست هم‌دیگر را می‌فشارند دعوت به گفت و گوهای مسالمت‌جویانهٔ ایران را با هیجانی برخاسته از وسوسه‌های آتش افروزان و هیزم‌کشان مقابله می‌کنند و حال آن که می‌دانند که این گره جز به سر انگشت تدبیر و شکیبایی گشودنی نیست.

<sup>۱</sup> Denis Wright, *The English Amongst the Persians*, p. 68 (1977).

---

ضمیمه ها

تبرستان  
www.tabarestan.info

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

### ضمیمه اول

شیوخ دوبی و شارجه و رأس الخیمه  
در سال‌های مقارن با تاریخ‌های اسنادی که در این کتاب  
از آن‌ها سخن رفته است

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

این جدول از روی کتاب لوریمر تنظیم شده است:

تاریخ دستیابی به حکومت	الف. شیوخ دوبی
۱۸۵۹	حشر بن مکوم
۱۸۸۶	حشر بن راشد بن مکوم
۱۸۹۴	مکوم بن حشر
۱۹۰۶	بطری

تاریخ دستیابی به حکومت	ب. شیوخ شارجه
۱۷۴۷	راشد بن مطر
۱۷۷۷	صغر بن راشد
۱۸۰۳	سلطان بن صقر
۱۸۶۶	خالد بن سلطان
۱۸۶۸	سالم بن سلطان
۱۸۸۳	صغر بن خالد

### ج. شیوخ رأس الخیمه

ظاهراً رأس الخیمه از سال ۱۸۶۹ تا سال ۱۹۰۰ تحت حکومت حمید بن عبدالله بن سلطان مستقلأً اداره می‌شده است. پس از آن رأس الخیمه مجدداً زیر نظر حاکم شارجه شیخ صقر بن خالد درآمد. نخست حمد بن ماجد بن سلطان و سپس خالد پسر شیخ صقر به نیابت از حاکم شارجه در آنجا فرمان راندند.

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

چنان‌که گفته‌ایم در میان اسناد وزارت خارجهٔ بریتانیا چیزی که دلالت بر سابقهٔ تصرفات شیوخ در جزیرهٔ ابوموسی، پیش از سال ۱۸۸۷ داشته باشد وجود ندارد. اسناد مربوط به امتیاز معادن خاک سرخ که برای اثبات تصرفات شیوخ ارائه شده زماناً مؤخر بر تاریخ مذکور است.

### سند اول

کهن‌ترین مدارک در این خصوص ورقه‌ای است حاکی از مشارکت صقر بن خالد شیخ شارجه در اجارهٔ معادن خاک سرخ که در تاریخ اول ربیع‌الثانی ۱۳۱۶ (۲۰ آوت ۱۸۹۸) نوشته شده است. امضاکنندگان ورقه عبارت‌اند از عیسی بن عبد‌اللطیف و یوسف بن عبدالله و حسن سمیه و پسر او به نام عبدالله. این چهار نفر که به عنوان شرکا، در اجارهٔ معادن معرفی شده‌اند سهمی هم برای خود شیخ صقر در نظر گرفته‌اند. مضمون نوشته چنین است:

«غرض از تحریر این ورقه آن است که امضاکنندگان، جناب شیخ صقر بن خالد را در مشارکت راجع به اجارهٔ معادن خاک سرخ جزیرهٔ ابوموسی که آن را از سالم بن سلطان در برابر پرداخت سالانه... اجاره کرده‌ایم داخل نمودیم و چنین مقرر شد که جناب شیخ صقر در حدود امکان برای جلوگیری از تأخیر و تعطیل

کار در معادن مذکور کمک و مساعدت نمایند. مخارج عملیات هر چه باشد ببر عهده شرکا خواهد بود و عواید خالص آن نیز در میان شرکا تقسیم خواهد شد.»

در حاشیهٔ ورقه افزوده شده است که شیخ صقر می‌تواند هر وقت که مایل باشد از این مشارکت کنار پرورد.

تصویر سند اول

لہجہ سندھ

Erhaltene  
Singeablage  
Nr. 264

-60-

المربي تغير هذه الكتابة عن الأذكرة، سأشار إلى هذه الكتابة مما أخذناها من كتاب جابر بن حبيب في شكل كتاب معاذن من شهر رمضان مكتوب  
في ذلك الكتاب معاذن من شهر رمضان  
وكان مراده بيان طقوس رسمية تغير المأتم والرثى إذا زلتنا في شهر رمضان أو  
الصلوة، وهذه ترسانة كتبها الشيخ صقر بن معاذ ناصحة للقدادش  
عدم تحطيم الشكال معاذن الليل في ليالي المأتم ومهما يليه من معاذن على  
ذلك هو بحجي المستعين وألمي ربكم في الماء بنفسه بين أيديه  
مقدمة الكتابة برضا الجعبي حتى نويعها

وَلِلشَّجَاعَةِ مُنْزَهٌ بَلْ إِذَا أَرَادَ إِذَا يَخْرُجُ فَسَهْ رَئِسَ الْمُؤْمِنَةِ

## سند دوم

سند دوم مورخ ۷ رمضان سال ۱۳۱۶ (۱۸۹۸ ژانویه) اقرارنامه‌ای است از شیخ صقر بن خالد به این مضمون که وی سهم خود را به یوسف بن عبدالله انتقال داده است و از این پس سود و زیان شرکت بر عهده یوسف خواهد بود. ولی شیخ صقر تعهد می‌کند که در حدود امکان در برابر هر اعتراضی که بشود یوسف را یاری دهد.

تبرستان

www.tabarestan.info

## تصویر سند دوم

برایم الرجوع فرمی  
بیشم من بری هذل لكتاب ان هنه مثلاً الله المقت رفت بهما فجهة المذهب  
منه احقره فقد حلتها الى منصف جعلته و مزارع و مجهه دله المذهب  
ذاك وانا ماهلى شئی من التبتغان ان كان بيع او خرچ فخریه و معد  
هي الشاعر لكتاب بعد اذن مخان ان همه عليه الاخذ من في زمانه  
سالم مني من خالد ۱۳۱۶

*لکه  
و مکمل  
۱۳۱۶*

### سند سوم

به موجب این سند یوسف بن عبدالله تمام حصة خود را در مشارکت مورد بحث به اضافه آنچه از صقر بن خالد انتقال گرفته بود به شریک دیگر: حاجی حسن سمیه واگذار می‌کند. بدین گونه حسن سمیه و پرسش از تاریخ ۱۵ شعبان ۱۳۱۸ (۷ دسامبر ۱۹۰۰) صدر صد سهام را در اختیار می‌گیرند و یوسف بن عبدالله اعتراف می‌کند که از این پس هیچ گونه حقی و ادعایی در مشارکت مذکور نخواهد داشت.

تبرستان  
www.tabarestan.info

### تصویر سند سوم

لهم انا نسألك جل جلاله قد يحيي شفاعة حسن شمشاده عام دجال الحصانة  
المذكر في هذه الورقة التي ادركها مني صغير خالد و مظاره الحصانة  
الكافحة من مسيرو ذوقني لي في الحسنة المذورة حق دلار جوي و دلار جوي  
اربعين نسراه فما زيد على حسن قبة الحصانة حتى لا يخفى  
تمام ۱۵ شعبان ۱۳۱۸  
محمد بن يحيى الطيب بن عبد الله

سواند مطابقاً للأول  
مطرد بمحاجة  
من عني سبي

## واگذاری امتیاز به آلمانی‌ها

در اینجاست که پای آلمانی‌ها در میان می‌آید. حسن سمیه پس از آن که شهاب صقر بن خالد و یوسف بن عبدالله را می‌خرد و کنترل کامل شرکت را به دست می‌آورد با یک شرکت آلمانی که در زمینهٔ بهره‌برداری از معادن خاک سرخ منطقهٔ خلیج فارس فعالیت داشته وارد مذاکره می‌شود و امتیاز خود را با آن شرکت در میان می‌گذارد. معاملهٔ حسن سمیه با شرکت آلمانی در ژوئن ۱۹۰۶ سر می‌گیرد و طرفین می‌کوشند تا موضوع را از نظر انگلیسی‌ها پنهان نگاه دارند. اما عوامل بریتانیا در لنگه که متوجه مسافرت‌های نمایندهٔ شرکت آلمانی به نام هرفنکهاؤس<sup>۱</sup> به ایموسی و ملاقات‌های متوالی با حسن سمیه می‌شوند موضوع را در می‌یابند و می‌جرکاکس نمایندهٔ مقیم بریتانیا در بوشهر را در جریان این معامله می‌گذارند. در گزارش شمارهٔ ۳۰۵۲ مورخ ۱۶ دسامبر سال ۱۹۰۶ می‌جرکاکس آمده است که حسن سمیه یک بازرگان اهل لنگه است و تابعیت دولت بریتانیا را دارد.<sup>۲</sup> این خبر مایهٔ ناراحتی مقاماتِ وزارت خارجهٔ بریتانیا می‌شود زیرا تمام کوشش آن دولت این هدف را دنبال می‌کرد که پای هیچ دولت دیگری به خلیج فارس باز نشود و درست به همین منظور بود که از یکایک شیوخ عرب التزام گرفته بودند که از اعطای امتیاز به اتباع دولت‌های دیگر خودداری کنند و با نمایندهٔ هیچ دولت دیگری، جز با اجازهٔ قبلی بریتانیا وارد مذاکره و مکاتبه نشوند. ولی در اینجا کمپانی آلمانی نه مستقیماً از طریق تحصیل امتیاز از خود شیخ بلکه به طور غیرمستقیم و از راه مشارکت با حسن سمیه، یک تبعهٔ بریتانیایی، وارد شده بود. مقاماتِ انگلیسی در برابر چنین وضعی بر آن شدند که شیخ شارجه باید اصل اجاره‌نامه

<sup>۱</sup> Herr Wonckhaus.

<sup>۲</sup> NO. 3052, dated Bushire, the 16th (received 27th) December 1906 from Major P. Z. Cox, CIE, Political Resident in the Persian Gulf to the Secretary to the Government of India in the Foreign Department.

متن کامل این نامه در جزو اسناد آخر کتاب حمدی گراور شده است.

یا امتیازی را که اکنون به دست حسن سعیه و شریک آلمانی او افتاده است ابطال کند. این اجاره نامه در ۱۰ آوریل سال ۱۸۹۸ در غیاب شیخ صقر بن خالد که به سفر مکه رفته بود به وسیلهٔ عمومی وی سالم بن سلطان امضا شده بود. به میجر کاکس دستور داده شد تا به شیخ صقر یادآور شود که اگر هر آینه مداخلهٔ بریتانیا نبود حالا بترجم ایران در جزیرهٔ ابو موسی برافراشته می‌بود و شیخ در موقعیتی قرار نداشت که چنان ورقه‌ای را امضا کند. القصه در نتیجهٔ فشار بریتانیا شیخ صقر در ۱۰ اکتبر سال ۱۹۰۷ به ابطال اجاره نامه تن درداد و به حسن سعیه و شرکا اخطار شد که در ظرفی ده روز کارهای جاری را در ابو موسی تعطیل کنند و کارگرهای خود را از آنجا بیرون پرند و چون به این اخطار ترتیب اثر داده نشد در ۲۰ اکتبر سال ۱۹۰۷ نیروی نظامی مركب از شصت نفر دریک کشتی جنگی بریتانیایی موسوم به «لووینگ» به ابو موسی گسل گردید تا دارندگان «امتیاز» را از آنجا بیرون ببریزند. این عمل طبعاً با اعتراض دولت آلمان مواجه گردید لیکن بریتانیا چنین تظاهر کرد که مداخله‌ای در جریان امر نداشته و تصمیم ابطال امتیاز از سوی خود شیخ گرفته شده است. به نمایندهٔ سیاسی بریتانیا در بوشهر دستور داده شده بود طوری عمل کنند که هیچ مدرکی از این که در پس پردهٔ تصمیم شیخ دست انگلیسی‌ها در کار بوده است به بیرون درز نکند. قرار بود امتیاز خاک سرخ ابو موسی بعد از پس گرفته شدن از آلمان‌ها به یک کمپانی انگلیسی واگذار شود اما عکس العمل دولت آلمان در آن زمان مانع از انجام کار شد و اعطای امتیاز به شرکت انگلیسی تا بعد از جنگ جهانی اول به تعویق افتاد.

در گزارشی که از صفحه ۵۴ به بعد به نقل از مجموعه اسناد سیاسی سری زیر عنوان «مسئله حاکمیت جزایرسیری، تُنب و ابوموسی در مباحثات سال‌های ۱۹۰۳-۵» آورده‌ایم نام ازکسانی برده شده است که توضیح مختصری در معرفی آن‌ها را لازم می‌دانیم. مقصود از مشیرالدوله در این گزارش میرزا نصرالله خان نائینی است که در آن زمان وزیر خارجه بود و سال‌ها در آن سمت باقی ماند و در انقلاب مشروطه پس از عزل عینالدوله به صدارت رسید. وی پدر حسن مشیرالدوله پیرنیا مؤلف کتاب تاریخ ایران باستان و حسین پیرنیا ملقب به مؤمن‌الملک بود. شرح مفیدی از احوال او در جلد سوم تاریخ بیداری ایرانیان نظام‌الاسلام کرمانی ثبت است. اما مقصود از امین‌السلطان در گزارش مورد بحث میرزا علی اصغر خان اتابک است که یک بار در آخر عهد ناصرالدین‌شاه و بار دیگر در دوران مظفرالدین شاه به صدارت رسید و وقایعی که در گزارش از آن‌ها سخن رفته است مربوط به این دوره از صدارت اوست. امین‌السلطان بار سوم در زمان محمدعلی‌شاه به صدارت منصوب گشت که در همان جریان به دست عباس آقای تبریزی کشته شد.

اما سفر لرد کرزن نایب‌السلطنه هندوستان به خلیج فارس و شارجه که در

گزارش به آن اشاره شده، و اقدامات ایران در برقراری پاسگاه‌های گمرکی در ابوemosی و تُنب را واکنش دربرابر آن دانسته‌اند، از وقایع مهم آن دوران است. منظور لرد کرزن از این سفر تعیین تکلیف قطعی حکام عرب بود که در روابط خود با جهان خارج پا از خطی که بریتانیا برای شان کشیده است فراتر ننهند و بدانند که در این منطقه قدرتی بالاتر از بریتانیا وجود ندارد و از عواقب نافرمانی و گردنکشی در برابر آن بر حذر باشند. متن بیانات او در این جمع که به عربدهه مستانه بیشتر شبیه است تا به یک سخنرانی سیاسی، از سوی محقق فقید دکتر جواد شیخ‌الاسلامی به فارسی ترجمه شده و در آخر کتاب خاطرات سیاسی سرآرتو رهاردینگ به چاپ رسیده است که ماجمله‌هایی از آن را نقل می‌کنیم.

### لرد کرزن در آغاز سخنان خود گفت:

«من امروز به عنوان نماینده قدرت بریتانیا در امپراتوری کبیر هند به اینجا آمده‌ام؛ قدرتی که شما و آبا و اجدادتان همگی با آن آشنا بوده‌اید و همگی برای مدتی متجاوز از یک صد سال با مجریانش سروکار داشته‌اید.»

وی گفت که منظور او از این سفر، دادن اطمینان و تأکید مجدد بر این است که کلیه پیمان‌ها و قول و قرارهای گذشته کماکان محترم و لازم الاجرا خواهد بود. او سوابق ماجراجویی‌های شیوخ و ضرب شسته‌هایی را که از نیروهای بریتانیا دیده بودند یادآور شد و گفت:

«ایها الشیوخ؛ پدران تان، و پیش از آن‌ها اجدادتان، لابد به شما گفته‌اند که تاریخ پیشین این منطقه چه بوده و چگونه بوده است. همه‌تان می‌دانید که تا یک صد سال پیش جنگ و جدال دائمی در این خلیج حکم‌فرما بود. تقریباً هر فردی از افراد این منطقه برای خود غارتگری بود که دریاها را می‌چاپید. دریازنی، غارت محمولة کشتی‌های اسیر گرفتن مسافران دریایی و سپس فروختن آن‌ها در بازارهای برده‌فروشی پیش‌هه پر رونق این کرانه‌ها شمرده می‌شد. هیچ کشتی

نمی‌توانست از بندرگاه خود لنگر برگیرد بی‌آن که دائماً در این وحشت و هراس باشد که مورد حملهٔ دریازنان قرار گیرد....»

«ایها الشیوخ؛ از خلال روابطی که بدین‌سان به وجود آمد وظیفهٔ پاسداری و ایجاد صلح و آرامش در این منطقه، با رضایت خود شما، به عهدهٔ بریتانیای کبیر واگذار شد و پیوندهای سیاسی میان حکومت هندوستان و فرد فرد شماها جوانه زد و رشد کرد. در نتیجهٔ این پیوندها بود که انگلستان سالار این خلیج و نگهبان رسمی شما شناخته شد به طوری که اکنون هیچ کدام از شما با هیچ دولتی غیر از ما رابطه ندارید. هر کدام از شما که اصطلاحاً «شیوخ متصالح»، این کرانه‌ها نامیده می‌شود، چنان که خودتان نیز می‌دانید، تعهد سپرده‌اید که وارد هیچ گونه قرارداد یا مکاتبه با دولت‌های دیگر جهان نشوید، کارگزاران هیچ دولت خارجی را به خاک خود راه ندهید و هیچ قطعه‌ای از خاک کشور خود را به دیگران واگذار نکنید. این تعهدات برگردن فرد فرد شما هاست و همه‌tan موظف به رعایت آن‌ها هستید. کما این که همه‌tan نیز تاکنون به تعهدات تان عمل کرده‌اید... تا موقعی که شما به تعهدات و قول و قرارهای خود عمل می‌کنید هرگز نباید این ترس و واهمه را داشته باشید که بریتانیای کبیر بگذارد کسی از خارج محل و مزاحم آزادی‌های شما باشد...»

امپراتوری کبیر هند که دفاع از مرزهای آن وظیفهٔ اصلی ما را تشکیل می‌دهد تقریباً در دروازه‌های این خلیج قرار گرفته، ما شما را از دست همسایگانی که خیال نابود کردن تان را داشتند نجات دادیم. این ما بودیم که پهنهٔ خلیج را به روی کشتی‌های تمام ملل باز کردیم... خاک‌های شما را به زور تصرف نکرده و به زور نگاه نداشته‌ایم. ما استقلال شما را از بین نبرده، بلکه آن را حفظ کردیم. و اکنون که آسایش و آرامش به این صفحات سایه افکنده، ابدأ خیال نداریم حاصل یک قرن کوشش و تقلای پر خرجی را که پایانی چنین پیروز و پر جلال داشته است دور بیندازیم. هیچ کس نباید این انتظار عبث را از ما داشته باشد که بی‌غرض‌ترین صفحهٔ تاریخ را که با این همه زحمت و فدائاری نوشته

شده است به دست خود بشویم و از بین ببریم. صلح و آرامش این آب‌ها کما کان باید حفظ شود. از استقلال شما، همچنان که در گذشته دفاع شده است، در آینده نیز دفاع خواهد شد و نفوذ بریتانیای کبیر به عنوان خامن اجرای این قول کما کان باید در این مناطق برتر و بالارقیب بماند... سرور تاجدار ما، حکمران عظیم الشان این امپراتوری، در نقطه‌ای چنان دور از سرزمین‌های شما زندگی می‌کند که کسی از شما تاکنون صورت او را به چشم ندیده است و در آینده هم هرگز نخواهد دید. اما اوامر و فرمان‌های او در سرتاسر این اقالیم وسیع، که مستملکاتش هستند، توسط عمال و کارگزاران حکومتش اجرا می‌شود، و من امروز به عنوان نماینده او در قلمرو هندوستان، که تأمین رفاه شما را به عهده دارم و از این حیث مسؤول امپراتورم هستم، در این جمع حضور یافت‌هام...»<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> خاطرات سیاسی سرآرتور هاردینگ، ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۳، ص ص ۱۶۹-۱۷۵.

ضمیمهٔ چهارم

تصویر نامه‌های مورد بحث در صفحه‌های ۹۹ تا ۱۰۱

(دست‌نوشته و حروف چینی مهم‌ترین آن‌ها)

8 x ft.  
A. D. Wolff  
No. 64

بُرْسَان

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

Sir,  
I transmit to you  
herewith a copy of  
Persia; in six sheets,  
recently issued by the  
Intelligence Bureau of  
the War Office which I  
hope will interest you.  
It is presented to the Shah on  
behalf of the Government  
with an expression of their  
hope that it may be useful  
and interesting to His  
Majesty, as he has a wide  
vision, and to be  
supplied with geographical  
information.

5

Draft.  
H. D. Wolff  
No. 64

To. June 22, 1888

Sir,

I transmit to you herewith a copy of a map of Persia, in six sheets, recently issued by the Intelligence Branch of the War Office which you will present to the Shah on behalf of H. N. Government with an expression of their hope that it may be useful and interesting to His Majesty, as he has on several occasions asked to be supplied with geographical information.

*Gullak*

Sir

July 27 1888

I have received by the last messenger  
from the Marquess of Salisbury His  
Majesty's Secretary of State for Foreign  
Affairs a Map of Persia in six sheets  
recently issued by the Intelligence  
Department of the War Office.

Lord Salisbury instructs me  
to present this map to His Majesty  
the Shah on behalf of His Majesty's  
Government with an expression of  
their hope that it may be useful  
and interesting to His Majesty as His  
Majesty has on several occasions  
asked to be supplied with geographical  
information.

As His Majesty is absent  
I venture to send the map to Your  
Excellency.

I avail me  
Sd N. Drummond Wolff.

No. 160/1

Gulhek

July 27, 1888

Sir,

I have received by the last messenger from the Marquess of Salisbury Her Majesty's Secretary of State for Foreign Affairs a map of Persia in six sheets recently issued by the Intelligence Department of the War Office.

Lord Salisbury instructs me to present this map to His Majesty the Shah on behalf of Her Majesty's Government with an expression of their hope that it may be useful and interesting to His Majesty as His Majesty has on several occasions asked to be supplied with geographical information.

As His Majesty is absent I venture to send the map to Your Excellency.

I avail  
H. Drummond Wolff.

No. 160

۱۶۰/۲

Bukhara  
August 21. 1885.

My Lord,

— In reference to Your Lordship's Letter No. 64 of the 22<sup>nd</sup> of June, I have the honor to inclose a copy of a Note from the Minister for Foreign Affairs expressing the thanks of His Highness the Shah for the map presented to him by Her Majesty's Government.

I have the honor to be,

With the most respect,

My Lord,  
Your Lordship's most obedient  
humble servant,



Muhammad Ali  
H.M.S.A.

No. 160

Gulhekk

August 21, 1888

My Lord,

With reference to your Lordship's dispatch No. 64 of the 22nd of June, I have the honour to inclose a copy of a Note from the Minister for Foreign Affairs expressing the thanks of His Majesty the Shah for the map presented to him by Her Majesty's Government.

I have the honour to be, with the highest respect,

My Lord,

Your Lordship's most obedient  
Humble Servant,  
Drummond Wolff

No 105

E. M. A.

F.O.

Aug 22. 1918

Draft  
Sir A. Wolff  
N. 105  
Tabarestan

Sir In accordance with  
the request contained in  
your despatch N. 115 of  
the 16th ulto, I transmit  
to you, herewith, a copy  
mounted in a case, of  
the Intelligence Dept.  
map of Persia in six  
sheets, for presentation  
to the U.S. Minister.

(separate)

No. 105

Draft.

H. D. Wolff

Fo. August 22. 1888

Sir,

In accordance with the request  
contained in your despatch No. 115  
of the 18th ulto. I transmit to you,  
herewith a copy mounted in a case, of  
the Intelligence Dept. map of Persia  
in six sheets, for presentation to the  
US Minister.

From Minister for Foreign Affairs

To  
Sir A. Drummond Giff.

August 14 1888

I have had the honor to receive  
yours note of July 27<sup>th</sup> sending a  
map of Persia in six sheets which  
was forwarded by the Ambassador of  
Palisbury, Principal Secretary of State  
for Foreign Affairs, had sent, on the  
part of Her Majesty the Queen, to be  
presented to His Majesty the Shah.

In Compliance with the request  
of Her Majesty's Ministry for Foreign  
Affairs and the Legation the map was  
submitted to His Majesty the Shah  
which caused His Majesty much  
satisfaction and this attention on  
the part of Her Britannic Majesty's  
Minister for Foreign Affairs and Her  
Majesty's Legation will tend to increase  
and strengthen the bonds of friendship  
existing between the two Governments.

S. Ahmad Bowld.

No. 160/2

From: Minister for Foreign Affairs  
 To: H. Drummond Wolff

August 17, 1888

I have had the honour to receive Y. E.  
 's note of July 27th sending a map of  
 Persia in six sheets which His Excellency  
 the Marquess of Salisbury, Principal  
 Secretary of State for Foreign Affairs,  
 had sent, on the part of Her Majesty the  
 Queen, to be presented to His Majesty  
 the Shah.

In compliance with the request of Her  
 Majesty's Ministry for Foreign Affairs  
 and the Legation the map was submitted  
 to His Majesty the Shah which caused  
 His Majesty much satisfaction and this  
 attention on the part of Her Britannic  
 Majesty's Minister for Foreign Affairs  
 and Her Majesty's Legation will tend to  
 increase and strengthen the bonds of  
 friendship existing between the two  
 Governments.

Gawamud Dowleh

تبرستان  
www.tabarestan.info

My Lord.

British  
October 7, 1855

The courtesy shown by His Majesty's  
Government to the Shah, in presenting him with  
the Map of the Intelligence Department enclosed  
in Your Lordship's Despatch N<sup>o</sup>. 64 of June 22,  
has produced certain results which I may  
here briefly contemplate. In my Dispatch  
N<sup>o</sup>. 141 of the 13<sup>th</sup> ultmo. I intimated to  
Your Lordship the position taken up by the  
Shah as to Hashtkhan, ~~now~~ overlooking the  
dotted line and the marginal note His Highness  
Secretary K.C.

produce the map as a proof of his right to the district in question. Again with regard to the Island of Suri the Chief has produced the map in which that Island is marked in the Persian colour as a bar. Many argument in our favor in favour of the Chief who by claim to it, a claim which the Resident at Peshawar considers we should support.

There is a further point in which the map may again be cited, with regard to the claims raised by the Afghans to places outside the dotted line. Under this head there will doubtless be a discussion later in which the presence of French General will be very useful.

I beg to enclose a copy of the map including the dotted line which General Schindler has been good enough to copy for me.

I have the honor to be  
with the highest respect,

My Lord,

Your Lordship's most obedient  
humble servant;

*John Lawrence*

22 December 1878  
No. 176  
Enclosed  
With a copy of the  
map referred to.

23 December 1878  
Enclosed  
Take note that  
large tracts of land  
belonging to the  
Pushtun tribes  
will be presented in  
the future to the  
Government.

No. 176

Qulhek,  
September 7, 1888

My Lord,

The courtesy shown by Her Majesty's Government to the Shah in presenting him with the map of the Intelligence Department inclosed in Your Lordships despatch No. 64 of June 22, has produced certain results which I fancy were hardly contemplated. In my dispatch No. 141 of the 13th ultimo, I mentioned to Your Lordship the position taken up by the Shah as to Hashtedan, when overlooking the dotted line and the marginal note His Majesty produced the map as a proof of his right to the district in question. Again with regard to the Island of Sirri the Shah has quoted the map in which that Island is marked in the Persian colours, as a bar to any argument on our part in favour of the chiefs who lay claim to it, a claim which the Resident at Bushire considers we should support.

There is a further point in which the map may again be cited viz; in the claims raised by the Afghans to places outside the dotted line. Under this head there will doubtless be a discussion later in which the presence of General Maclean will be very useful.

I beg to inclose a section of the map including the dotted line which General Schindler has been good enough to copy for me.

I have the honour to be with the highest respect,

My Lord  
Your Lordship's Most Obedient  
Humble Servant  
Drummond Wolff

I think it right to call  
attention to what passed in  
1880 respecting the Interchange of  
Maps of Central Asia, between  
the India Office and the  
Russian Topographical Department.  
Sir Salterton has  
stated that Maps should never  
be given as presents in future,  
will it not be advisable to  
address a letter upon the subject  
to the India Office, as it is that  
Department which makes  
the presents to the Russian  
and Persian governments?

G. R. Metcalfe.  
17/10/88

It was not the India Office  
who in this case made or  
suggested the present; and  
therefore perhaps it will be  
sufficient if we make a note  
of Sir Salterton's decision.

The India Office will receive  
present maps to Foreign Govts  
without reference to the F.O.

By S. A. G. R.  
P.



←

Sir Drummond Wolff

No. 176/1

I think it right to call attention to what passed in 1888 respecting the interchange of maps of Central Asia, between the India Office and the Rupian Topographical Department.

As Lord Salisbury has decided that maps should never be given as presents in future would it not be advisable to address a letter upon the subject to the India Office as it is that Department which makes the presents to the Rupian and Persian Governments.

17/10/88

It was not India Office who in this case made or suggested the present and therefore, perhaps it will be sufficient if we make a note of Lord Salisbury's decision.

The India Office will never present maps to foreign Governments without reference to the F. O.

J. agree

ضميمة پنجم

تصویر سند شماره ۱۴۱ C ← صفحه ۱۰۴

تبرستان  
www.tabarestan.info

Confidential.

C 14-1

**Memorandum on possible Methods of Purchasing or Leasing  
the Islands in the Persian Gulf.**

*Scheme I.—Purchase.*

1. If it should be decided to purchase the full ownership and sovereignty of the islands, and this cannot be acquired for less than 2,000,000L, the Government of India are prepared to share in the cost. (2,000,000L down would be equivalent at 4 per cent. compound interest to an annuity of about 82,000L a year for 99 years). But the Government of India stipulate that Persia's outstanding debts to the Imperial and Indian Governments should be set off against the purchase price.

These debts on 21st August 1914 were

	£
To India	543,335
To Imperial Government	246,851
	<hr/>
	790,186

Thus the purchase price to be paid to Persia would be 2,000,000L minus 790,186L = 1,209,814L.

But since, of the outstanding claims on Persia, a sum of 296,478L represents a loan (plus interest charges) made by India alone, the Treasury should pay half that sum (148,239L) to us before the remainder of the purchase price is divided.

The remainder of the purchase price for equal division between India Office and Treasury would then be :—

	£
minus	1,209,814
	148,239
	<hr/>
	1,061,575

of which India would pay half (530,787 10s.)

Thus of the total purchase price of 1,209,814L the shares would be :—

	£	s.	d.
India	-	-	530,787 10 0
Treasury	-	-	530,787 10 0
		148,239	0 0
	<hr/>	<hr/>	<hr/>
Total	-	679,026	10 0
	<hr/>	<hr/>	<hr/>
	1,209,814	0	0

2. An alternative form of purchase would be as follows :—

- (1) England and India to pay down, between them, 300,000L.
- (2) Persia's debts to India and England, amounting to about 790,000L, to be cancelled.
- (3) England and India to pay Persia an annuity of x pounds sterling for 99 years, the first payment to take place 12 months after the payment of the 300,000L.





(4) In view of the fact that about £96,500L of the outstanding loans to Persia has been advanced by the Government of India alone, it would be necessary to make a special adjustment with the Foreign Office to equalise matters. This could be done either by the Foreign Office paying practically the whole of the lump sum payment of 300,000L, or by the Foreign Office bearing a larger share than India of the annuity.

17274 1. 1. 1923.

The annuity to be entered in (3) would depend on whether the purchase basis is 2,000,000L gross or something less. If it were 2,000,000L gross the net sum left after deduction of (1) and (2) would be 910,000L. This would represent an annuity for a term of 90 years of 37,150L, on a 4 per cent basis. If the gross sum were less—for instance, 1,836,500L—the annuity, on the same interest basis, would be approximately 30,460L. If it were 1,500,000L the annuity would be approximately 16,740L.

#### *Scheme II.—Various forms of lease.*

1. The Government of India are prepared to share in a lease for 90 years at an annual rental of 100,000L, cost to be equally divided between India Office and Treasury. Three years' rent (300,000L) would be advanced in equal shares by the Indian and Imperial Governments. The Government of India do not combine with this proposal any suggestion for the extinction of Persia's existing debts to the Indian and Imperial Governments. But a calculation has since been made that if Persia's existing debts were cancelled and an advance of 300,000L made, a reduction of the rental from 100,000L to about 55,470L a year could be claimed in return for these concessions. Of this the Treasury would pay about 30,000L and the India Office about 24,500L. But the Treasury might pay in some other way their share of India's separate loan (296,478L), which figures in the debts to be extinguished.

2. If a rental of 100,000L is thought excessive, the Persian Government might be prepared to accept 50,000L a year for a 90 years' lease on condition of receiving an advance of six years' rent (300,000L). It would hardly be practicable to combine this with any proposal for the extinction of Persia's debts, as the rental left to be paid after such concessions would be only about 5,475L a year.

3. If this offer is thought too low, 75,000L a year might be offered for a 99 years' lease, with advance of four years' rent (300,000L). The offer in a modified form might include the extinction of existing debt and an advance of 300,000L. A calculation has been made that in that case a rental of about 34,470L would remain payable. The Treasury might adjust their share of India's separate loan (296,478L) either (a) by finding practically the whole of the advance of 300,000L, i.e., half the advance = 150,000L + half the separate loan = 146,239L; or (b) by bearing a larger share than India of the remaining rental of 30,000L.

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

ضمیمهٔ ششم

و

تصویر نامه‌های مورد بحث در صفحه‌های ۱۰۵ تا ۱۱۱

(دستنوشته و حروف چینی مهم‌ترین آن‌ها)

تبرستان

www.tabarestan.info

لهم إنا نسألك

طلبوا مثل معلماتي التي تلقيت على يدكم بليلي اليونانية في كلية فاسيليوس فاسيليوس  
ولا ينفعه اهلياتي قد اتفاقه على يده عباس وظهورك العظيم وشجاعتك التي  
والظن انك اصلت له طفلا لا اطهانة سلسلة الابتعاث ياخذ ثم لا يختبأ بباب المدرسة  
من هنا لغافر تقدير اهالك في طنج زرارة برقى وانهم عبرت بوعدهم وعزمهم في هذه  
الجنة من قبورها التي انتسبوا اليها واصيرت من دون الآباء والأجداد ولا بد بذلك امير  
فيون شفيعين اهالك ما جمعت لاجعلك ولادهم ليقذفون والبقاء بعد معلمك ذكره ذلك لما  
صارت السكتة من اعدك هذى عالم تزعمه بعضهم بعدهم فيما وشكينا عندهم بالكلمة وفي هذه  
دروج لم يخطئها احد يحيط بغيره متعلقات بالبر والآخر قد لا ينتبه لخطأ الخطأ فالآن ترى ان ما  
النعم معلمك والا لازم يوقع لافتات شفيعها سبب الانتقام البدار لا من شاحد يحيط به مما يحاجي اذن  
وهذه حلة ملحة محقونة من قدم الزعيم الجبار لذا وحربي المغلوب لخوض وطنكم الالكتروني وجزء  
الالكتروني فلت اسئل واجزئون عنكم لكونكم مطلع حربكم في يوم ٢٠١٣

## نامة شمارة ١

## شكاية شيخ سلطان بن صقر به باليوز خليج فارس

مطابق الاصل سواد كتاب الوالد الشيخ سلطان بن صقر الى كرنيل بيلي باليوز في خليج فارس ولا يخفا على جنابك قد يلفنا وصولك الى بندر عباس وظهورك الى مينا و ثم رجوعك الى باسيدو و الظن انك تصل الى طرفنا ولا اراد الله سبحانه تعالى بالاجتماع بك ثم لا يخفا جنابك العام الماضي عرفناك من طرف تعدى اهل ادبى على جزيرة بوموسى و انهم عبرو بوشم وخيلهم فيها و هذى الجزيرة منسوبة اليها طنب و ابو موسى و الصير من دور الاباء والاجداد والاحد يتعدا او يعبر فيهن شيئاً بغير رايينا و انت ما رجعت لنا جواب و لا هو بالقانون و القاعدة منكم ذلك فلا ن لما صارت السكتة منا و منكم هذى السنة عبرو بوشم فيها و شكينا عند رجالكم يعقوب و عرف حشر بن مكتوم و رجم له جواب ان هذى الجزر متعلقات بالبحر و لا تخص احد و لا تنتفع الا بخط السرکار فلا ان تعرف ان ما حصل المتع منكم و الا لازم يوقع لفتشاش فيها سبب انا لا نتركها ابداً و لا نرضى احد يحيط فيها شيئاً بغير اذن و هذى احرام محوزه من قديم الزمان الجزر لنا و صرى الى قواسم لنجه وهنيام الى السيد اثويقى و فرور الى المرازيع و انت استئل و يخبرونك عن ذلك لتكون مطلع حرفي ٢٨ ربى سنة ١٢٨١.



## نامة شمارة ٢

## نامة شيخ خليفه به حاكم رأس الخيمه

لجناب الاجل الا مجد الا فخم الاخ الشیخ احمد بن عبدالله بن سلطان سلمه الله تعالى من كافة الاقات السلام عليکم و رحمة الله و برکاته الموجب لتحرير الكتاب او لا ابلاغ جنابك السلام و السؤال عن ذاتك الشرفه لازلت بخير انشاء الله كتابك المكرم صحبة الاخ احمد بن سلطان وصل وما ذكرت فيه عن انتقال الاهل الى رحمة الله فذلك سبيل الجميع و انا اليه راجعون. مايسع الا الصبر لا مر الله تعالى ثم الكتاب الثاني الذي ذكرت فيه عن سير البوسيط الى طنب اخي البوسيط ربى و هم فنسوفه لكن يكون تمنع مثل راعي ادبى و عجائب و ام القويين و اهل باسیدو لان هولاء كلهم يعبرون ذلك المكان والا البوسيط كما ذكرنا فنسوفه واما الجواب الذى جاء فيه احمد بن سلطان فان كان جنابك ترى صلاح يكون تعرفنا بغاية مقصودك و انشاء الله تشاهد من العمل الجميل والاجواب غيرك لا بأساً لانهم وما يثبتون على مواعيدهم وغير ذلك اخي انى عازم ارسل لجنابك بعض من الربع لاجل بعض المواعيد لكن صار بعض المانع وهذا الواصل لجنابك كتاب الى الاخت عائشه بنت سالم المأمول منك تقرأه عليها بنفسك حتى لا احد يطلع عليه و تكتب لنا الجواب عاجلاً مع كل قادم و يقيناً جنابك ما يقصد و دم سالم و السلام في ١٢ رمضان سنة ١٢٨٨.

رسالة في صدقها بحسب

رسالة

لنبالكم بالآيات لا ينفعكم إلا شدائدكم التي يحييكم بهم ولهم حظ العبرة تسبح لهم أبداً من جميع الأذى تعلمهوا ويفهمون  
عليكم ثم فتحوا على عالمكم من فضل المعرفات بوجوهها غافلوا عن ملائكت الله تعالى وفي آخر ذلك يحييكم بهم بما ذكرنا  
صار لديكم معلوم وفتوحات لربنا العزيم للطريق لكم ولكن ورد علينا تذكرة من المأذنخ متذكر عان وله ولهم أقصى المطرفة  
وأن شاهدكم بغيره لا يدرككم شيئاً يخفى لكم  
إلى جزء طيب وغير طيب فيما من سبب البغز والذكور ملككم فقد كثرت فيما المرسلات بتذكرة ويد المتروك لله  
خليقه وأثر منع المباح عن يديه ونهى المفتن وفتح حقائقه هنا أن جزء طيب شيء كل مخلوقات إلا أنا فها ماء  
ولا اهتم إلا بجزء طيب ذكره حملنا أبدلاً طالها ولهمه ومن يارسلكم أذنالم ليصيروه ظاهرها  
تكميلاتكم وترك منعكم سيف مفتنكم ولا يكون خاتمة الأمانة ونحو زادكم إن يحصلكم خلقة منها  
في جميع الأحوال وإنما الملايين لا يحييكم بل وترى في المعرفة أن المأذنخ ملتبلاً جزءاً من عدوكم  
في بطيء

## نامةٌ شمارةٌ ٣

## نامةٌ على بن خليفه

لبناب الاكرم المكرم والاحشم الانسيم الاقخم الارشد الوالد الشیخ احمد بن عبد الله بن سلطان الحترم سلمه الله تعالى وادام بقاءه ومن جميع الافات نجاه امين اما بعد سلام عليكم ورحمة الله وبركاته على الدوام محبك من فضل الله وبركت وجودك بخير لازلت كذلك وفي اشرف الساعات ورد علينا كتابك المكرم وبما ذكرت فيه صار لدينا معلوم وتعرفك اردننا الوصول الى طرفكم ولكن ورد علينا كتاب من الوالد الشیخ مذكورخان و مراده الوصول الى طرفنا وانتهاء الله بعد رجوعه لا بد من الوصول الى طرفكم ثم لا يخفى جنابك عرفت من طرف الجماعة البوسيط مرادك نعمتهم عن يعبرون الى جزيرة طنب ويختربون فيها من سبب ان الجزيرة المذكورة ملككم وقد كثرت فيها المراسلات بينكم وبين المرحوم الوالد خليفه و انه منع الجماعة عن يعبرون فيها حقيقة وقد تحقق عندنا ان جزيرة طنب تبع قواسم اعيان ولا لنا فيها ملك ولا اعتراض الارضاكم و من سبب ذلك جعلنا البلدان والرعايا واحدة ومن باب الجراه اذنا لهم اي عبرون فلان لما تقدر خاطرك و مرادك نعمتهم سوف نعمتهم ولا يكون خاطرك الراضي و نرجو من الله الكريم ان يجعلك خليفة من معنا في جميع الاحوال و انشاء الله لا بد من الاجتئاع بك و تشرف على الحقيقة وسلم لنا على الوالد الشیخ ماجد بن سلطان جرافى ١٣ من محرم ١٢٩٤ صحيح على بن خليفه.

مرسلاً بغير صدر رجبيت  
 مزبور فنبعهم الحباب بالكم المضم العيالات الأولى التي لم يبنيها هبلاً سفه  
 مهانًا لأن لا يكفيه ذلك شفاعة ومحض الكائن بالكم من مهانة لا ينكره ولا ينكح  
 بغير بعض الناس مهانة وفيها الشك في شفاعة الله تعالى له ولذيفن وذاته فمهانة  
 خصوصية فرقها هي ملائكة ملائكة لأنها ماعنة وما تتحقق منها لغيرها أبداً بل أنها  
 الخاج بعلقها سرقة والذئاب فعذبة فرقها جزء قطب وفي الحقيقة إن المخرب  
 يأكلهم أهل وتحت خطيبنا يذهبوا مغتصبين بضال وملائكة المأوى وعذاب  
 لا تكتم فسلك فيها واقبر العاجه إلى يوم يحيط فيها العجلة العيش لشدة تهمه فعذابها  
 فركبة فرقها سرقة العذبة فعندها سرقة من عذابها ماردة فخر من مترعات الرجم  
 الشنج خلقيه من حسدا لا لأنهم هلاكين يحيط على تلك الماء وتحم الماء وكم من  
 الأذلة متواترت الفاحشة ولدتهم بذلة ولهلاك وأولاده لأن ذريتها العيالات تشتمل على  
 مثواً مهادن سلائى من على الأرض لشيء صدوره وهم يحبونه لا ذيفن وسلامة لا دليل لهم عليه  
 حرم في جاد الآخرة

## نامةٌ شمارة٤

## نامةٌ يوسف بن محمد

من يوسف بن محمد الى جناب المكرم الاحشم الاخ الشیخ احید  
 بن عبد الله المعتزم سلمه الله تعالى و عافاه السلام عليکم و رحمة الله و برکاته و  
 موجب الكتاب انا هو السؤال عن صحة حالکم لازلت بخير ولا زاد عليکم بحسب  
 رفقه اليک سوى الحیر و في ابرک الساعات و اشرف الاوقات و رداليک كتابک  
 الشریف و ما ذکرته صار معلوماً خصوصاً من طرف الشیخ سالم بن سلطان  
 وصلنا ولا بان لنا ما عنده و متأملاً تحققنا علمه تعرفک ايضاً وصل اليکما الحاج  
 ابو القاسم وكيل السر کار و اخبرنا في دعواک من طرف جزيرة طنب و في  
 الحقيقة ان الجزر لكم ياقواسم اعیان و نحن خطبنا يدنا عليها مفتتین رضاک و  
 على ان الحال و ایاک واحد فلان لما کرته فسیلتنا فيها و تعبر الجماعة البوسيط  
 فيها لاجل الحشیش انشاء الله غنیمهم الحال و ایاک واحد ثم ذکرت من طرف  
 سهم الاخت موزه بنت عبد الله بن سلطان من اهلها مرادک نخوزه من متروکات  
 المرحوم الشیخ خلیفه بن سعید الاول ترسل رجال من يدک يخظر على تلك  
 الماده و نخوز الذي لكم من الاملاک متأریث الفراغة و بلد لنجه بلدکم والحال  
 و ایاکم واحد و الذي فيها اعیالکم لتعلم ان بدھ البشارۃ و دم سالم و سلم لنا على  
 الاخ الشیخ حمد و رحمه و يوسف الشریف و منا الاولاد يسلعون عليک  
 حرر في جمادی الآخر سنه ١٣٠١

7-28<sup>21</sup>

مہمان

三

نیروں نے ۸۱ میں اپنے سال ۹۸ کا ابھر دا سال میں عرض کیا۔

كتاب تذكرة الحجارة بالغور فضل بلاد طيبة نسبها في خليج ناسى فتحها

المعنى ينبع من على ما اغت لنا خاصي حديث احمد ما ان هذا  
حرب طلب تحضيره بدل اخذ الارزاق في نهاد حاكم للجنة في مذهب الاغاث  
لهم اذا حاكم الله لما خذله ثم شعوره بذلك حاكم الله فيما لا يحيى  
بعد اقران عوالم زرنيه علما ان اذ اقام على قصر عصرا وصل رضا من اهل الخير  
د لغير الاهان فطريقه ملوك كفاف اهل الخير ولكن ما اقرن جافت اهل الخير  
لستين لنه حاكم وشأنه علومن كل نهزون بود طهرا وعجمون علبي وهم اهلي  
ن حل جتنا عهم ناسا قل اذا لا اهليون بطيء جتنا بعن في قاعي الذي في عيش  
اهي بعدهم ويحبون دلهم في تلك المكث نايكفهم من اديخشون بياخ جوز  
في العصب ويهيلن ما الا نفسم اهل من حمد وطهرا ولذا نعمون ما اهنا اهني بس  
نفت صفت بتفاقون اقام ومخروق ننا رخنا نعمون مرهقون دام الماء عن نفاس  
جيابونه ادا يسيئ لشارتب مع حاكم لنه اد بمعن اهل عصرا بطيء كوسول بعده  
في تلك لجهة وبنبركم لنه ادا ما يعلم له جل المري قطف ناس بياي ساكتن  
عملاته وعند خباره اليوز مفلاكم يركب تمسنون ما الا تخالبون حاكم لنه او تامرها  
حتى عنا مع ما انت اوكيل لنه نشيوي تائب مع ماكم لنه في نهد الماء واده  
هذا ليكون خند منا بناء مسلم صبح على ابا الفتح

## نامة شمارة ٥

## نامة حاجى ابوالقاسم

من راس الخيمه الى ابو شهر فى ١٥ شوال ٩٨  
لجناب ذى الشوكة والاجلال عاليجاه باليوز وتونسل جنرال دولة البهيه  
القيصريه فى خليج فارس المحترم

بعد السلام المعروض بخدمتكم على ما اعتبرنا من شيخ حميد بن عبدالله  
بان هذا جزيرة طنب يخصهم ولا مدخل لاحد الا من سابق لاماكان حاكم لنجه  
من قواسم من اجل مراعات الجماعه اذا حاكم لنجه ارسل خيله لاجل المرعى  
بمشورة اسلامنا حاكم رأس الخيمه ما خالقه والحين بعد انقراض القواسم من  
لنجه على مازراه ان فى ايام الشتى تحصل مضره من اهل لنجه حاكم لنجه ولو  
يرسل الى هناك فقط خيله مامن تكليف لاجل الصحبه ولكن يأتون جماعة اهل  
بوسميط ساكنين لنجه رجالهم ونسائهم ويلفون تلك الجزيره مع دوايهم و  
يعشون الحتشيش ونحنا الذى نرسل خيلنا معهم ناساً قله اذا رأوا اهل بوسميط  
خيلنا يرعون فى قاع الذى فيه عشب اهم يتعدون ويحببون دوايهم فى تلك القاع  
ما يكفيهم هذا ويعشون بما فى الجزيره من المشب ويعملونها الى لنجه لاجل  
صرف حول دوايهم واذا منعوه جماعتنا الذى يكونون هناك يفتقرون ايهم و  
يخربيوننا وتحتائنهم من القсад فالمامول من جناب الباليوز ان يسوى لنا ترتيب  
مع حاكم لنجه ان يمنع اهل بوسميط عن الوصول وتعدى فى تلك الجزيره وخيل  
حاكم لنجه اذا بایرسلهم لاجل المرعى فقط مامن باس و النظر عند الله و عند  
جناب باليوز فان جنابكم تستحسنون الرأى تخاطبون حاكم لنجه او تأمر ونا  
حتى نحنا مع موافقة الوكيل لنجه نسوى ترتيب مع حاكم لنجه فى هذالماده وان  
هذا ليكون عند جنابكم معلوم صحيح الحاج ابوالقاسم

نامه شماره ع

بہ کرنل بیلی صاحب

۱۷۸

三

**العَلَيْهِ الْكَفَلَةُ وَالنَّسْبَةُ إِلَيْهِ الْمُتَبَعَّدَةُ**

كتاب الحجارة

عَلَى الْجِنَّةِ لَمْ يَكُنْ مُتَحَمِّلاً حَالَةَ الْمُرْسِلِ حِلْيَاً وَلَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ  
مِّنْ هَذِهِ لَوْنَاتٍ تَحْمِلُونَهُنَّ مُنْهَاجِيَّةٍ لِلْجَنَّةِ  
وَمَنْ تَبِعُهُمْ فَإِنَّهُمْ مُنْهَاجِيَّةٍ لِلْجَنَّةِ  
الْجَنَّةِ أَبُو سَعْادٍ ذَلِيلٌ لِلْجَنَّةِ الْأَكْبَرِ وَلَا لِلْمَصْفَرِ  
وَمَوْجِبٌ كَلْبٌ حَالَكَلْبَنِ لِلْجَنَّةِ يَدْعُو لِلْجَنَّةِ  
أَدَبِيَّ بَنِي لِلْجَنَّةِ مُنْهَاجِيَّةٍ لِلْجَنَّةِ  
فِي الْمَلَائِكَةِ لِفَضْلِهِنَّ وَلِحَدَّ الْمُرْسِلِ لِلْجَنَّةِ  
وَبِهِ الْكَدْبِيَّ وَمَنْ نَخْتَنَ اصْرَارَ الْأَنْفَلِ مِنْ هَذِهِ الْكَدْبِيَّ  
فَلَا يَبْسُجُ جَوَابِيَّ هَذِهِ الْأَمْلَاتِ فَهُوَ عَرَفَنِيَّةٌ كَلْبِيَّةٌ  
أَنْجَمَهُ اسْتِأْنَةٌ لِلْجَنَّةِ لِلْجَنَّةِ لِلْجَنَّةِ

١٢٨

نامه شماره ۷

په کرنل پیلسی صاحب

441

## نامة شمارة ٨

به حشر بن مكتوم

سواند کتاب بالبیت بعثتین سکونم بوجوچ ۲۹ شهریور ۱۳۸۱

ولا يخفى الا خبرنا احالات افاده جنابك في الغامق ومخاليفها في الخزينة ابو منى  
ويزعم ذلك المخبر في بعض فهم اذ كان ذلك في ليلة الاماناع منه وكذا الاربعاء  
منهم فوجيئوا في لعنة الارتكاب لا لغفران صاروا كفراً بالحرك على احالات افراشتين عنده  
وجاء الاماناع عليهما وابنها حاكم عجمها عبر الخيل وابنها من الخبرة  
المذكور وصار به ذلك مقال كثير حوله الحكم من ثواب الكبيرة ان رفع  
خيوله من الخبرة فرنف له عنها باباً لاظهوره في ابيه حتى صار حاكم  
القرى من بنيه بباباً لصلحه وعدم لحظته على حكم بالخزيء يكون برضاء من اقام  
معن غير دفاع لهم فلا تستوف امه صلواتي فتركه اولى بمحاجة

نامه شماره ۹

به حشر بن مكتوم

**سو و نهادنی این شیخ حضرت مکنون و کوچخ و علیه السلام**

وللخلاف اشتكيت لما ذكرناه رفعت جنابه بغير الجيل التي يعيش في ذلك العصر  
وكيفما في ذلك كناري لا مصلحة من جوابي لغير ثالثاً لأنكم افترضتم  
الظروف المحيطة بالجني ومخالفتها حكم بهذا الكلار لا ينفع الجنبي كما ينفعوا  
واما اشتكيت بغيره لانا اليوزن وما اليوزن من طرق جنديه بغير معيت بالاصد  
لتقطريتكم ممنعون الشك عن الجنبي حتى يرفع الجنبي بكتاب اليوزن فما يجيء  
وحكمة العصا ونخاف ما جاء في الجنبي المذكور لصبر بينكم الفتن  
ولعلكم من اغتنمتوا الجروح ونابليصري اسبعين يا النساخة من تلك هي

## نامة شمارة ١٠

به حشر بن مكتوم

سُوادَّ كِتابَ الْبَيْتِ هَشْرٌ بْنُ مَكْتُومٍ الْعَمَّ وَشَهْرُ سُوَادِ ١٢٣١

تبنيستان  
www.tanbihestan.info

فَلَا يَخْفَى عَلَى مَوْلَى جَنَّةٍ بِمَوْلَى كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى إِنَّمَا يَعْصِلُنَا جَنَّةُ  
الثَّاقِفِ وَعَلَيْهِ ذَلِكَ عَلَيْهِ اللَّهُ أَكْبَرُ وَالْعُرْبُ وَالْأَعْجَمُ بِهِ فَإِنَّهُ مَعَ زَانَةِ الْحَوْرِ  
وَالْعَرْبِ وَهُمْ حَدَّانٌ شَانِئُونَ وَالْأَسْلَامِ الْجَزِيرَةِ الْمَذْكُورَ وَلَيَخْفِيَنَا  
أَحْكَامُهُنَا حَضُورٌ قَرْبَ الْأَقْرَمِ وَلِمَا مَهَدَّ بِنَا الشَّانِئُ سَخْلَانُ الْعَانِ  
أَمْيَنَةُ الْجَوَارِيَّةِ بِحَلَّاتٍ حَتَّى فَلَجِيَّرَ لِمَيِّنَةِ فَيَجْلِيَنَّكُمْ وَهَذِهِ الْأَيَّامُ  
فِيَّنْ تَرْجِعُمُ مَعَ الْخَيْلِ وَكَبِيشَانَ لِأَصْبَرِ الْأَغْنَاثِ فِي الْجَهَرِ مَشَاءُ  
الْفَوَاسِمِ يَرْقُبُ الْجَزِيرَةَ لَهُمْ لَيْلًا وَلَهُنْ وَلَيْلَةَ فَنَّاهُمْ مِنَ الْخَيْلِ  
وَالْبَوَشِ بِهَا وَتَخَانِزُ الْأَصْلَاحَ حَكَامُ حَضَرَةِ السَّرَّاجِ الْأَقْرَمِ يَمْبَعُونَ  
أَنْفَكَمُ عَنِ الْجَزِيرَةِ بِرَكْتِ الْفَسَمِ لَكُمْ وَلَهُمْ حُرْيَّةٌ يَرْفَعُهُنَّهُنَّ بَعْلَيْهِمْ  
لَهُمْ الْمَفْتَلَى بِيَنْبَلَى وَلَهُمْ مَا يَلِدُ وَلَمَنْ يَنْلِدُ مَا يَسْعِي نَوْمًا وَمَا يَنْهَا  
فِي الْجَلْصِيرِ الْجَوَارِيَّةِ عَلَيْكُمْ كَسْبِيَّهُ لَهُنَّا لَمْ يَمْتَلِئُوا بِحَكَامِ  
الْكَرَكَةِ الْأَقْرَمِ وَلَكَمْ يَهْرَمُونَ وَأَغْلَبُ الدُّرَلَةِ الْأَكْلَمَسِ الْعَفْرَ  
عَنْ ضَا اسْمُوْعَ اسْنَاكَهُ لِقَبْلِ الْضَّحْنَانِ مَاعْفَالَهُ كَسْلَوْهُ لَهُ



تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

---

فهرست نام‌ها

تبرستان  
www.tabarestan.info

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

این فهرست ضبط فارسی نام‌هایی را که در متن کتاب آمده است به ترتیب القبای فارسی نشان می‌دهد؛ کسانی که در جست و جوی ضبط اصلی نام‌ها باشند، آن را در مقابل ضبط فارسی خواهند یافت.

تبرستان	www.tabarestan.info
استیونس، راجر	Stevens, Rodger
ایدن	Eden
بروس، ویلیام	Bruce, William
بکت، سر اریک	Becket, Sir Eric
بیوت	Butes
بیلی	Bailey
جونز، سر هارفورد	Jones, Sir Harford
چمبرلن	Chamberlain
دامبرین	Dambrain
راجز	Rodgers
رایت، دنیس	Wright, Denis
رس	Ross
رولن	Rolin
سالیسبوری	Salisbury
سایکس	Sykes
فونکهاوس، هر	Wonckhaus, Herr
کاشندن	Cushindon
کاکس	Cox
کرزن	Curzon
کلایو، سر رابرت	Clive, Sir Robert
کلی	Kelly
کمال	Kemball
گرانت کیر، سر ویلیام	Grant Keir, Sir William

لاسلز	Laselles
لاک	Lock
لورنس	Lawrence
لوریمر	Lorimer, J. G.
نوز	Naus
وولف، سر دراموند	Wolff, Sir Drummond
ویلک، هنری	Willock, Henry
هارдинگ، سر آرتور	Hardinge, Sir. Arthur
هاول	Howell
هندرسن	Henderson
هیدلدر، لیونل	Hylde, Sir Lyonnell

---

نمایه

تبرستان  
www.tabarestan.info

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

آمان (ج)؛ اعتراض به بритانيا ۱۰۲ و ۱۳۶؛ دولت به ۱۳۶؛ عکس العمل دولت به ۱۳۶؛ مراکز علمی به ۱۷۶  
آمانها / آمانی / آمانی ها (مذ)؛ به وامیاز خاک سرخ  
ابوموسی ۱۳۶؛ ابطال امیاز حن سیه و شریک به ۱۳۶؛ به میان آمدن پای به ۱۳۵ شرکت به ۱۳۶  
شرکت به و معادن خاک سرخ خلیج فارس ۱۳۵  
نمایندۀ شرکت به ۱۳۵؛ واگذاری امیاز به ۱۳۵

## الف

ابن ماجد (ملح عرب)؛ ۲۴ ب

ابوقاسم، حاجی (نماینده کسول انگلیس در بوشهر)؛  
به و آمدن به بدر لنگه ۱۰۸؛ به و شیخ یوسف ۱۱۹  
داخله به در خلیج فارس ۱۱۴؛ نامه به ۱۰۸  
و ۱۱۲؛ به و نامه یوسف بن محمد ۱۱۴  
ابوطیب (ج)؛ شیخ ۶۴؛ شیخ به و برادران قاسی ها  
۵۴؛ شیخ به و از بین بردن چاریان قاسی ها ۱۱۷  
مردم به واستفاده از تسب ۱۲۱؛ کشته لورس به به  
۶۵؛ مسافت سرتیپ احمد خان به به ۵۶ و ۶۵  
ابوموسی (ج)؛ ۱۰۸، ۱۲۵، ۸۵، ۱۳۷؛ ادعای شارجه بر به  
۷۸ استاد وزارت خارجه بربتانيا در باره ۴۰؛ استاد  
مریوط به به ۱۳۱؛ اعتراض ایران به واگذاری امیاز  
در به ۷۵؛ اعزام کشته جنگی لوینگ به به ۱۳۶  
اعمال قدرت حاکم شارجه در به ۶۰؛ اقدامات ایران  
در پرقراری پاسگاه های گمرکی در به ۱۲۵ و ۱۲۸  
امضای تفاهم نامه ایران و شیخ شارجه در مورد به ۶۵

## اختصارات

- (ا) : اصطلاح
- (ج) : جا، محل
- (عل) : علم
- (گ) : گروه، دسته
- (من) : مذهب، دین
- (مل) : ملیت
- (ن) : ناشر

ب : پانوشت، پاورقی

## آ

آبهای ساحلی (ج)؛ محدوده به ۱۵  
آمیخت، فریدون: ۵۰ ب، به و مقدمه کتاب امیرکبیر و  
ایران ۲۶؛ به و میرزا شفیع ۲۶  
آذربایجان (ج)؛ ۱۰۴  
آرشیو حکومتی هندوستان: ۲۱ ← هندوستان  
آرشیو کتابخانه دیوان هند: گزارش های رسی از به  
۱۰۲ ← هند ← کتابخانه دیوان هند  
آرشیو وزارت خارجه بربتانيا: ۹۹ ← وزارت امور  
خارجیه بربتانيا  
آل ابوسعید / آل بوسعید (گ)؛ فرمانروایی به در عمان  
۷۴ و ۲۳  
آل بوسمیط / بوسمیط ها (گ)؛ شیخ لنگه و جلوگیری  
از به ۱۱۵ ← بوسمیط ها

- استاد سری ادارهٔ سیاسی حکومت هندوستان: به و  
حقایق ناگفته ۱۲۴ ← هندوستان
- استاد دولتی ایران: ۵۰ و ۵۱ ب ← ایران.
- استاد سری وزارت امور خارجهٔ بریتانیا: ۱۷، ۱۸، ۶۲؛  
گزارش‌های مجموعهٔ به و ارتباط با جزایر تپ و  
ابوموسی ۴۰، ۴۵ و ۹۹، ۱۲۲ ب، ۱۳۷.
- استاد وزارت امور خارجهٔ انگلستان: ۵۴ ← استاد وزارت  
امور خارجهٔ بریتانیا.
- استاد وزارت امور خارجهٔ ایران: ۵۲، ۹۳.
- استاد وزارت خارجهٔ بریتانیا: ۱۷، ۵۱ ب، ۱۲۱، به و  
موافقت هیئت وزیران بر مداخلهٔ نیروی دریایی  
بریتانیا ۷۷ ← استاد وزارت امور خارجهٔ انگلستان.
- اصفهان (ج) ۴۰.
- اعتمادالملوک، ابراهیم خان (صدراعظم فتح علی شاه): آدمیت  
و به ۳۶؛ به و اوضاع قرارداد ۴۴؛ پاسخ به سرجان  
ملکم ۴۶؛ عقل و کیاست به درسائل داخلی ایران  
تقل به ۴۵.
- اعتمادالسلطنه: محمد حسن ۲۵.
- اعراب (ک): اشغال جزایر توطه ۴۳ به تبعهٔ ایران ۲۸  
س و تمرد از دولت ایران ۵۱؛ راهزنی‌های دریایی  
به ۴۸؛ قبیله‌های مختلف به ۴۳؛ به مقیم لنگه ۵۱ و  
۸۶ ← عرب/عربها.
- اعراب بنی معین (ک): به و امام سقط ۴۷؛ به و قشم  
۴۷ ← بنی معین.
- اعراب لنگه (ک): ۵۱.
- اعلامیهٔ محمد شاه: ۴۰، ۴۹.
- افغاننه/افغان/افغانها/افغانی (ک): اختلافات ایران  
و به ۴۹؛ به و تسخیر هندوستان ۴۳؛ جنگ بین  
دولت ایران و به ۴۷؛ حمایت انگلستان از به ۴۷.
- افغانستان (ج) ۴۰؛ ارتباط مسائل خلیج فارس و به ۴۱  
اعزام امداد و تجهیزات به ۴۲ و ۴۴؛ به و اوضاع قرارداد  
با تاییدندهٔ انگلستان ۴۷؛ به و اوضاع هندوستان ۴۱؛  
ایران و اختلافات داخلی به ۴۴؛ به بلاگردان هندوستان  
۴۴ و ۴۲؛ جنگ در سرحدات به ۴۰؛ حمایت انگلستان  
از به ۴۷؛ جراغ سیز تاییدندهٔ انگلیس در تهران برای  
حمله به به ۴۷ خودداری فتح علی شاه از حمله  
به به ۴۵ و ۴۲؛ به دز حایل در راه هندوستان ۴۳؛  
گره خوردن مسائل خلیج فارس و به ۴۲.
- اقبال غیاث: ۲۲ و ب، ۹۵.
- الجزایر (ج): شکایت به به شورای امنیت ۱۹.
- امارات عربی (ج): به و اعتراض به استقرار قوای ایران در  
هندوستان ۵۵ ← هندوستان.
- اماکن دوبی و بردن احشام خود به به ۱۰۶؛ اعیت  
به ۱۶؛ ایران و انتقال به ۷۷؛ ایران و افتتاح ادارات  
در به ۹۱؛ ایران و مسئلهٔ به ۶۴؛ بازدید دامیرین از  
به ۶۲؛ بازدید نیروی دریایی ایران از به ۷۸؛ به  
دریابری بحرین ۷۵؛ افزاشن پرچم شارجه در به ۴۶؛ یافشاری  
بریتانیا برای برداشت پرچم ایران از به ۸۶؛ به از  
توابع لنگه ۵۹؛ تجار در به ۴۰؛ تعداد ایرانی‌ها در  
به ۷۰؛ توزیع شناسنامهٔ ایرانی در به ۷۸؛ به با  
رنگ قلمرو اصلی خاک ایران در نقشه ۴۸؛ جمعیت  
به ۷۰؛ حاکمیت ایران در به ۵۷ و ۶۴ و ۷۹؛ خاکی  
سرخ به و امتیاز بفره برداری معین التجار بوشهری ۴۶  
دخلات‌های بریتانیا در به ۶۰؛ سرمایه‌سکانی به  
۷۸؛ سفانین جنگی بریتانیا در به ۶۰؛ سکنهٔ به ۷۰ به  
وشیخ رأس الخیمه ۱۰۶؛ شیوخ رأس الخیمه و ادعای  
مالکیت به ۹۷؛ علاقهٔ تجار به به به جای بندر لگه  
۹۶؛ فرمانداران قاسمی لنگه و به ۱۱۴ به و قرارداد  
مورخ ۱۳ توامیر ۱۹۷۱؛ ۱۱۲ به و قلمرو حکومت  
فارس ۶۷؛ قوای ایران در به ۱۹؛ کشته فلانگو در به  
۷۹؛ گزارش دامیرین دربارهٔ به ۶۳؛ لنگر انداختن  
کشته‌ها در به ۱۰۱؛ تاییدندهٔ شرکت آلمانی در به ۱۳۵؛  
احمد بن سعید (حاکم سقط)؛ به و سرکوب بستگان و  
خویشاوندان ۶۵.
- احمد بن عبدالله بن سلطان (حاکم رأس الخیمه) ۱۰۶ ←  
حاکم رأس الخیمه ← شیوخ رأس الخیمه
- احمد خان سرتیپه، حاجی (تابع‌الحکومهٔ بوشهر)؛ به و  
اعزام حاکم قشم برای تصرف جزیرهٔ سیری ۵۵؛ به و  
بازداشت شیخ کاتب ۵۵؛ به و بازداشت شیخ قضیب  
۱۰۸؛ به و تشکیل اتحادیه از ایران و شیخ‌نشینی‌ها  
۱۵؛ سیاست به در خلیج فارس ۵۵؛ به و شیوخ  
عمان ۵۵؛ عزیمت به به لنگه ۵۵؛ مذاکرات محramانه  
به با شیوخ عرب ۶۶؛ مسافت به به ابوظی ۵۵.
- اشراجات (۱) ۴۴.
- استاتسکو (۱)؛ تکیه بر به ۱۶؛ منهوم به از ظرف دولت  
بریتانیا ۶۴.
- استرجی: ۶۴.
- الاستمارف الشیخ‌الفارسی (کتاب) ۲۶ ب ← صلاح‌العقاد  
استیونس، راجر (سفر انگلیس در تهران)؛ مذاکرات به  
با انتظام وزیر خارجهٔ ایران ۸۰ و ۸۱.
- اسناد ادارهٔ سیاسی و محرومانهٔ حکومت هندوستان:

انگلیز/ انگلیس (ج): انتقال مملکت تیپو سلطان به دولت  
~ ۲۸ ~ انجلیس  
انگلستان/ انگلیس (ج): ۴۰، ۵۱، ۶۸؛ اختلاف بین ایران  
و س ۵۸ و ۱۲۶؛ اعتراض دولت س به ایران ۸۳ و ۱۰۲  
و ۱۲۵؛ اعلام جنگ س به ایران ۴۰؛ امضای عهد نامه<sup>۱</sup>  
منفصل با س ۱۸۱۲؛ امضای دو قرارداد مقدماتی  
و یک قرارداد نهایی بین ایران و س ۷۷ بست نشینی  
مشروطه خواهان در سفارت س ۱۰۴، س و پایگاه‌های  
کوچک در سواحل هندوستان ۴۶؛ س و پیش نهاد  
واگذاری مسئله<sup>۲</sup> بوموسی و تدبیر به حکمیت بین المللی  
تجارت س در پندر عباس ۴۲؛ تجارت س با عمان ۸۲  
و نواحی ساحل عربی ۶۲؛ تحریکات س در پندر لنگه  
۵؛ تعریض قوای س به سواحل ایران ۵؛ س و تهدید  
نظامی ایران ۵۹؛ حمایت س از افغانستان ۳۷؛ س و  
حمایت از دعوی شیخون ۱۲۵؛ خلیج فارس در معاهدات  
بین ایران و س ۴؛ دریاچه و اولین فرستاده رسمی  
به دربار شاه قاجار ۴۵؛ درخواست س برای تعطیل  
مذاکرات ۱۰۱؛ سفارت س در ایران ۱۲۵؛ سفایران  
جنگی س ۲۷؛ فشار س برای در دست گرفتن پندر  
بوشهر و جزایر خارک و هنگام و قشم؛ قدرت‌نمایی‌های  
س در سواحل خلیج فارس ۲۷؛ محمدشاه و عهدنامه با  
س ۴۰؛ مذاکرات ایران و س در دریاچه جزیره سیری ۵۹؛  
مذاکره س با شیخ صفتین خالد ۱۲۰ ب؛ مناسبات  
ایران و س در دوره<sup>۳</sup> رضا شاه ۷۱ نامه<sup>۴</sup> وزیر مختار س  
در تهران به هاول ۷۱ نیروهای س و تخلیه خلیج  
فارس ۱۲۶؛ ورود قشون س به خلیج فارس ۴۳ س  
در هند ۴۰؛ یادداشت وزیر مختار س در تهران و  
شکایت از شیخ پندر لنگه ۵۰ پ - بریتانیا.  
انگلیس/ انگلیسی‌ها (گ): ۴۰، ۴۶، ۴۷، ۴۸؛ اشغال  
خارک از سوی س ۴۹؛ اصرار س به نیابت سلطنت  
ناصرالملک فراگوزلو ۱۰۴؛ اصرار س به واگذاری  
قلعه هرمز ۳؛ س و ایل بختیاری ۱۰۴؛ بازارگانان س  
و متعارض شدن شیخ یوسف ۱۰۷ ب؛ س و پیرون  
رائند پرتقالی‌ها از خلیج فارس ۲۶ ب؛ پزشکان  
س ۴۸ س و پیاده کردن قشون در جزیره<sup>۵</sup> خارک ۴۹  
س و تشویق یاغیان در برایر دولت مرکزی ۴۴؛ تصمیم  
س در حمله به پندر لنگه ۴۸؛ س و تصمیم شیخ [عمر]<sup>۶</sup>  
۱۳۶؛ تقویت س از حاکم سقط ۲۶؛ تیپو سلطان و  
 مقاومت در برایر س ۲۸ ب؛ س و رام کردن قاسی‌ها ۵۲  
سیاست س در خلیج فارس ۴۱ س و عقد<sup>۷</sup>  
قرارداد با سلطان مسقط ۳۱؛ مخالفت س با کمیته<sup>۸</sup>

ابوموسی ۱۹؛ به رسیت شناخته شدن دولت س ۱۴  
ام القوین/ ام القوین (ج): ۴۴؛ س و رامزنی ۴۶؛ رفتن  
اهالی س به تنب ۱۰۶؛ شیوخ س ۲۶؛ مردم س  
۱۲۱، ۱۱۸  
امام قلی خان (سردار شاه عباس صفوی): ۲۳، س و دفع  
فتنه<sup>۹</sup> پرتقالی‌ها ۴۴  
امام مسقط (ج): ۱۰۶، ۴۸، ۴۷ ب؛ اقرار س به تابعیت  
ایرانی ۹۶؛ تقویض حکومت پندر عباس به سید سعید  
س ۹۵؛ توافق س با دولت ایران ۴۷؛ س و حکومت<sup>۱۰</sup>  
قسم ۹۶ س رقیب قاسمی‌ها ۹۵؛ سرکوب س توسط  
نادر شاه ۹۴؛ سواد دست خط طهماسب میرزا مژبد الدله  
به نام س ۴۸؛ قول نامه<sup>۱۱</sup> س با بریتانیا ۲۱؛ واگذاری  
حکومت پندر عباس به س ۹۵ ← ثوبیش بن سعید  
بن سلطان (امام مسقط) ← سلطان بن سعید ← سید  
سعید ← مسقط.  
امتیاز نقش<sup>۱۲</sup> (۱): اعطای س از سوی شیخ شارجه به کمپانی  
بیوت ۱۲۲  
امتیاز معادن خاک سرخ: استاد س ۱۳۱؛ گرفتن س  
از آلمان‌ها ۱۳۶؛ واگذاری س به کمپانی انگلیس ۱۴۶  
امریکا (ج): ۱۰۰؛ درخواست وزیر مختار س برای تنشیه  
۹۸ ← ایالات متحده امریکا.  
امیرالبحر بریتانیا<sup>۱۳</sup>: ۲۷ ← گرفتگی، سرویلیام  
امیرکبیر و ایران (کتاب): ۲۶ ← آمیخت، فریدون.  
امیرمهنا (ج): فتنه<sup>۱۴</sup> س ۴۴  
امین‌الدوله<sup>۱۵</sup> [میرزا علی خان] (صدر اعظم مظفر الدین شاه):  
س و استخدام نوز ۱۶  
امین‌الدوله، محمدحسین خان (صدر اعظم فتح على شاه):  
۱؛ س و امضای معاهده با انگلستان ۴۵  
امین‌السلطان، میرزا علی اصغرخان اتابک (صدر اعظم):  
اقدامات س در اجرای سیاست نفوذ در خلیج فارس  
۵۵؛ س و تشکیل کمیته<sup>۱۶</sup> دایمی تجار در لنگه ۱۰۷ ب؛  
درخواست س برای فرستادن ذن و فرزند [شیخ یوسف]  
۱۰۸ ب؛ صدارت برای بار سوم س ۱۳۷ س ۱۳۷  
گمرکات جنوب و س ۱۰۷ س ۱۰۷ ب.  
انتظام [عبدالله]: س و جزایر ابوموسی و تدبیر سیری ۸۱  
مذاکرات س با راجر استیونس سفیر انگلیس در تهران  
۸۱  
مذاکرات س با مقامات و وزارت امور خارجه<sup>۱۷</sup>  
انگلستان ۹۲  
انجمان سلطنتی چرافی (گ): س زیر نظر کرزن ۱۲۵  
انقلاب [اسلامی]: ۱۲۳  
انقلاب مشروطه: ۱۳۷

۵۷: پاکتاری سه بر ادعای مالکیت جزیرهٔ سیری ۵۹  
 پاکتاری بریتانیا برای برداشتن برجم سه از جزیرهٔ  
 ابوموسی ۵۶؛ برداخت مالیات شیوخ قاسمی به دولت  
 سه ۲۲؛ برداخت مالیات سکنهٔ تتب و سیری به سه  
 ۱۶؛ بناهده شدن محمود شاه و فیروز شاه به دربار سه  
 ۳۲ پنج فقرهٔ نامهٔ رسمی از سوی شیخ بندر لگد به سه  
 ۱۸؛ تعبیر دولت سه بودن امام سقطهٔ ۴۶؛ تدبیر بریتانیا  
 در مقابل باده سه ۶۸؛ تسلیم شش برگ نقشهٔ سه به دولت  
 سه ۱۸؛ تسلیم نشدن پیش نهاد [خرید و اجارهٔ جزایر]  
 به دولت سه ۱۰۵؛ تسلیم نقشهٔ به شاه سه ۱۰۱ تشکیل  
 اتحادیهٔ متفقه‌ای از سوی سه ۶۶؛ تشویق سه در مورد  
 پیرین ۷۷؛ تحلیل‌های معمرانهٔ سه پاشیوخ ۵۵؛ سه  
 و تهدید بریتانیا ۱۶ و ۵۹؛ سه و جزایر تتب و ابوموسی  
 ۷۲؛ جنگ سه و روس ۲۵؛ جنگ سه و عراق ۱۸  
 جلوگیری بریتانیا از اعمال سلطهٔ سه در خلیج فارس  
 ۹۰؛ حاکم پیرین رعیت مخصوص دولت سه ۵۲؛ سه  
 و حاکم رأس الخيمة ۴۴؛ حاکمیت سه در پیرین ۴۵ و  
 ۴۸؛ حاکمیت سه بر جزایر خلیج فارس ۴۵ و ۴۶  
 و ۱۱۴؛ حاکمیت سه بر جزیرهٔ ابوموسی ۵۷ و ۷۹؛  
 حاکمیت سه بر جزیرهٔ تتب ۵۷ و ۵۷؛ حاکمیت سه در  
 جزیرهٔ سیری ۵۷؛ حکام لگد و تعبیر مالیات بده سه  
 ۹۹؛ حکومت امام سقط بر قشم از سوی دولت سه ۴۶  
 خسارات رعایای سه ۵۰؛ خلیج فارس در معاهدات  
 بین سه و انگلیس ۴۳؛ خودداری سه از تغیر وضع  
 جزایر ۴۸؛ خودداری دولت سه از واکذاری جزیرهٔ  
 کیش ۴۷؛ دعاوی سه در بارهٔ پیرین ۷۵ و ۷۵  
 دعاوی سه در مورد جزیرهٔ ابوموسی ۶۱ و ۶۱؛ دعاوی  
 سه در مورد جزیرهٔ تتب ۷۵؛ دعاوی سه در مورد  
 شط العرب ۷۵؛ دولت سه و تقاضای تخلیهٔ قشم  
 ۴۷؛ رأس الخيمة در بارهٔ سه رقابت انگلیس و روسیه  
 در سیاست سه ۴۲؛ روابط سیاسی شیوخ مستقل عمان  
 و دولت سه ۵۶ سه و رهاساختن دعوی پیرین ۸۰؛  
 سیاست سه در خلیج فارس ۵۵؛ سیاست انگلیس در  
 سه ۱۰۴ سه و طرح اختلاف در جامعهٔ ملل ۴۶ سه و  
 طرح ادعای مالکیت پیرین در جامعهٔ ملل ۴۸؛ طرح  
 خرید یا اجارهٔ جزایر از سه ۱۰۱ و ۱۰۴؛ عکس العمل  
 دولت سه در نصب برجم شیخ شارجه در جزایر تتب و  
 ابوموسی ۶۰؛ فرمانبرداری قاسمی‌ها از دولت سه ۲۵  
 فرماندار قاسمی لگد و دولت سه ۶۹؛ فروختن جزایر  
 تتب بزرگ و کوچک به سه ۶۱؛ قاسمی‌ها در سواحل  
 سه ۹۷؛ قاسمی‌ها و غارت سواحل سه ۹۴؛ قاسمی‌ها

دایمی تجار امین‌السلطان در بندرنگه ۱۰۷؛ بـ؛ مذاکرات  
 تیمورتاش و مقامات سه ۷۰؛ مقامات سه و شیخ  
 شارجه ۱۲۵؛ مقامات سه و تیمورتاش ۷۲؛ سه و  
 میرزا مهدی علی‌خان ۲۱؛ سه و ناصرالملک قراگوزلو  
 ۱۴؛ واکذاری انتیاز معادن خاک سرخ به شرکت  
 سه ۷۵ و ۱۲۶.  
 اوژنیک (گ)؛ اذیت‌های سه به خراسان ۴۱  
 ایالات متحدهٔ امریکا (ج)؛ وزیر مختار سه ۹۸ و ۱۰۰  
 امریکا.  
 ایدن (وزیر خارجهٔ بریتانیا)؛ راه حل پیش نهادی سه  
 ۸۱؛ طرح سه ۸۱؛ یادداشت سه به وزیر دریاداری  
 [بریتانیا] ۸۱.  
 ایران (ج)؛ ۱۶، ۱۸، ۲۲، ۳۵، ۴۸، ۵۸، ۹۰، ۹۵، ۱۱۳، ۱۲۵  
 آگاهی دربار سه از وضع هندستان ۲۸؛ آمدن سرجان  
 ملکم به سه ۳۴؛ آمدن سرهادرینگ به سه ۶۱؛ آمدن  
 قبیلهٔ قاسمی به سه ۵۷؛ آمدن مهدی علی‌خان به سه  
 ۳۲ و ۳۳ و ۲۸ و ۲۹؛ اتحادیهٔ سه و شیخ شنین‌ها ۶۵  
 اختلاف سه با بریتانیا ۶۶ و ۶۹ و ۱۲۵ و ۱۲۶؛ اختلاف  
 سه با بریتانیا در جامعهٔ ملل ۶۶؛ اختلافات سه و  
 افغان ۴۹ سه و اختلافات داخلی افغانستان ۴۴ ادعای  
 سه در مورد پیرین ۸۰ و ۸۲؛ ادعای سه در مورد  
 جزایر ۶۸؛ ادعای حاکمیت سه بر سیری ۶۳ و ۸۱  
 اعتراض سه به دخالت‌های بریتانیا در ابوموسی ۷۹  
 اعتراض سه به واکذاری انتیاز در جزیرهٔ ابوموسی  
 ۷۵؛ اعتراض دولت سه به نصب برجم شیخ شارجه ۶۴  
 اعتراضات سه ۶۶؛ اعزام میثت از جنوب سه برای  
 سرشماری ساکنان جزیرهٔ ابوموسی ۷۸؛ اعلام جنگ  
 [انگلیس] به سه ۴۰؛ اسلامیهٔ محمد شاه خطاب  
 به بزرگان سه ۴۹ سه و افتتاح ادارات در جزایر تتب  
 و ابوموسی ۹۱؛ افزایش برجم سه در جزیرهٔ ابوموسی  
 ۶۰ و ۶۱ و ۶۶ و ۱۲۵ و ۱۲۶؛ افزایش برجم سه در  
 جزیرهٔ تتب ۶۰ و ۶۱ و ۶۶ و ۶۶ و ۷۹ و ۱۲۵ و ۱۲۶؛ افزایش  
 برجم سه در جزیرهٔ سیری ۵۵ و ۵۹ و ۶۳ و ۶۴؛ اقدامات  
 سه در برقراری پاسگاه‌های گمرکی در ابوموسی و  
 تتب ۱۳۸ و ۶۲؛ امام سقط از کارگزاران دولت سه ۴۷  
 سه و اسداد و تقویت برادران [زمان شاه] ۴۲ سه و  
 امضای تفاهم نامه با شیخ شارجه ۴۵؛ سه و پیرین  
 ۴۶ و ۶۰؛ بدھکاری سه به بریتانیا ۱۰۴؛ بدھکاری سه  
 به حکومت هندستان ۱۰۴؛ برداشتن برجم سه و  
 نصب برجم شیخ شارجه با حفظ استانکو ۶۴؛ بروس  
 و طرح تجاوزات به موالح سه ۴۸؛ پاسخ سه به بریتانیا



- ایران ۱۰۱: بعیش (ج): بردن حاکم بحرین به سه ۵۲؛ حکومت به و براندازی درزدی دریایی ۲۸؛ عمال حکومت به و امام مسقط ۴۷؛ گزارش‌آموزین ایران از سه ۵۲.
- بنادر آزاد؛ نایابونه: از پادشاهن ده ۲۹.
- بندر پاسیدو: تبدیل پاسیدو به سه ۶۲ ← پاسیدو.
- بندر عباس (ج): اجاره ۴۷: امام مسقط و سه ۴۸ و ۴۷ و ۹۵ و ۹۶؛ تجارت انگلیس در سه ۴۳؛ تصرف به ۴۷.
- نتخواه قسط دیوانی سه ۹۶؛ دار و دستهٔ ملاعلی و قاسمی‌ها در سه ۴۵ سند و اگذاری به و توابع آن ۴۷ و فرمان حکومت سه ۹۵؛ کیانی هند شرقی در سه ۴۵ و اگذاری به پادشاهن بن سید امام مسقط ۹۵ و ۹۶.
- بندر عباس و خلیج فارس (کتاب): ۹۵ و ۹۶ ب ← سیده‌السلطنه کیانی، محمد علی.
- بندر عباس (ج): ۹۴ ← بندر عباس.
- بندرلنگه (ج): ۱۶، ۲۱، ۲۸، ۲۷، ۲۵، ۲۰، ۱۶، اشغال به ۲۷: اعزاب به و غارت کشته ۴۹؛ بیرون راندن قاسمی‌ها از سه ۴۲، سه از توابع ایالت فارس ۲۸؛ حملهٔ انگلیسی‌ها به سه ۲۸؛ فرمانداری به و شیوخ قاسمی ۴۵ و ۵۵: قواص و فرمانداری به ۲۵ ← لنگه.
- پیش‌سیراف (گ): ۲۴ ← قاسمی‌ها.
- پیش‌معین (گ): اعزاب به و سلطان بن سید امام مسقط ۴۷: سه و قشم ۴۷ ← اعزاب پیش‌معین.
- پیش‌یاس (گ): ۲۴-۲۲: خصوصت بین قاسمی‌ها به ۱۷: هم‌سویی به پادشاه روانیان عمان ۲۴.
- بومیطی/بومیطی‌ها (گ): اجازهٔ رفتن به جزیرهٔ [تنب] ۱۱؛ اختصار به ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۱۸ و سه ۱۱۸ و بازگردان علوغه ۱۱۵: جماعت به در جزیرهٔ تنب ۱۱۵؛ سهای ساکن لنگه ۱۱۸؛ سه و سکنه‌لنگه ۱۱۷؛ سه و شیوخ رأس‌الخیمه ۱۱۶: سه و شیوخ یوسف ۱۱۸ ← آل بومیطی.
- بوشهر (ج): ۴۳؛ پایلوت انگلستان در سه ۵۲ و ۵۳؛ بروس نایابندهٔ بریتانیا در سه ۴۹ و ۴۸؛ پرداخت مالیات شیوخ لنگه به حاکم سه ۵۷؛ نایابندهٔ بریتانیا در سه ۶۲ و سه ۴۶؛ نایابندهٔ کسول انگلیس در سه ۱۱۹؛ نایابندهٔ مقیم بریتانیا در سه ۲۹ و ۳۱؛ نایابندهٔ مقیم بریتانیا در سه ۶۰ و ۶۱.
- بهادر جنگ، میرزا مهدی علی خان: ۳۱؛ انگلیسی‌ها و فرسنگان به ایران ۲۸ ← مهدی علی خان بهادر جنگ.
- به و التراز از شیوخ عرب ۱۲۵: سه و ایجاد بایگاه در بندر پاسیدو در قشم و کیش در ساحل ایران ۴۴-۴۶.
- سه و بازداشت شیخ بحرین ۵۲؛ پنهانکاری ایران به سه ۱۰۴؛ بروس و اخلال در روابط ایران و سه ۴۸؛ پاششاری سه برای برداشتن پرچم ایران از ابو‌موسی ۴۶؛ تأمین سلطهٔ سه در خلیج فارس و علم افرانش برای شیخ‌ها ۱۰۵ و تدبیر سه در مقابله با ایران ۶۸؛ تعدیل سیاست سه در خلیج فارس ۷۶؛ تعهدات شیوخ در برایر ۷۷؛ تلکراف محروم‌انه سفیر سه در تهران ۷۸؛ سه و جزایر تتب و ابو‌موسی ۵۹؛ سه و جزیره‌سیری ۵۹؛ سه و جلوگیری از اعمال سلطهٔ ایران در خلیج فارس ۹۰؛ جلوگیری سه از تردکشی‌های یگانه به خلیج فارس ۱۰۳؛ سه و حاکم بحرین ۴۹؛ حسن سیمه و تابعیت دولت سه ۱۲۵؛ حضور سه در خلیج فارس ۸۰؛ سه و حفظ هندوستان ۳۲؛ حقوق ایران در قبال اقدام سه ۷۶؛ سه و حکام عرب ۱۲۸؛ سه در خلیج فارس ۳۱ و ۳۲؛ دخالت‌های سه در ابو‌موسی ۷۹؛ درگیری‌های سه در خلیج فارس ۳۱ سه و به رسمیت شناختن حاکمیت ایران در بحرین ۴۵؛ سیاست سه و اختلافات داخلی افغانستان ۳۴؛ سیاست سه و تبدلات هندوستان ۴۴؛ شرایط سه برای نصب پرچم شارجه در تتب ۷۵؛ سه و شناسایی حاکمیت رأس‌الخیمه بر تتب ۸۸؛ سه و شیخ شارجه ۱۱۶؛ سه و شیوخ عمان ۵۷؛ قراردادهای شیوخ با دولت سه ۱۱۷؛ قطع رابطهٔ سیاسی ایران با سه ۷۹؛ سه و قیومت شیوخ ۱۶؛ سه و گسترش سلطهٔ خود در خلیج فارس ۱۰۲؛ سه و مالکیت ایران بر سیری ۶۴؛ مخاطرات راه حل‌های نظامی و قضائی از ظرف سه ۶۹؛ معاهده نامه‌های سه با حاکم سواحلی جنوبی خلیج فارس ۷۵؛ مفهوم استاتسکو از ظرف سه ۶۴؛ سه و مناقشه بر سر جزایر ۱۱۴؛ نایابون بنایارت دشمن سه ۲۹؛ وزیر امور خارجه سه و پیش‌نهاد نایب‌السلطنه هند ۶۱؛ یادداشت سه به وزارت امور خارجه ایران ۸۹ و ۹۰.
- بریتانیایی، میرالبھر: ۷۷ ← گرفتگی، سرویلما.
- بریتانیایی (مله): حسن سیمه تبعه سه ۱۲۵؛ فرمانده سه و اشغال بندر لنگه ۷۷؛ فرمانده سه و واکنش شدید تهران و شیراز ۲۸؛ کشته چنگ سه ۱۳۶؛ مقامات سه ۵۶ و ۵۷ و ۶۹ و ۶۸.
- بطی (از شیوخ دوی): ۱۲۴.
- بلژیکی (مله): کارشناس مالی سه ۶۱؛ مأموران سه و ادارهٔ امور گمرک بنادر ۶۶؛ مشاریون سه در گمرک

ادعای ایران در خصوص جزیره سه و ۸۱  
ادعای رأس الخيمه در مورد سه و ۸۶ و ۹۰ و ۹۷  
ادعای شیخ حمید در باره جزیره سه و ۱۱۹؛ ادعای  
مالکیت سه و حاکم رأس الخيمه؛ افراد شدن  
برچم ایران در سه و ۴۱؛ اقدامات ایران  
در برقراری پاسگاههای گمرکی در سه و ۶۲؛ ایران  
و اشغال سه و ۷۳؛ ایران و افتتاح ادارات در جزیره سه  
سه و ۹۱؛ ایران و مستله سه و ۶۴؛ بازید دامیرین از سه و ۶۲  
بازدید نیروی دریایی ایران از جزیره سه و ۷۳؛ سه  
پایگاه قایاق شیخ شارجه سه و ۷۰؛ پاسگاه گمرکی ایران  
در جزیره سه و ۷۲؛ پایین کشیدن برچم رأس الخيمه  
در سه و ۷۴؛ پایین کشیدن برچم شیخ [شارجه] از جزیره سه و ۷۴  
نهان سه و پرداخت مالیات به ایران سه و ۱۶؛ پست  
گمرکی ایرانی غایب سه و ۱۲۵؛ پیاده شدن مأموران ایرانی  
در سه و ۷۴؛ تجدید مطابقی از طرف ایران راجع به سه  
سه و ۷۶؛ جزیره سه و حاکم رأس الخيمه؛ جزیره سه و  
شیخ حمید بن عبدالله سه و ۱۰۸؛ جزیره سه و قاسمی های  
عنان سه و ۱۰۷؛ جلوگیری بریتانیا از ورود ایران به جزایر  
سه و ۷۳؛ جمعیت سه و ۷۰؛ چراغ دریایی سه و ۷۰  
چراگاههای سه و ۱۱۵؛ چرای اختناک در سه و ۱۱۸  
حاکم شارجه و حفظ حقوق خود در سه و ۷۷؛ حاکمیت  
ایران بر جزیره سه و ۵۷؛ زندگی در جزیره سه و ۱۱۶  
سرنوشت سه و ۴۳؛ سه و شیخ رأس الخيمه سه و ۷۴  
و شیخ [رأس الخيمه] سه و ۱۰۶؛ شیخ شارجه سه و ۷۸ و  
سه و ۱۲۰؛ طلب علوه در سه و ۱۱۵؛ قانون دریایی  
در سه و ۸۷؛ نامه های شیوخ لنگه و سه و ۱۲۰؛ نصیب  
برچم ایران در جزیره سه و ۷۸ و ۷۹؛ نصب پرچم  
شارجه در سه و ۶۰ و ۶۴ و ۶۸؛ نصب پرچم شیخ  
رأس الخيمه در سه و ۶۸ و ۸۷؛ نظر مشاور حقوقی  
سر اوریک بکت در باره سه و ۹۲؛ نیروی دریایی ایران  
به سه و ۷۳؛ هواییای ایرانی به سه و ۸۳  
تنب مژونگ (ج) سه و ۱۶ و ۱۲۵؛ فروختن جزیره سه  
به ایران سه و ۸۱  
تنب کوچک (ج) سه و ۱۶ و ۱۲۵؛ فروختن جزیره سه  
به ایران سه و ۸۱  
تهوان (ج) سه و ۹۲ و ۲۸؛ شکایت وزیر مختار انگلیس از شیخ لنگه  
در سه و ۳۸؛ فرستادن شیخ قاسمی حاکم بندر لنگه  
[شیخ قضیب / کاتب / کدیب] به سه و ۴۰ و ۱۰۴؛ سفیر تیمور سلطان  
به سه و ۵۲؛ مذاکرات ایران و بریتانیا در سه و ۸۰؛ میرزا  
مهدی، علی، خان؛ در مأموریت سه و ۴۲ و ۴۴ و ۴۵؛ مسنا

بهادور جنون ۳۱ ← بهادر جنگ، میرزا مهدی علی خان  
 ← مهدی علی خان بهاور جنگ.

بیانات، کاوه: ۷۲ ب.

بیروت (ج): ۳۱ ب.

میمیل، کفل (کنسول انگلیس در بوشهر): نه بالیوز خلیج  
 فارس ۱۰۹ و ۱۱۰: نامه حاکم رأس الخيمة به نه  
 ۱۰۵: نامه محمد عبدالرحمن به نه ۱۰۹ و ۱۷۲ و

۱۷۲ ← کفل پیلی صاحب.

بیوتوس: کبانی نه و امتیاز نقی ۱۲۲ ← شرکت بیوتوس  
 ← کهانی بیوتوس.

۷

پاکستان (ج) : استقلال هندوستان و سه ۷۶.  
 پرچالی / پرچالی ها (م) : ۲۳ و ۲۲ ب، بیرون راندن سه  
 از خلیج فارس و ۲۴ و ۲۴ ب؛ دریانورد سه ۲۴ ب؛ سه  
 و دریاچه هند ۲۳ و ۲۴ ب؛ و گرفتن هرمز و پیرین  
 ۲۳ پس گرفتن جزیرهای هرمز و قشم از ۲۳  
 پلنگ؛ ناو ایرانی سه ۲۴ ← ناو ایرانی پلنگ.  
 پیرنیا، حسین (مؤتمن الملک) : ۱۷۷ ← مؤتمن الملک.  
 پیرنیا، حسن (مشیرالدوله) : ۱۷۷ به مؤلف کتاب تاریخ  
 ایران باستان.

ت

تاریخ ایران باستان (کتاب): ۱۲۷ ← پیرنیا، حسن  
 (مشیرالدوله).

تاریخ پیشلار ایرانیان (کتاب): ۱۲۷ ← نظام الاسلام کرمانی.

تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلستان در دوره رضا شاه (کتاب): ۷۲ ← زرگر، علی اصغر.

تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم (کتاب): ۳۷-۴۵ و ۴۹ و ۵۰ ب ← محمود.

تاریخ مشروطه کسری (کتاب): ۶۲ ← کسری، احمد  
 تاریخ منتظم ناصری (کتاب): ۳۲ ← اعتمادالسلطنه  
 محمد حسن  
 ترکمانان (گ): ادبیات سده خراسان ۴۱  
 نزاو: سه و چشم طبع بر هندوستان ۳۴  
 تفاصیل نامه مورخ ۲۹ نوامبر ۱۹۷۱: سه بین شیخ خالد  
 فاسی حاکم شارجه و دولت ایران: ۱۹، ۱۸  
 تعمیق/تفب/طبق (ج) ۲۲ → تنب ← طب  
 تنب/تفب/طبق (ج) ۱۷، ۱۱۴، ۸۱، ۴۰، ۱۳۷، ۱۱۴، ۱۰۶، ۱۰۴، ۱۰۳  
 سه مسطح دیگر: اختلاف در سه

جواسم (گ): ۲۱، فرماندار قاسمی لنگه و نمایندگی از  
سـ ۸۹ ← قواسم  
جوبنژ، سرهاروفوره (سفیر انگلیس در تهران): سـ و انصافی  
معاهده بین ایران و انگلستان: ۲۵؛ سـ و انصافی  
فرارداد مقدماتی اول: ۳۷؛ سـ و سرجان ملکم: ۴۴.

**چ**  
چارک (چ): اهالی سـ و غارت کشتن در جزیره کیش: ۲۹  
خسارات به اهالی بندر سـ: ۵۰  
چمبرلن (نخست وزیر بریتانیا): سـ و ستون تیمورتاش  
در مجلس عوام ۱۹۰۶

**ح**  
حاکم بندر عباس: سـ تبعیه دولت ایران: ۹۶  
حاکم بوشهر: استاد [پرداخت جمالات سکنه] تدبـ و  
سیری به ایران] نزد سـ: ۱۱۶

حاکم دویی: اختلاف سـ و حاکم رأس الخیمه: ۱۰۹؛ حشرین  
مکون سـ: ۱۱۰؛ شکایت از سـ: ۱۰۹ سـ و فرستادن  
احشام به ابوموسی: ۱۰۹ سـ و گیل اعراب و اسلحه  
و مهمات به جزیره ابوموسی: ۱۰۹ سـ و اختلال  
تیانی با دولت ایران: ۷۴ ← حشرین مکون.

حاکم رأس الخیمه: ۱۰۹، اختلاف حاکم دویی و سـ: ۱۰۹  
سـ و ادعای مالکیت جزایر ابوموسی و تدبـ و سیری  
۱۰۹؛ پرداخت پول توسط انگلیس‌ها به سـ بابت  
فاتور دریایی در تدبـ: ۷۴؛ سـ و جدا شدن از شارجه  
۸۳؛ سـ و جزایر تدبـ: ۸۲ دستور سـ به پایین کشیدن  
پرچم خود در تدبـ: ۷۴؛ نامهٔ شیخ خلیفه به سـ: ۱۰۶ و  
۱۰۵؛ نامهٔ فرمانداران قاسمی بندرنگه به سـ: ۱۱۴  
نامهٔ سـ به کلتل یلی کنسول انگلیس در بوشهر (بالیوز  
خلیج فارس): ۱۰۵ ← احمد بن عبدالله بن سلطان ←  
شیخ رأس الخیمه.

حاکم شارجه: ۸۷؛ حاکم دویی و جلوگیری از آدم‌های  
سـ: ۱۰۹ شکایت سـ از اعیانی حاکم دویی: ۱۱۰  
معرف سـ به عنوان مدعی مالکیت جزایر: ۱۱۲ ←  
عبدالله بن محمد بن سلطان ← خالد بن سلطان ←  
سلطان بن صقر ← شیخ شارجه.

حاکم عجمان: سـ و فرستادن احشام خود به ابوموسی  
۱۱۰ ← عجمان.

حاکم قواسم: سـ و ابوموسی: ۱۱۰  
حاکم لنگه/حاکم لنگه: احشام سـ: ۱۰۹ ادارهٔ جزایر  
توسط سـ: ۹۹ سـ و فرمان رسمی دولت ایران: ۹۷ سـ و

مهدی علی خان به سـ: ۳۸ وزیر مختار انگلیس در  
سـ: ۴۷ و ۵۰ و ۶۷ و ۹۸ و ۱۰۰ وزیر مختار ایالات  
متعدد آمریکا: ۱۰۰ وزیر مختار بریتانیا در سـ و زینه  
فراموش کردن پایگاه کیش: ۴۵؛ وفات آخرین شیخ قاسمی  
لنگه در سـ: ۵۴.

تیهو سلطان (پسر حیدر علی خان چادر، سلطان میسور):  
سـ آخرین سلطان میسور: ۲۸ سـ و آشنازی با زیاد  
فارسی: ۲۸ سـ و جنگ با انگلیس: ۲۸ سـ فریر سـ  
در تهران: ۲۸ قتل سـ: ۲۸

تیمورتاش (عبدالحسین): اقتدار سـ: ۷۲ و ۷۳ هرآورده  
از جمعیت ابوموسی: ۷۰ هرآورده سـ از جمعیت تدبـ  
۷۰ سـ و بیماری جنون عظمت: ۷۰ جمبریلن و متایش  
سـ در مجلس عوام انگلیس: ۷۱ خارج شدن سـ از  
صحنهٔ سیاست ایران: ۷۱ خصوصت کلابونیست به سـ  
۷۲ سـ و راه حل سیاسی: ۶۸ سـ و شیخ شارجه: ۷۰  
سـ خدآنگلیس: ۷۲ سـ و فروغی: ۷۱ مذاکرات سـ و وزارت امور  
و مقامات انگلیس: ۷۰ مذاکرات سـ و وزارت امور  
خارجهٔ بریتانیا: ۶۸

## ث

ثوبن بن سعید بن سلطان (امام مسقط): ۹۷ و ۱۰۶ بـ:  
تفویض حکومت بندر عباس به سـ: ۹۵  
ثوبنی، سید سالم بن ثوبنی (امام عمان): ۹۷ و ۱۰۱ ←  
سلم بن ثوبن

## ج

جامسی (گ): مشایخ سـ: ۵۹ ← مشایخ جامسی.  
جامعة مملک: ادعای ایران در سوره بحرین در سـ: ۶۸  
پامدهای احتمالی مراجعته ایران به سـ طرح  
اختلاف ایران با بریتانیا در سـ: ۶۷ و ۶۹  
جریون نامه (متوی): ۲۲ ← قلمرو شهراز.

جزایر (ج): اداره سـ توسط حاکم بندرنگه: ۹۹  
ادعای دولت [بریتانیا] در سوره سـ: ۸۹ احتیتو  
اقتصادی و استراتژیک سـ: ۱۶ تصرف بالتعلیل ایران  
در سـ: ۱۶ و ۱۷ سـ: ۱۲۵ ← سـ: ۱۲۵

جغرافی: انجمن سلطنتی سـ: ۱۲۵ ← انجمن سلطنت جغرافی  
جفار/جلفار/رأس الخیمه (ج): ۲۴ و ۲۶ بـ ← جلفار  
← رأس الخیمه.

جلغار/جلفار/رأس الخیمه (ج): ۲۴ بـ ← رأس الخیمه.  
جنگ ایران و روس: سـ در سـ: ۱۸۰۴ ۷۵  
جنگ ایران و عراق: ۱۸

خطاطران سیاسی سرآزتور هاردینگ (کتاب): ۴۱، ۱۳۸  
۱۴۰ بـ هاردینگ، سرآزتور

خاک سرخ: اجاره معدن به و مشارکت صربین خالد  
شیخ شارجه: ۳۱؛ اعطای امتیاز به درابوموسی: ۶۵  
امتیاز بپرس برداری از معدن به و معین التجار بوشهری  
۶۶؛ معدن به ابوموسی: ۶۷؛ معدن به و اثبات  
نصرفات شویش: ۱۲۱؛ معدن به: ۱۶؛ واکذاری امتیاز  
به ابوموسی به شرکت آلمانی: ۱۲۵ و ۱۲۶؛ به  
به شرکت انگلیسی: ۷۵ و ۱۳۶

خالد (پسر شیخ صقر): به نیابت حکومت رأس الخيمه  
۱۲۹ بـ خالد بن سلطان.

خالد بن سلطان (حاکم شارجه): ۱۱۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ازدواج به  
با پسر سعید: ۱۱۷.

خالد قاسم (شیخ): به حاکم شارجه: ۱۸ ← خالد بن  
سلطان ← عبده الله بن سلطان ← سلطان بن  
صقر ← شیخ شارجه.

الخلیج الصرسی، معاهدات و مواثیق الخلیج бритانیه العربیة  
(کتاب): ۲۱ بـ فرقی قلعی.

خلیج فارس (ج): ۲۱، ۲۵، ۲۸، ۸۰، ۸۵، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۹؛ ارتباط  
مسانی به افغانستان با اوضاع هندوستان: ۲۱؛ اعمال  
سلطه ایران در سه: ۴۰؛ افغانستان و سه ۳۱ و ۳۲؛ اقتدار  
بریتانیا در سه: ۴۲؛ امنیت سه و ۴۹ و ۸۱ و ۱۱۷؛ اهمیت  
منابع منطقه سه: ۷۶؛ ایران و حراست سه: ۸۲؛ بالبورز  
بریتانیا در سه: ۱۰۵ و ۱۰۸ و ۱۱۱ و ۱۱۹؛ بندار  
ایران در سه: ۲۲؛ بیرون راندن بر تقالی ها از سه: ۲۲ و ۲۳  
پـ: پایگاه بریتانیا در سه: ۴۵؛ تخلیه نیروهای انگلستان  
از سه: ۱۲۶؛ تردید کشته های ییگانه در سه: ۱۰۳؛ حاکمیت  
ایران در جزایر سه: ۴۵ و ۴۶ و ۹۰؛ درگیری های  
بریتانیا در سه: ۲۱؛ ذخایر نفتی سه: ۴۴ سلطه بریتانیا  
در سه: ۶۸ و ۱۰۳ و ۱۰۵ و ۱۰۶؛ سواحل و جزایر سه: ۵۶  
سیاست انگلیس در سه: ۲۱ و ۲۲؛ قاسی های بندر  
لگه در ساحل سه: ۴۵؛ قدرت نمایی های انگلیس در  
سواحل سه: ۲۷؛ کارگزار این السلطان در سه: ۱۰۷ بـ، پـ  
کرانه های ایرانی و سه: ۱۲۵؛ کرانه عربی سه: ۶۶ و ۶۵ و  
۱۲۵؛ به در معاہدات بین ایران و انگلیس: ۴۳؛ نفوذ  
ایران در سه: ۵۵ و ۶۹ و ۹۴؛ نماینده سیاسی بریتانیا  
در سه: ۶۸ و ۷۰ و ۷۵ و ۷۰ و ۱۱۴ و ۸۹ و ۸۷ و ۸۶ و ۸۲ و ۷۶ و ۱۱۵ و ۱۲۰ بـ؛ نیروهای دریایی بریتانیا در سه:  
۷۲ و ۷۸ و ۱۲۴؛ ورود قشون انگلیس به سه: ۴۲.  
خلیفه بن سعید (حاکم بند لگه): ۱۰۷، ۱۰۶، ۹۷ و ۵۱  
به پسر گز بند شیخ به سفیر ای سه بـ، فرزندش

منصب شدن توسط ایران: ۹۹؛ نامه خلیفه بن سعید به شیخ احمد بن عبدالله بن سلطان حاکم رأس الخيمه؛  
نامه های سه به شیخ رأس الخيمه ۱۰۵  
حاکم مستقط: ← احمد بن سعید.  
حایری، عبدالهادی: ۳۳ ب.

حسام السلطنه، سلطان مراد میرزا (والی فارس): پیشینی  
ـ ۵۲: دست خط سه به سید سالم بن توینی: نامه  
سه ۵۲: سه والی فارس ۵۲ ← سلطان مراد میرزا  
حسام السلطنه.

حسن سعیه: ابطال امیاز سه و شریک آلمانی ۱۳۶ سه  
و بازارگان اهل ندر لشگه و تابیعت دولت بریتانیا  
۱۳۵: سه و خرد سهام صربین خالد و یوسف بن  
عبدالله ۱۴۲ و ۱۳۵: سه و کنترل کامل شرکت ۱۳۵  
متشارک سه با کمپانی آلمانی ۱۳۵؛ ملاقات های سه  
با رونکهواوس ۱۴۵.

حسین علی میرزا (والی فارس): سه فرمانفرمای فارس  
۲۸: مکاتبات سه و گرانت کیفر ۲۸؛ مذاکره و عقد  
قرارداد سه با خارجیان ۴۹؛ ملاقات سه با بروس ۴۸.  
حضر بن راشد بن مکتوم (از شیوخ دویی): ۱۲۹، ۱۰۶  
حضر بن منکوم (از شیوخ دویی): ۱۲۹؛ سه و ابوموسی  
۱۰۶: سه و تهیه تجهیزات ۱۱۱؛ نامه های محمد  
عبدالرحمان به سه حاکم دویی ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۳  
۱۷۴: یعقوب و سه ۱۰۶ ← شیخ دویی.  
حقایق الاخبار ناصری (کتاب): ۹۵ و ۹۶ ب ← خورموجی،  
محمد جعفر.

حکام لنگه (۱): پیوند خویشاوندی سه ۱۱۷؛ شیوخ  
قاسی و سه ۱۲۵ و ۵۳.

حکومت فارس: سه و مالیات قاسی ها ۱۰۱.

حکومت هندوستان (۱): استناد اداره ۱۳۹، ۴۵، ۵۵، ۴۹، ۴۰، ۱۰۱  
سیاست سری سه ۱۲۴؛ بدھکاری ایران به سه ۱۰۴  
← هندوستان.

حمد بن ماجد بن سلطان: سه نیابت حاکم شارجه ۱۲۹.  
حمید بن عبدالله بن سلطان (شیخ شارجه): ۱۰۸، ۱۰۶  
۱۱۹؛ شکایت سه از بوسیطی ها ۱۱۸؛ حکومت سه  
در رأس الخيمه ۱۲۹.

حیدر علی خان یاهاد (فرمانروای میور): ۲۸

خارک (ج)؛ ۲۳، اشغال به از سوی انگلیسی‌ها؛  
باشگاه دریایی به ۲۶؛ به وقشون انگلیسی؛  
کشتی‌های جنگی در به ۴.

۵

راجروز (از مأموران وزارت خارجهٔ انگلستان): سه و اخطار به ایران ۹۲؛ توصیهٔ سه ۹۳؛ پادداشت وزارت امور خارجهٔ بریتانیا به سه ۹۰-۹۲.

راجه‌های هندی (۱): سه و ناخشودی از سلطان انگلیس‌ها ۲۲؛ کمک سه و دست‌اندازی به قلمرو هندوستان ۲۴.

رأسم الخبيثة/جلفار/جفار (ج): ۱۰۸، ۲۴، ۲۳، ۲۱؛ اختلاف

حاکم دولتی و حاکم سه ۱۰۹؛ ادعای سه در مورد تدب

۸۵ و ۸۶ و ۹۰ و ۹۱؛ استقلال سه ۸۸-۸۶؛ پرچم سه

در رتب ۷۴؛ تصریفی سه به دست ایرانی‌ها ۲۲؛ تصریفی

سه و پیوست بریتانیا ۱۶؛ عذرای سه از شارجه ۸۷-۸۶؛

حاکم سه و اعضاٰی مالکیت جزایر ۱۰۹؛ حاکم سه و

پرچم ایران ۷۸؛ حکومت حبید بن عبدالله بن سلطان

بر سه ۱۲۹؛ حکومت شیخ شارجه بر سه ۱۰۱ و ۸۶؛

حکومت هندوستان و حاکم سه ۶۹؛ شیوخ سه و

ادعای مالکیت جزایر ۹۷، شیوخ سه و خویشاوندی

با شیخ لنگه ۹۷؛ شیوخ سه و راهزنی‌های دریایی ۴۶؛

موافقت نامه سه بین حاکم و شناخ عرب و نایندگان

بریتانیا ۲۶؛ نامهٔ شیخ خلیفه به حاکم سه ۱۰۶؛ نامهٔ

شیخ سه به کنسول انگلیس در بوشهر ۱۰۵؛ نامه‌های

حاکم لنگه به شیخ سه ۱۰۵؛ نصب پرچم سه در رتب

۴۷ ← جفار ← جفار

راشد بن مطر (از شیوخ شارجه): ۱۲۹.

راهزنی‌های دریایی (۱): اعراب سواحل ایران در سه ۲۸

حکومت هندوستان و ایجاد پایگاه دایمی و جلوگیری

از ۴۵.

راهنمای چهارطایی‌های خلیج فارس، عمان و عربستان مرکزی

(کتاب): ۱۲۴ ب ← لورین.

رأیتم، دنیس (سفر انگلیس در ایران): ۲۷، ب، ۱۲۵، ۱۲۴.

رس (کلکل): سه نایندۀ مقیم سه ۵۶.

رشید بن مطر (شیخ قابیل قاسمی): ۲۵.

رضاشاه [پهلوی]: ادامهٔ اختلاف دولت ایران و بریتانیا در دوره سه؛ مناسبات ایران و انگلیس در دوره سه

۷۱.

روس‌ها/روسی (۱): پیش روی سه از شمال ۳۹؛ کارشناسان

سه ۱۸؛ هاداری نوز آز سه ۶۲.

روسیه (ج): اعتراض سه به بریتانیا ۱۰۳؛ توافق بریتانیا

با سه؛ رقابت انگلیس و سه در ایران ۶۲.

روضه الصفا (کتاب): ۲۱؛ ب، سه و شرح مأموریت

مهدی علی خان ۲۲ ← هدایت، رضاقلی خان.

شیخ علی ۱۰۷ ب، سه خلیفه پسر سعید و جلوگیری از بوسیطی‌ها ۱۱۸؛ نامه سه ۵۱ و ۱۱۴ و ۱۱۸؛ نامه

به حاکم رأس الخيمة ۱۰۶ و ۱۰۶ ب و ۱۶۵؛ نامه

منتسب به سه خلیفه پسر سعید ۱۱۷.

خورقان (ج): پیاده شدن قوای نادرشاه در سه ۹۴.

خورموجی، محمد جعفر: ۹۶ ب.

۶

ذابرین (مدیر کل گمرکات در خلیج فارس): سه و پرچم

ایران در جزایر ۶۱ و ۶۴؛ تلگراف نوز به سه ۶۴

دستور دولت به سه ۶۳؛ رفتنه سه به جزیره‌تسب و

ابوموسی ۶۳؛ گزارش سه ۶۲.

دریای هند (ج): پادشاه سه ۲۴، ب، دست یافتن بر تقالی‌ها

به سه ۲۲.

ذدی دریایی/دزدان دریایی: ۲۹، ۲۸، چهارلکری‌های

سه ۹۴ هجوم سه در سواحل ۹۵.

دقتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه

جمهوری اسلامی ایران (نشریه): نشریه سه ۱۲۲.

دکن (ج): پادشاه سه ۲۸ ← تیپوسلطان.

دنبلی، عبدالرزاق: ۲۸ ب.

دویی (ج): احشام حاکم سه ۱۱۰ و ۱۱۰؛ اختلاف حاکم سه

و حاکم رأس الخيمة ۱۰۹؛ باشی شیخ سه به نایندۀ

بالیوز خلیج فارس ۱۲۱؛ سه و تجارت بذر لنگه ۶۰.

توقف قایق سه ۶۶ و ۷۴؛ حاکم سه ۱۱۱-۱۱۱؛ حاکم

سه و بالیوز خلیج فارس ۱۱۱؛ حاکم سه و جزیره

[ابوموسی] ۱۱۰؛ هشتادین مکحوم حاکم سه ۱۱۰.

شکایت از حاکم سه ۱۰۹؛ شیوخ سه و ادعای قواصم

۱۱۲؛ شیوخ سه و سلطان مسقط ۶۵؛ شیوخ سه ۲۶ و

۱۱۱؛ شیوخ سه و قاسمی‌ها ۲۴؛ مذاکرهٔ نایندگان

بریتانیا با شیوخ سه ۶۷؛ مراجعت قایق‌های شیوخ سه

۱۱۰؛ مردم سه ۱۰۹ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۱.

دووه (ج): سه پایخت قطر ۱۱۵.

دیوان جهانی دادگستری: رأی سه به نفع ایران درباره

ابوموسی و تسب ۷۷.

دیوان دادگستری بین‌المللی: ۹۲ ب؛ سه و شکایت دولت

بریتانیا ۹۲.

دیوان هند لندن: آرشیو کابخانه سه ۱۰۲ و ۱۲۴.

۷

ذکاء‌الملک (وزیر امور خارجهٔ ایران): ۶۷ ← فروغش

[محمد علی].

سعید بن کدیب / سعید بن قصیم: ۱۱۶؛ ۱۱۶ ب.

سفرنامه میرزا تقی خان گمرودی (کتاب): ۲۸ و ۲۹ ب

← فتح گمرودی ← فتاح، فتح الدین.

سلام (نشریه): ۱۴.

سلطان بن سعید (امام مسقط): سه و گرفتن قسم از اعراب  
بنی معین: ۴۷؛ سه و متصوف شدن بندر عباس: ۴۷

نسخه فرمان واکاری بندر عباس به سه: ۴۸.

سلطان بن صقر (شیخ شارجه): ۱۲۹، دست داشتن به در  
قضیه دوم [غارغت کشی]: ۴۹ شکایت به بالیوژ  
خلیج فارس: ۱۰۵ و ۱۶۵؛ نامه به علیه ایران: ۱۱۳ ←

شیخ شارجه ← حمید بن عبد الله بن سلطان

سلطان مرادمیرزا حسام السلطنه (والی فارس): دست خط  
به اسم سید سالم بن ثوبن: ۹۷ ← حسام السلطنه.

سلطان مسقط: ۲۲، ۴۷؛ امضای قول نامه توسط سه با  
انگلیسی ها: ۴۶ انگلیسی ها و عقد قرارداد با سه: ۴۱

سه و شیخ دویس: ۵۶؛ نه و عنوان امامت: ۹۵ سه و  
قبول فرمان شاه: ۴۷.

سند شماره ۵۰۴ و ۵۱۸۰ از استاد دولتی ایران: ۵۰ ب.

سویس (ج): سفارت سه به عنوان حافظ منافع [بریتانیا]:  
۷۹ یادداشت وزارت خارجه ایران به سفارت سه

سید ثوبن: جزیره هنگام و سه: ۱۰۶ ← ثوبن بن سعید  
بن سلطان (امام مسقط).

سید سالم بن ثوبن: سه و امامت عمان: ۹۷ ب.

سید سعید: تغییر حکومت بندر عباس به امام مسقط  
۹۵ ← ثوبن بن سعید بن سلطان ← سلطان بن سعید  
← سعید بن احمد

سیر ابو نعیر (ج): سه تابع شوخ قاسی عمان: ۱۱۷.

سیراف / طاهری (ج): ۲۴ ← طاهری.

سیری / سری / صری (ج): ۲۲؛ اداره شدن به زیر نظر  
حاکم لنه: ۵۹؛ ادعای ایران در خصوص جزیره سه  
۸۱؛ ادعای مالکیت سه و حاکم رأس الخيمة: ۱۰۹

افراشتن پرچم ایران در جزیره سه: ایرانی ها و  
جزیره سه: ۱۲۵؛ بازدید دایرین از سه: ۶۲؛ برداخت  
مالیات سکته سه به ایران: ۱۱۶ پس گرفتن اعتراض  
انگلستان در سوره جزیره سه: ۸۱؛ حاکم قشم و  
تصرف جزیره سه: ۵۸؛ حاکیت ایران در جزیره سه:  
۵۷ سه و شیخ [رأس الخيمة]: ۱۱۶ سه و قبیله  
قواسم ۸۵ و ۹۰: سه و قواصم بندر لنه: ۱۰۶؛ مذاکرات  
ایران و انگلیس درباره جزیره سه: ۵۹؛ نایاب الحکومه  
لنگه در جزیره سه: ۵۸؛ نصب پرچم ایران در سه  
۸۹ ← سری ← صری.

ز

زرگر، علی اصغر: ۷۲ ب.

زکی خان نوری، میرزا: سه اضافی قرارداد با بررس: ۴۸.

زمان شاه افغان: پناهده شدن برادران سه به دربار ایران  
۴۲؛ پیش روی سه به لاہور: ۴۲؛ سه و سودای فتح  
هندوستان: ۴۲؛ سه و شکست در جنگ قندهار: ۴۲  
سه و قبایل شمال هندوستان: ۴۹؛ سه و کورکردن  
 محمود شاه: ۴۲.

س

ساحل القراصنه / ساحل ذوزدان: ۲۲ ← ساحل ذوزدان.

ساحل الهده / ساحل ذوزدان / ساحل صلح: ۲۶ ←  
ساحل ذوزدان ← ساحل صلح.

ساحل جنوب خلیج فارس: شیخ نشین های سه ۱۶ و ۲۲  
و ۲۴ ← خلیج فارس.

ساحل ذوزدان: ۲۴، ۲۶، ۴۶، فاسی های سه: ۷۷؛ مسارت مرتب  
حاجی احمد خان به سه: ۵۶ ← ساحل القراصنه ←  
ساحل صلح ← ساحل الهده.

ساحل عربی خلیج: استاد قرن نوزدهم سه: ۶۱.

ساحل عمان: قبایل عرب سه: ۴۵.

سازمان جاسوس امریکا: سه و کودتا: ۸۱.

سازمان جاسوس بریتانیا: سه و کودتا: ۸۱.

سالم بن ثوبن (سید): ۱۰۱؛ سه و امامت عمان: ۹۷ ب.

سالم بن سلطان: ۱۰۱ و ۱۲۹؛ سه و اضافی اجراء نامه  
۱۲۶؛ راضی کردن شیخ سه به فراخوانی قایق ها: ۱۱۰

امامت عمان ۹۷ ب ← سالم بن ثوبن

سالیسبوری (لرد، وزیر خارجه انگلستان): سه و تسلیم  
نقشه به شاه ایران: ۱۰۰ سه و دولتها عی خارجی: ۱۰۱

نامه و ولت به سه: ۱۰۰ سه و وزیر مختار انگلیس: ۹۸

ساکسون [سربریس]: ۴۷.

سدید السلطنه کبابی، محمدعلی: ۹۵ و ۹۶ ب؛ کتاب  
۹۷

سرتیپ [حامی] احمد خان: ۵۶ ← احمد خان سرتیپ  
(نایاب الحکومه بوشهر).

سردار شاه عباس صفوی: ۲۲ ← امام قلی خان.

سرزمن ایرانی (۱): ۷۹.

سری / سری / صری (ج): ۲۲ ← سری ← صری.

سعلی [شیرازی]: تغییر سه و مبالغه مستعار: ۱۷.

سعودی ها (مله): کم سه: ۸۰.

سعید بن احمد (امام مسقط): ۹۶، ازدواج بیوه سه با  
خالد بن سلطان: ۱۱۸ ← سید سعید.

ش

شارجه (ج)؛ ۱۰۵، ۲۱، ۸۵، ۲۴، ادعای حاکم به نسبت

به جزیره [تب]؛ ۸۸؛ استقلال رأس الخيمه از به

افراشتن بروم به در جزایر ع؛ انتقال شیخ

قبیلهٔ قاسمی به به ۸۶؛ توضیحات شیخ به ۱۱۷

جادایی رأس الخيمه از به ۸۶ و ۸۸ و ۱۱۲ و ۷۶ و ۷۵ و ۱۲۹؛ حاکم به و اعمال

قدرت در ابوموسی؛ ۱۱۰؛ حاکم به مدعی مالکیت

جزایر ۱۱۳؛ شکایت حاکم به از حاکم دوبی؛ ۱۱۰

شیخ به ۷۸ و ۷۰ و ۷۸ و ۸۶ و ۸۷ و ۱۱۶ و ۱۰۱ و ۱۰۰

شیخ صرف حاکم به ۸۲؛ شیخ به و غارت کشی؛ ۲۹

شیوخ به ۱۶ و ۲۱ و ۱۲۰ و ۱۲۹؛ شیوخ قاسمی به

به ۱۲۵ و ۱۲۴؛ قاسمی‌های بندرنگه در به ۲۵؛ قرارداد

نواامر سال ۱۹۷۱ میلادی میان ایران و حاکم به ۱۴

لرد کرزن در به ۴۲؛ نصب پرچم به در تتب ۷۴

شاه شجاع (بادشاه افغانستان)؛ به و امضای قرارداد با

نمایندهٔ انگلستان ۳۷

شرکت آلمانی؛ ۸۶، به و پهروزه برداری از معدان خاک

سرخ خلیج فارس ۱۲۵؛ معاملهٔ پهانی حسن سعیده با

به ۱۲۵؛ آلمانی ← کهانی آلمان.

شرکت انگلیسی؛ واگذاری امتیاز [خاک سرخ ابوموسی]

به به ۱۲۶ و ۷۵ ← انگلیس ← کهانی انگلیس.

شرکت بیوتیس؛ شرکت ملی نفت ایران و به ۱۲۲ ← بیوتیس.

شرکت دریانوردی ایران و بیوتیس؛ بایگاه، کشتی‌های به

۶؛ دوبی و به ۶۰.

شرکت دریانوردی هندی - انگلیس؛ دوبی و به ۶۰.

شرکت ملی نفت ایران؛ به و شرکت بیوتیس ۱۲۲.

شورای امنیت؛ شکایت الجزایر و عراق و یمن جنوبی

به به ۱۹.

شیخ ابوظیل؛ به و از بین بردن چاربايان قاسمی‌ها ۱۱۷

به و کنک به قوای ایرانی در برانداختن قاسمی‌ها از

بندرنگه ۵۴.

شیخ الاسلام، جواد؛ ۱۴۰، ۱۲۸ ب.

شیخ چارک؛ به و کنک به کشتی ۲۹.

شیخ دوبی؛ ۱۰۶ ب، ۱۲۹، ۱۱۳، ۱۱۰، به و ادعای قوام

۱۱۲؛ و اسلطان مستوط ۵ و ۶ ← حشرين مكتوم

شیخ رأس الخيمه؛ به و ادعای مالکیت تتب و ابوموسی

به و خویشاوندی با شیخ بندرنگه؛ شکایت ۹۷

به از قبیلهٔ بوسیط ع؛ شکایت به نمایندهٔ

بالیوز ع؛ نامهٔ به و کلتل یلی کنسول انگلیس در

بوشهر ۱۰۵؛ نامه‌های حکام لنگه به به ۱۰۵ ←  
احمد بن عبدالله بن سلطان.شیخ شارجه؛ به و ابطال اجراء نامه شرکت آلمانی ۱۲۵  
به و امتیاز معدان خاک سرخ ابوموسی ۱۶ به و اعماقی  
امتیاز نفتی کهانی بیوتیس ۱۲۲ به و پرچم به  
تفاهم نامه ایران با به ۸۵؛ املاک به ۱۲۰ به و پرچم به  
۶۱ و ۶۴ و ۶۸ و ۱۰۱؛ توضیحات به ۱۱۶ به و  
در تتب ۷۸ به و تتب ۱۲۰ و ۱۲۱ به و رأس الخيمه  
۶۷ به و فاقاچی ۷۰؛ نامهٔ شیخ بندرنگه به به ۹۸  
به و نمایندهٔ سیاسی بیریتانیا ۸۶؛ وقت زن به ۱۱۸  
به و حمیده ← سلطانین صقر.شیخ علی (پرس شیخ خلیفه بن سعید)؛ ۱۰۷، ۵۸، ب،  
به حکومت رسیدن به ۱۱۷؛ حکومت بندرنگه و  
به ۱۱۷ و ۵۴ اکتبر شدن به و دست شیخ یوسف  
۵۴؛ قتل به ۱۱۸ و ۱۱۹ به و مرگ بدر ۱۱۸؛ نامهٔ  
به ۱۰۷ ب؛ نامهٔ متناسب به به ۱۱۸ ← علی بن  
خلفیه، شیخ.شیخ لنگه؛ ۲۹، اقامات به در ایران ۵۸ به و پرداخت  
مالیات به والی فارس ۵۷؛ نامهٔ رسی از سوی به  
۹۸ نامه‌های سه‌گانهٔ متناسب به به ۱۲۰ ← محمد  
بن قضیب.شیراز (ج)؛ ۲۸، ۴۹، ملاقات بروس با حسین علی میرزا  
در به ۴۸

## ص

صلدالتواریخ (کتاب)؛ ۲۵ ب ← اعتمادالسلطنه، محمد حسن.  
صری/سری/سیری/سیری (ج)؛ جزیره به ۲۲ ← سری ← سیری.  
صفویه (گ)؛ سقوط سلسه به ۹۴.  
صغرین خالد (شیخ شارجه)؛ ۸۲، ۱۳۴، ۱۲۹، ۱۲۰، ۱۱۶، ۱۱۴  
۱۲۶ به و ابطال اجراء نامه ۱۳۶ به و ایجاد فانوس  
دریایی ۶۷ مشارکت به در اجراء معدان خاک سرخ  
۱۲۱ و ۱۲۲ به و یوسف بن عبدالله ۱۲۳.

صغرین راشد (شیخ شارجه)؛ ۱۲۹.

صغرین محمد (حاکم شارجه)؛ ۷۷.

صلاح العقاد؛ به و میرزا شفیع ۳۶.

## ط

طاهری/سیراف (ج)؛ ۲۴ ← سیراف.  
طنب/تب/تب (تب)؛ ۲۲ به و تتب ← تتب.  
طهماسب میرزا (مؤید الدوله)؛ به و تفویض حکومت  
بندر عباس به سید سعید امام مسقط ۹۵؛ سواو

عهدنامه های ۱۸۰۴ و ۱۸۱۲: سه و انگلیس‌ها<sup>۴۴</sup>  
عیسی (برادر زاده شیخ محمد): واگذاری حکومت بحرین  
به سه<sup>۵۳</sup>

عیسی بن عبداللطیف: ۱۲۱.  
عین‌الدوله [عبدالمجید میرزا صدر اعظم]: عزل سه ۱۳۷  
سه و هاردنگ<sup>۴۶</sup>.

## غ

غواصت (۱): تهدید برداخت سه به اتباع ایرانی<sup>۴۹</sup> و<sup>۴۸</sup>.

## ف

فارس (ج): بیکری<sup>۴۴</sup> به سه؛ برداخت مالیات شیوخ  
لشکه به والی سه<sup>۴۷</sup> حکام سه و اطاعت فرمان‌فرمایی  
فارس<sup>۴۸</sup>؛ حکومت سه<sup>۴۸</sup>؛ حکومت سه و مالیات  
قاسی‌ها<sup>۱۰۱</sup> خارج شدن لشکه از ایالت سه<sup>۱۰۷</sup>؛ پ؛  
درآمد ایالت سه<sup>۴۷</sup> شکایت به والی سه<sup>۴۸</sup>؛ گمرک<sup>۴۷</sup>  
سه<sup>۶۷</sup> گزارش مأموران فارس برای ناصرالدین شاه  
نه<sup>۵۰</sup>؛ نامه<sup>۴۷</sup> یکی از مأموران مقیم سه<sup>۵۱</sup> ب.

قانون دریایی (۱): سه در تتب<sup>۴۷</sup>؛ مال الاجاره بابت  
نه<sup>۷۴</sup>.

فتح خان گرمروودی: سفرا نامه سه<sup>۲۸</sup> ب.

فتاوى، فتح الدین: ۲۹ و ۳۸ ب.

فتح علی شاه: ۴۴ و ۴۶ خودداری سه از حمله به افغانستان  
نه<sup>۴۲</sup> سه و خودداری از تمویب قرارداد حسین علی  
میرزا با خارجیان<sup>۴۹</sup> سه و سودای فتح افغانستان  
نه<sup>۴۳</sup> صدر اعظم سه و مذاکره با هنری ویلاک<sup>۴۹</sup> سه و  
گیل داشتن محمودشاه و غیروزشاه به افغانستان<sup>۴۲</sup>  
ناخشنودی سه از حسین علی میرزا<sup>۴۹</sup>.

فرانسوی‌ها (م): ارتباط تیپو سلطان با سه؛ دست یابی  
سه به بنادر ایران<sup>۴۲</sup>؛ مانع از ورود سه به بنادر  
ایران<sup>۴۳</sup>؛ هواداری میرزا شفیع از سه<sup>۴۶</sup>.

فرانسه (ج): نفوذ سه در ایران<sup>۳۳</sup> سه و نیت خصمانه<sup>۴۸</sup>  
ورود به سلکت پادشاه کابل

فرمان فرمای شیاز: ۲۹ ← حسین علی میرزا.

فرمان فرمای فارس: ۴۵، ۴۶ و ۴۷ ب ← حسین علی  
میرزا ← حسام‌السلطنه.

فورو<sup>۱۶</sup> (ج):

فروغی/ذکاء‌الملک [محمد علی]: سه و اجازه مذاکره  
نه<sup>۷۲</sup> سه و تأکید ایران بر ایموسی و تتب<sup>۶۷</sup>؛ تیمورتاش

نه<sup>۷۱</sup> سه؛ سختگیری سه<sup>۷۱</sup>.

فرهنگ چنرا فیلم خلیج فارس (کتاب): ۲۵ ب ← لورین.

دست خط سه به نام امام مستقط<sup>۴۸</sup> ← مؤبدالدوله،  
طهماسب میرزا.

## ع

عالم آرای عباس (کتاب): ۲۳.

عباس آقای تبریزی: سه و قتل امین‌السلطان<sup>۱۳۷</sup>.

عباس صفوی، شاه: ۲۳.

عباسی (ج): حکومت سه<sup>۹۶</sup> ← بندرعباس.

عبدالله بن سلطان، شیخ (حاکم شارجه): ۱۱۹ سه

فرمان راندن بر لشکر<sup>۱۱۶</sup>.

عبدالله حسن، حاجی (از رؤسای اعزاب لشکر): ۵۱.

عجمان (ج): ۱۴، اهالی سه و رفقن به تتب<sup>۱۰۶</sup> حاکم سه

۱۱۰ شیوخ سه و راهزنی<sup>۴۶</sup> مردم سه<sup>۱۱۸</sup>.

عراق (ج): جنگ ایران و سه<sup>۱۸</sup> سه و روایت قاسی‌ها

از اصل شان<sup>۴۴</sup> سه و شکایت به شورای امنیت<sup>۱۹</sup>.

عرب/عرب‌ها (گ): پرچمی در مقابل ایران به نام سه<sup>۴۷</sup>.

تعداد سه ای ایموسی در زمستان<sup>۷۰</sup>؛ تعداد سه ای

تب در زمستان<sup>۷۰</sup>؛ حاکم سه<sup>۵۲</sup> و<sup>۵۳</sup> حاکم سه<sup>۱۹</sup>

و<sup>۱۲۸</sup> حکام سه و امضا موقت نامه با نایاندگان

بریتانیا<sup>۲۶</sup>؛ شیوخ سه و اتزام به بریتانیا<sup>۱۲۵</sup> قبایل

نه<sup>۲۶</sup> و<sup>۲۷</sup> و<sup>۱۰۳</sup> قبایل سه ساحل عمان<sup>۲۵</sup> ←

اعراب.

عربستان سعودی (ج): تعیین خط مرزی بین سه و

ظرف<sup>۱۱۵</sup>.

علو (ج): بندر سه و آتش زدن کشتی<sup>۲۷</sup>؛ شرارت‌های

قبایل در سه<sup>۲۹</sup>.

علی بن خلیفة، شیخ (از شیوخ قاسمی بندر لشکر): ۵۴.

۱۱۸، ۱۱۴ قتل سه به دست یوسف بن محمد<sup>۵۷</sup>؛

نامه سه<sup>۱۱۴</sup> و<sup>۱۶۷</sup> نامه سه به شیخ حیدر<sup>۱۰۶</sup> ←

شیخ علی (پسر شیخ خلیفة بن سید).

عمان (ج): ۴۴، ۱۳۲، امامت سه<sup>۹۷</sup> و<sup>۲۶</sup> ب؛ سکنه سواحل

نه<sup>۶۹</sup> شیوخ سه و احمد خان<sup>۵۶</sup>؛ شیوخ سه و روابط

با ایران<sup>۵۶</sup>؛ شیوخ ساحل سه<sup>۵۷</sup>؛ شیوخ قاسمی

ساحل سه<sup>۹۲</sup> و<sup>۵۸</sup> نامه<sup>۱۱۶</sup>؛ شیوخ قاسمی سه و چرای

چاریان [در تتب]<sup>۱۲۰</sup>.

عمانی (م): دزدان سه و دست‌اندازی به سواحل ایران<sup>۹۴</sup>.

عهدنامه بروس - ذکر خان: ۵۰.

عهدنامه مقدماتی: ۴۳ ← عهدنامه<sup>۱۸۰۹</sup>.

عهدنامه<sup>۱۸۰۹</sup> ماده پنجم سه<sup>۴۷</sup>.

- فلامنگو (کشتی جنگی): سه در ابوموسی ۷۶ و ۷۸  
فنکهاوس، هر (نایابندهٔ شرک آلمانی): مسافت سه  
به ابوموسی ۱۲۵  
فیروزشاه: سه و پناهنده شدن به دربار ایران ۲۲
- ق**
- قاسم/قاسم‌ها (گ): آمدن قبیلهٔ سه به ایران ۵۷  
اغنام و احتشام سه ۱۰۹  
دراخاندن مستقطل‌ها با سه ۲۶؛ برکاری سه از حکومت  
لنه ۴۵؛ حکومت سه در بندر لنه ۵۷؛ سه و حمایت  
وهابی‌های نجد ۴۵؛ حوزهٔ فرد سه ۲۴؛ خصوصت بین  
سه و بنی‌یاس ۱۷؛ سرکوب سه به وسیلهٔ انگلیسی‌ها  
۲۶ و ۵۲؛ سه در سواحل ایران ۴۴ و ۴۷؛ شاخه‌های  
خاندان سه و ادارهٔ رأس‌الخیمه و شارجه ۴۸؛ شیخ  
قبیلهٔ سه و جزیرهٔ سیری ۵۸؛ شیخ قبیله‌های سه در  
رأس‌الخیمه ۴۶؛ عزل فرماندار سه لنه ۱۰۱؛ عزل و  
تبیعد شیخ سه لنه ۹۹؛ فرماندار سه لنه ۸۹؛ کسر  
سه به دار و دستهٔ ملاعنه ۴۵؛ سه لنه و کریم خان ۹۵  
شایخ سه لنه ۹۸؛ شایخ سه لنه و انگلیسی‌ها ۵۲  
نصب پرچم سه در جزایر ۶۲ ← جواسم ← قواسم
- قاسم‌های ایران (گ): سه و فرمانداری لنه ۹۷
- قاسم‌های رأس‌الخیمه (گ): شیخ شارجه و بالا بردن  
برچم به نام سه ۱۰۲
- قاسم‌های ساحل ذرازان (گ): سه و برخورد با قوای  
انگلستان ۷۷
- قاسم‌های عمان (گ): املاک سه ۱۱۶ سه و جزیرهٔ  
ابوموسی ۹۷ جزیرهٔ تسب و سه ۱۰۷؛ کمک گرفتن  
شیخ قضیب از سه ۱۰۸ پ.
- قاسم‌های لنه (گ): اختلافات داخلی  
سه ۵۴؛ اقراض سه ۱۰۸ سه و حملهٔ کریم خان ۹۵  
در ساحل ایران ۲۷
- قائم مقامی، جهانگیر: ۵۰ و ۵۱ ب.پ.
- قری شیرازی: ۲۲
- قری قلعچی: ۲۱ ب.پ.
- قرارداد بروس - زکی خان: ۴۹ و ۴۸ ← عهدنامهٔ بروس -  
زکی خان
- قرارداد مورخ ۱۸۲۲ آگوست: عقد سه و امضای آن توسط  
بروس و میرزا زکی خان نوری ۴۸
- قرارداد مورخ ۱۸۷۱ نوامبر: سه در خصوص جزیرهٔ  
ابوموسی میان ایران و حاکم شارجه ۱۲۳، ۱۲۴
- قراگوزلو، ناصرالملک (نایاب السلطنهٔ ایران): سه و
- انگلیسی‌ها ۱۰۴ ← ناصرالملک قراگوزلو.
- قسم (ج): ۴۴، ۷۷، ۷۸، آب و هوای سه ۴۴؛ سه و امام  
مصطفی ۴۶ و ۴۷ و ۹۵؛ بازیں گرفتن جزیرهٔ سه ۲۲  
سه پایگاه دریایی ۴۶ سه تابع پندر عباس ۴۷ و ۴۸  
تخیلی سه ۴۷ و ۴۹؛ حاکم سه ۵۸؛ فرمان حکومت سه  
به امام مستقط ۹۵؛ مردم سه ۱۱۸ و ۱۲۱؛ نظر ایران در  
مورد سه ۴۶ و ۴۹.
- قضیب بن راشد (شیخ): ۵۰، ۵۱؛ بازداشت و اعزام سه  
به بوشهر ۱۰۸ پ؛ سه و قاسمی‌های عمان ۱۰۸ پ؛  
سه و قتل شیخ یوسف ۱۰۸ پ ← کاتب ← کدیمه.
- قطر (ج): تعیین خط مرزی بین عربستان سعودی سه  
و امیر سه ۱۵؛ امیر سه ۱۵.
- قواسم/جواسم (گ): ۱۱۴، ۲۲، ۲۱، ادعای سه در بابر  
مالکیت ابوموسی و تسب ۱۱۳؛ اصل و تبار سه ۲۴ و  
۴۱؛ برکاری سه از فرمانداری بندر لنه ۵۲؛ حاکم  
سه و ابوموسی ۱۰؛ در افغانستان بریتانیا با سه ۴۵  
سه و فرمانداری بندر لنه ۴۵؛ فرماندار قاسمی سه و  
فرمانروای مستقط ۴۵؛ فشار نایابنده‌گان بریتانیا بر سه  
۱۱۲ سه و قبول تابعیت ایران ۹۲؛ ملک مشاع ۱۱۴
- ۱۱۴ ← جواسم ← قواسم
- قواسم رأس‌الخیمه (گ): ۲۱.
- قواسم شارجه (گ): ۲۱.
- قواسم عمان (گ): ۹۳، سه و اطاعت از بریتانیا ۴۶؛ سه  
و جزیرهٔ تسب ۱۱۸ کشتی‌های سه ۲۷ سه و کترل  
جزیرهٔ تسب ۱۱۴.
- قواسم لنه (گ): سه و انگلستان ۷۷؛ انتقال حق تملک قواسم  
عمان به سه ۹۳ سه و جزایر ۹۳؛ جزیرهٔ سیری سه  
۱۰۶.
- قوام‌العلوّه [عباس] (وزیر امور خارجهٔ ایران): سه و تعیین  
حاکم بندر لنه ۵۲؛ سود نامهٔ سه به وزیر مختار  
انگلیس ۱۰۰.
- قول نامه (۱): سه بین امام مستقط و میرزا مهدی علی خان  
پهادر جنگ ۷۶ و ۷۶
- قیوموت (۱): سه شیوخ ۱۶
- ک**
- کابل (ج): ۴۸ و ۷۷  
کاتب (شیخ): اعزام سه به تهران ۵۸ سه قتل یوسف بن  
محمد ۵۸ ← قضیب بن راشد ← کدیمه.
- کاشف القطا: شیخ جفر از شاگردان سه ۳۳ پ.
- کاشمند، لود: یادداشت سه به روبرت کلایو ۴۸.

کمپانی آلمانی: سه و مشارکت با حسن سیمه ۱۲۵ ←  
شرکت آلمانی.

کمپانی انگلیسی: واگذاری استیاز خاک سرخ ابوموسی  
به سه ۱۲۶ ← شرکت انگلیسی.

کمپانی بیوتیس: سه و استیاز نفتی ۱۲۲ ← بیوتیس ←  
شرکت بیوتیس.

کمپانی هند شرقی: ۲۵، سه و اعزام ملکم ۲۵: سه و اعزام  
مهدی علی خان ۲۵: نگرانی سه از بایت زمان شاه ۲۲.  
کنسول انگلیس در بوشهر: ۱۰۸، ۷۰: سه و حاجی محمد  
بشير ۵۰: حرکات سه ۵۱: نامه حاکم رأس الخيمة  
به سه ۱۰۵: شایسته ۱۹.

کنگان (ج): ساحل سفر به آتش کشیدن دو کشتی ۲۷.  
کودتا (۱): حکایت پس از سه ۸۰: سه مدیریت و رهبری  
سازمان‌های جاسوسی بریتانیا و امریکا ۸۱: سه و  
مرداد ۹۰: کودتای ناکام ۲۵ مرداد.

کیش (ج): ۴۵، ۲۹، ۲۵: خودداری دولت ایران از واگذاری  
جزیره سه ۴۷: کوشش بریتانیا برای ایجاد پایگاه  
در جزیره ۴۴: سه ۴۴.

## می

گرافت کیفر، سر ولیام (امیرالبحر بریتانیا): ۲۷ و ۲۸.  
مکاتب حسین علی میرزا و سه ۲۸

گزارش استاد سری: ۶ ← گزارش‌های مجموعه استاد  
سیاست سری ← مجموعه استاد سیاست سری.

گزارش وزارت هندوستان، مورخ ۲۴ اوت سال ۱۹۲۸: ۲۲ ب.

گزارش‌های مجموعه استاد سیاست سری: ۱۳۷، ۶۰ ←  
گزارش استاد سری ← مجموعه استاد سیاست سری.

گشته‌نامه (متنی): ۲۲ ← قدری شیرازی.

گمرکات ایران/گمرک ایران: مأمورین سه و افراشتن  
بر جم ایران به جای پرچم شیوخ ۱۰۲: مأمورین سه  
و توقیف قایق عربی ۶۸: سه و مشاورین بلژیکی ۱۰۱:  
نوز و سه ۶۲: سه و وصول عوارض از کشتی ها ۱۰۱.  
گمرکات جنوبی: سه و امین‌السلطان ۱۰۷ ب؛ لنگه و سه  
۱۰۸ ب.

گمرکات فارس: سه و معادن خاک سرخ ابوموسی ۵۷.

گیلان (ج): ۱۰۴.

## ل

لار (ج): حاکم سه ناصرخان ۹۵؛ حاکم‌نشین سه ۹۶  
لاملز: یادداشت سه [درباره رأس الخيمة] ۸۶.

کاظمی، باقر (وزیر امور خارجه ایران): مذاکره سه با  
وزیر مختار بریتانیا ۷۵.

کاکس، میجر (کنسول انگلیس در بوشهر): گزارش سه  
درباره حسن سیمه ۱۲۵: سه و یادآوری مداخله  
بریتانیا به شیخ صقر ۱۲۶.

کتاب حمدی (کتاب): ۱۹، ۱۵ ب، ۲۲، ۲۱، ۶۶، ۶۵،  
۶۷، ۷۰-۷۲ ب، ۸۲-۸۵ ب، ۸۸-۸۵ ب، ۹۰ ب، ۹۱ ب،  
۹۲ ب، ۹۹ ب، ۱۰۶ ب، ۱۰۷ ب، ۱۰۸ ب، ۱۱۵ ب، ۱۲۰ ب،  
۱۲۴ ب، ۱۲۵ ب؛ تطبیق سه با  
اصل استاد ۱۲۴: مذاکرات یا مکاتبات دوره دکتر  
صدق در سه ۷۹ ← النزاع بین دولة الامارات العربية  
و ایران حول جزر ابوموس و طنپ الكبير والصغرى  
فی الواثق البريطانية ← محمدی اعظم، ولید.

کتابخانه دیوان هند لندن: ۱۴، آرشیو سه ۱۰۲: استاد  
موجود سه ۱۲۴: گزارش موجود در سه ۳۳ ب؛  
مطالعات در سه ۱۲۴.

کتاب لوریمر: ۱۲۴ ب ← راهنمای جغرافیایی خلیج فارس،  
عمان و عربستان مرکزی ۱۲۴ ب ← لوریمر.

کدیب (شیخ): ۵۶، ۱۱۶ ب، ۱۱۷ ← کاتب ← قشیب  
بن راشد.

کرزن، لرد (نایب‌السلطنه هندوستان): ۱۲۵، بازدید سه  
از خلیج فارس ۱۲۴ ب؛ سه و تعیین تکلیف حکام  
عرب ۱۲۸: سه و توابع بندر عباس ۴۷: سختان سه  
۱۲۸: سفر سه به خلیج فارس ۱۳۷ و ۶۲.

کرمان (ج): قشون سه ۴۰.

کرمانشاه، آقا احمد: سه و تقسیم ترکه [مهدی علی  
خان] ۲۲ ب.

کرمند بیلی صاحب: ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۷۲ و ۱۷۳ ← بیلی،  
کلتل (کنسول انگلیس در بوشهر).

کریم خان زند: بیرون راندن قاسمی‌ها به دست سه ۲۵: سه  
و دفع فتنه امیرهنا ۴۴: سه و قاسمی‌های بندر لگه  
۴۵: قوای سه و بیرون راندن قاسمی‌ها ۲۲: وقت سه  
۲۲.

کشورهای مستقل مشترک‌المنافع: خرید اسلحه از  
کلابیو، سروایرت: سه و تیمور تاش ۷۷؛ نامه سه به هاول  
۷۷: نامه سه به هندرسن ۷۷؛ یادداشت لرد کاشندن  
به سه ۶۸.

کمال، کلتل (نایب‌السلطنه مقیم بریتانیا در خلیج فارس):  
پیش‌نواز سه به حکومت هندوستان ۱۰۱؛ گزارش  
سه ۶۰.

- لافت (ج): حمله به بندر سه .۷۷  
 لاک (کایستان): سه و به آتش کشیدن کشتی‌ها .۴۸، فرستادن سه به سواحل ایران .۲۷  
 لاهور (ج): زمان شاه در سه .۳۲  
 لندن (ج): زمان شاه در سه .۷۸، ۱۵، ۱۳۵، ۱۲۱، ۱۰۵ سه و بررسی اقدامات نظامی ایران .۶۹؛ سفر انتظام به سه .۸۲ سه و مراجحة ایران به جامعهٔ مملو .۶۹؛ مکاتبات حکومت هندوستان و سه .۱۰۴  
 لنگه (ج): سه .۲۲ پ، ۱۱۵، ۹۵، ۱۲۰، آخرين شيخ قاسمي حاکم سه .۵۴؛ آمدن حاجی ابوالقاسم مأمور بالیوز بریتانیا به بندر سه .۱۰۸ ادارهٔ جزایر توسط حکام سه .۹۹ و .۸۹؛ استنادهٔ تجار از جزیرهٔ ایوسوسی به جای بندر سه .۸۶؛ انصاب قاسمی‌ها به فرمانداری سه .۳۱؛ اقراض قاسمی‌های سه .۱۰۸ پ، بازارگانان اهل سه .۶۲ و .۱۳۵؛ برافتادن امارت سه .۶۸؛ برکاری قاسمی‌ها از حکومت سه .۵۴ و .۶۵؛ تحريكات انگلیس در بندر سه .۵۰؛ تشکیل کمیتهٔ دائمی تجار در سه .۱۰۷ پ، تصریف بندر سه و قاسمی‌ها .۵۷؛ تعویض حکومت بندر سه .۵۱؛ تعین حاکم جدید از سوی ایران برای سه .۹۲؛ توابع سه .۵۹؛ توقف کشتی‌ها در سه .۱۰۱ پ، حاکم سه و ادارهٔ جزایر .۹۳؛ حاکم سه و ادارهٔ جزیرهٔ سیری .۵۹؛ حاکم سه و بوسیطی‌ها .۱۰۹؛ حاکم سه و فرمان رسمی دولت ایران .۹۷؛ حاکم سه و قوام الدوله .۵۲؛ حکومت سه و نصیر الملک شیرازی .۱۰۷ پ؛ حکومت حاجی محمد مهدی ملک التجار در سه .۵۴؛ دوپی و تجارت سه .۶؛ سکنه سه و بوسیطی‌ها .۱۰۸؛ سیاست ایران در بندر سه .۵۱؛ سیری و قواصم سه .۱۰۶ سه و شیوخ سه و پرداخت مالیات به والی فارس .۵۷؛ شیوخ سه و فرمانداری از سوی ایران .۹۳؛ عزیمت احمدخان به سه .۵۶؛ فرستادن حاجی محمد بشیر به سه .۵۱؛ فرماندار سه و پرداخت مالیات به مقامات ایرانی .۹۸؛ فرماندار سه و جزایر .۲۵؛ قاسمی‌های سه و اختلافات داخلی سه .۵۶؛ سه و کمک به بحرین .۵۲؛ لشکر انداختن جهانز دولت انگلیس در بندر سه .۵۲؛ مأمور گذرنامه در سه توسط فرمانفرماي فارس .۱۰۷ پ؛ مردم سه و چرای احشام در ترب .۲۲؛ مشایخ قاسمی سه و انگلیسی‌ها .۵۳؛ مشایخ قاسمی سه و ویفیهٔ نایبیت .۹۷؛ نامه‌های حکام سه به شیخ رأس الخیمه .۱۰۵ نامهٔ رسمی از سوی شیوخ سه .۹۸؛ نامهٔ فرمانداران قاسمی سه به حاکم رأس الخیمه .۱۱۴؛ واگذاری ادارهٔ سه به حکومت بنادر خلیج فارس .۱۰۸ پ؛ واگذاری سه
- ۳
- و توابع به اجاره قاسی‌ها .۹۵ سه ← بندر لنگه.  
 لورفون: کشتی سه به ابوظبی .۵۶.  
 لوریمر: ۲۲ و ۲۵ و ۲۷ و ۲۵ و ۲۸ سه و حماقیه ناگفته .۱۲۴؛ کتاب سه .۱۲۴ پ ← .۱۲۹ پ.
- مائسر سلطانیه (کتاب): ۲۸ و ۲۸ پ ← دنبیل، عبدالرؤوف.  
 مادا گاسکار (ج): شناس سه .۲۴ پ .
- مالندی (ج): سه .۲۴ پ .
- مالیات (۱): اصرار انگلیسی‌ها به مسافر شدن از سه .۴۳ سه را داشت سه بدشاه ایران .۲۲ پ؛ پرداخت سه در شنبه .۲۰؛ حکام لنگه و نیم به ایران .۹۹ سه سالانه [لنگه] .۸ پ؛ سوابق پرداخت سه .۹۸ شیوخ قاسمی و پرداخت و بدهی دولت ایران .۲۲؛ شیوخ بندر لنگه و پرداخت سه به والی فارس .۵۷؛ قاسمی‌ها و پرداخت سه به حکومت فارس .۱۰۱ پ .
- ماموریت ژنرال گاردان در ایران (کتاب): ۲۳ پ ← اقبال [اشتبائی]، عباس .
- متفرقین (گ): اشغال ایران توسط سه .۷۶ .
- مشنوی: ۲۲ سه ← جرونون نامه ← گشتمانه ← قدری شیرازی .
- مشنوی مولانا (کتاب): ۲۶ سه ← مولانا .
- مجلهٔ سیاست خارجی (نشریه): .۱۲۳ .
- مجموع التواریخ (کتاب): ۲۳ و ۹۵ پ ← مرعشی، میرزا محمد خلیل .
- مجموعهٔ اسناد دولتی شمارهٔ ۱۸۰ ایران: ۵۹ .
- مجموعهٔ اسناد سیاسی سری: ۵۵ پ ← گزارش اسناد سری ← گزارش‌های مجموعهٔ اسناد سیاسی سری .
- محمد بشیر، حاجی: فرستادن سه به لنگه .۵۱ .
- محمد بن خلیفه (حاکم بحرین): .۵۳ .
- محمد بن قضیب (شیخ لنگه): ۲۹ ← قضیب بن راشد ← کاتب ← کدیمه .
- محمد تقی خان بیگلر بیگ فارس (فرمانده نیروهای ایرانی): اطاعت شیخ قاسمی از سه .۹۶ .
- محمد حسن خان، حاجی (وزیر شیخ علی): مصادره خانه .۱۰۷ پ .
- محمد حسین خان (صدراعظم): ۳۵ سه و ویلاک .۴۵ ← لعن‌الدوله .
- محمد حسین خان: سه کارگزار امین‌السلطان در خلیج فارس .۱۰۷ پ .
- محمد حسین میرزا (شاہزاده): سه و حکومت بنادر عباس ولنگه .۱۰۸ پ .

- راجع به جزایر ۷۹  
منظفرالدین (شاه قاجار): صادرات این‌السلطان در دوران  
۷۸: سه و صدور فرمان مشروطه ۱۰۳  
معدان خاک سرخ (ج): اجارة سه و شارکت شیخ  
صغریں خالد ۱۱۱؛ امتیاز سه ابو‌موسی و بعرین ۶۴  
← ابو‌موسی ← بعرین ← خاک سرخ  
معتمدالدوله: میرزا محمد شفیع (صدر اعظم ایران): سه  
و امضای معاهده‌بین ایران و انگلستان ۲۵ ← میرزا  
شفیع
- معین التجار بوشهری، حاجی: سه و تحصیل امتیاز  
بهره‌برداری از معدان خاک سرخ جزیره ابو‌موسی و  
بعرین ۶۴  
منفو (ج) از شارکت‌های قیابل در بنادر سه ۲۹  
منقول (گ): آبراتوری سه ۲۶  
مقاؤله نامه وین ۱۵۹ ← وین  
مکون بن حشر (از شیوخ دوبی): ۱۲۹<sup>۲۴</sup>  
ملالعلی شاه: (حاکم بندر عباس و هرمز): دار و دسته سه  
و کک به قاسمی‌ها ۲۵  
ملک این سعدود: سه و حمله ایران به بعرین ۶۰  
ملک التجار بوشهری، حاجی محمد‌مهدي [حاکم لگه]:  
اقدامات سه ۱۱۷؛ حکومت سه در بندر لگه ۵۴: سه  
و مسؤولیت حکومت بنادر و امور گمرکی ۵۵  
ملکم، سرجان (غیر بریتانیا در ایران): سه اعزام از  
سوی حکمران هندوستان به ایران ۳۵ و ۳۴؛ امضای  
قرارداد ۴۴: سه و راضی کردن فتح علی شاه ۴۴  
سفر سه به ایران ۴۹؛ گله سه از اعتمادالدوله ۴۶  
اموریت دوم سه به ایران ۴۴: سه و میرزا شفیع ۳۶  
منشورهایی به خط محمد شاه قاجار (مقاله): ۲۹  
← قائم مقام، جهانگیر.
- موافقت نامه (۱): امضای سین حکام و مشایخ عرب و  
نایاندگان بریتانیا ۲۶
- مؤذن‌الملک: ۱۳۷ ← پیرنیا، حسین
- موزه (دفتر عبدالله بن سلطان): سه و مطالبه سهم الارث  
خود از ترکه شیخ خلیفه بن سید ۱۱۹
- مؤیدالدوله، طهماسب میرزا: ۴۸، سه و تقویض حکومت  
بندر عباس به امام مسقط ۹۵ ← طهماسب میرزا  
مؤیدالدوله.
- مهدی علی خان بهادر جنگ: ۲۱؛ آمدن سه به ایران  
و تهییت جلوس همایونی ۲۲ و ۲۵ و ۲۳ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰  
و امضای اولین قول نامه با سلطان مسقط ۲۶؛ سه و عقوبه  
قرارداد با سلطان مسقط ۳۱؛ سه و کمپانی هند شرقی
- محمد شاه (قاجار): سه و اعتماد به عهدنامه با انگلیس  
۴۰؛ اعلامیه سه در بازگشت از هرات ۲۹ و ۲۹ ب و  
۴۰ لشکرکشی سه به هرات ۲۹
- محمد عبدالرحمن (حاکم رأس الخيمة): نامه سه به کرنل  
بیلی بالیوز خلیج فارس ۱۰۹؛ نامه‌های سه به خشین  
مکوم حاکم دوبی ۱۱۳ و ۱۱۰
- محمد علی شاه (قاجار): سه و به توب بستن مجلس شورای  
ملی ۱۰۴؛ تبعید و برکناری سه از کشور ۱۰۴
- محمود، محمود: ۳۲-۳۵ و ۴۴ و ۴۳ و ۲۹
- محمود شاه (افغان): سه و بناهده شدن به دربار ایران  
۴۲ سه و کورکدن زمان شاه ۳۲
- مرآت الاحوال (کتاب): ۳۳ ب ← گرمانشاهی، آقا‌احمد  
مرازیع (گ): تعلق فرور به سه ۱۰۶
- مرکز اسناد عمومی [انگلستان]: مطالعات در سه ۱۲۴، ۱۴  
مروارید: صید سه و غواصان عرب ۱۰۳؛ مرآکر صید
- مسقط (ج): ۲۴؛ امام سه ۲۱ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۹۶ و ۱۰۶ و ۲۱ ب؛  
امام سه و تابیت ایرانی ۹۶؛ تقیم حکومت سه ۲۶  
امام سه و حکومت قشم ۴۶؛ امام سه و قاسمی‌ها ۹۵  
س و نادر شاه ۹۴؛ حاکم سه و تقویت از سوی  
انگلیسی‌ها ۲۶؛ سه و امضای قول نامه ۲۶؛ سلطان سه  
و شیخ دوبی ۵۶ و ۶۶؛ قشم و امام سه ۴۷؛ موافقت  
سلطان سه با ایجاد پایگاه در قشم ۴۵
- مسئطه (مله): سه و درافتاند با قاسمی‌ها ۲۶
- مشایخ جاسمی (گ): حق موروثی سه ۸۹ و ۵۹ ←  
مشایخ قاسمی.
- مشایخ عرب (گ): ۱۲۶، ۱۰۹، لرد کرزن و گردآوری سه  
در شارجه ۶۲؛ سه و موافقت نامه با نایاندگان بریتانیا  
در رأس الخieme ۲۶
- مشایخ قاسمی (گ): سه و مالکیت چریزه سیری ۵۹ ←  
مشایخ جاسمی.
- مشایخ قاسمی عمان: ۱۱۸
- مشایخ قاسمی لگه: سه و از دست دادن احترام نزد دولت  
ایران ۵۳؛ فرمان حکومت سه و ونیقه تابیت آنان ۹۷
- مشروعه [انقلاب] (۱): جنبش سه ۶۲؛ صدور فرمان  
سه و مظفرالدین شاه ۱۰۳
- مشیرالدوله، میرزا نصرالله خان نایینی (صدر اعظم):  
ذکر سه به حقوق دولت ایران در جزایر ۴۴  
حل مشکل با شاه ۶۳؛ صدرات سه ۱۲۷؛ نظر سه  
نسبت به استقرار قدرت دولت در جزایر ۶۱
- مصلق (محمد): ۷۶ و ۷۸؛ مذاکرات یا مکاتبات سه

نجد (ج)؛ ۲۴، وهای های سه ۲۵  
النزاع بین دولة الامارات العربية و ایران حول جزر ابوموس  
و طبیعتکبری و الصفری فی الوثائق البریطانیة (کتاب)؛  
۱۵ ← کتاب حمدی ← حمدی اعظم، ولید  
نصرالله خان نائینی، میرزا؛ ۱۷ ← مشیرالملوک.  
ناصرالملک شیرازی؛ واگذاری حکومت لنگه از طرف  
ایران به سه ۱۰۷ ب.  
نقش: اعطای امتیاز سه ۶؛ ذخایر سه و خلیج فارس  
۲۴؛ کرسیم سه ۸۱؛ مسئله سه و منابع زیر آب‌های  
دریا ۱۵ و ۷۶؛ ملى شدن سه ایران ۹۲.  
نوز، موسیو (کارشناس مالی بلژیکی): استخدام سه و  
سامان پشتیدن به گمرکات ایران ۴۶ سه و تلگراف  
به داشتگان ۶۴؛ حضور سه در ملاقات هاردینگ و  
وزیر امور خارجه ایران ۶۴؛ عکس سه در مجلس  
رقص ۴۲ سه و کتب تکلیف از مقامات ایرانی سه  
و گزارش‌های دامیرین ۶۴ سه و مذاکره با صدراعظم  
۶۴؛ مذکورة سه با سر هاردینگ ۶۴ و ۶۱.  
نیروی دریایی ایران (۱)؛ ۹۴، اقدامات سه ۷۳؛ سه و  
بازدید از ابوموسی ۷۸؛ سه و بازدید از چزیره تنب  
۷۲؛ سه و پیاده کردن مأموران ایرانی در تب ۷۴ و ۷۲  
سه و توقیف قایق دویس ۷۲.  
نیروی دریایی بریتانیا (۱)؛ دیدار فرماده سه از ابوموسی  
۷۸؛ سه و مقابله با حاکمیت چزیره ۹۳.

## ۹

واسکو دو گاما (دریانورد پرتغالی)؛ ۲۴ ب.  
وزارت امور خارجه انگلستان: استاد سه ۵۴؛ مقامات  
سه و مذاکره با انتظام ۸۲؛ نامه سه به وزیر مختار آن  
دولت ۹۹ ← وزارت امور خارجه بریتانیا.  
وزارت امور خارجه ایران؛ ۶۳، استاد سه ۳۹ سه و  
توپیخ به نمایندگی بریتانیا در تهران ۵۸؛ سواد یادداشت  
سه به لندن ۱۰۰ سه و مخالفت با نظر بریتانیا ۷۶  
نامه سه و پاسخ نمایندگی بریتانیا ۵۸؛ یادداشت سه  
به سفارت سویس ۷۹؛ یادداشت بریتانیا به سه ۸۹  
← وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران.  
وزارت امور خارجه بریتانیا؛ ۹۱، ۷۸، ۶۱، آرشیو  
سه و ادعای رأس الخيمة در مورد تب ۸۵؛ تردید  
سه در مورد مالکیت چزیره تنب ۸۵؛ تلگراف سه  
به نماینده سیاسی آن کشور در خلیج فارس ۷۶  
مذاکرات بین وزیر دربار ایران و سه ۶۸ مسؤولین  
سه و مذاکره با ایران ۱۶؛ مشاور حقوقی سه ۹۲.

(حکومت هندوستان)؛ ورود سه به تهران ۲۸  
وفات سه در هندوستان ۲۳ ب ← بهادر چنگ ←  
بهادر چونه.  
میرزا ذکری خان نوری؛ سه و امضای قرارداد با بروس ۴۸  
← ذکری خان نوری.  
میرزا شفیع/میرزا محمد شفیع (صدر اعظم): آدمیت و  
سه ۲۶ سه و معامله با انگلیس‌ها ۲۶؛ سه و مملک خان  
۲۶ سه و هواداری از فرانسوی‌ها ۲۶؛ سه و امضای  
قرارداد ۲۷ ← معمتمدالملوک.  
میسور: سلطان سه ۲۸ و ۲۷ ب ← تیپولسلطان  
میناب (ج)؛ سه از توابع بندر عباس ۴۸.

## ن

نایابلوون [بنابرارت]: سه و چشم طمع بر هندوستان ۲۴ ←  
بنایهارت، نایابلوون.  
نادرشاه: قوای سه و سرکوب امام مستقیم ۹۴؛ مرگ سه ۲۵  
و ۹۴؛ وفات سه ۲۲.  
ناخست‌الواریخ (کتاب)؛ ۲۹ و ۲۱ ب ← هدایت، رضاقلخان.  
ناصرالدین شاه (فاجار)؛ سه و اداره چزیره توسط حکام  
لنگه ۹۹ سه و درخواست تقنه ایران ۹۸؛ دست خط  
۵۱ ب؛ سه و دستور واگذاری حکومت لنگه ۵۲ و  
۵۴؛ صدارت امین‌السلطان در عهد سه ۱۳۷ سه و  
گفت و گویا وزیر مختار انگلیس ۵۱؛ گزارش مأموران  
فارس برای سه ۵۰؛ نوشته سه ۵۲.  
ناصرالملک قراگوزلو (نایب‌السلطنه ایران)؛ سه و  
انگلیس‌ها ۱۰۴ ← قراگوزلو، ناصرالملک.  
ناصرخان (حاکم لار)؛ قوای سه ۲۵.  
ناظم‌الاسلام کرمائیه ۱۲۷.  
نامه مینوی (کتاب)؛ ۲۹ ب.  
ناو ایرانی هلنگ؛ سه و توقیف قایق دویس ۷۴.  
ناو چارک؛ پیاده شدن مأموران ایرانی از سه در تب ۷۴.  
نایب‌الحكومة بوشهر؛ ۶۵ ← احمد خان سرتیپه  
نایب‌الحكومة لنگه؛ ۱۷ ب ← یوسف بن محمد.  
نایب‌السلطنه هندوستان (لرد کرزن)؛ ۶۲، بازدید سه  
از خلیج فارس ۱۲۴ ب، سه و پایان آوردن پرچم  
ایران در چزیره ۶۱ پیش نهاد سه ۶۱؛ سفر سه به خلیج  
فارس ۶۱ و ۱۳۷؛ سفر سه به شارجه ۱۳۷، سه و نظر  
شاوران حقوقی ۱۰۳ ← کرزن، لرد.  
نخستین رویارویی‌های اندیشه گران ایران با دو روبه  
تمدن بورژوازی غرب (کتاب)؛ ۲۳ ب ← حابره،  
عبدالهادی.

ویلاک، کاپیتان هنری (وزیر مختار بریتانیا در ایران): ۴۷، ۲۷؛ سه و تأمین حاکمیت ایران بر بحرین و جزایر خلیج فارس: ۴۵؛ سه و تأمین آرامش در خلیج فارس: ۴۵؛ سه و ثبات وضع خلیج فارس: ۴۶؛ گزارش سه از نفوذ ایرانی‌ها: ۴۶؛ مذاکره سه با صدراعظم فتح علی شاه: ۹۰.  
وین: مقاوله نامه سه ۱۹ ← مقاوله نامه وین

۵

هارдинگ، سو آرتور (وزیر مختار بریتانیا در ایران): ۱۲۸، ۵۶؛ سه و سفر نایب السلطنه هند به خلیج فارس: ۴۶؛ سه و عین الدوله: ۶۲؛ گزارش مذاکرات سه با بنوز: ۶۲؛ چهارچهاراهی از سه: ۶۱.  
هاول (از مؤولان حکومت هندوستان): نامه کلابو به سه: ۷۲؛ نامه وزیر مختار انگلیس در تهران به سه: ۷۱. نظر کلابو درباره تیمورشا به سه: ۷۲.  
هندایت، رضاقل خان (مؤلف کتاب روضه الصفا [ای ناصری]): ۲۴.  
هرات: جنگ سه: ۴۰؛ لشکرکشی محمد شاه به سه: ۲۹.  
محاصره و سقوط سه: ۲۹.  
هرمز (ج): باز پس گرفتن سه از پرتقالی‌ها: ۲۳؛ تخریب سه توسط پرتقالی‌ها: ۲۲ و ۲۴؛ پ: تکله سه: ۱۲۵؛ نامه: ۱۱۲ و ۱۱۲؛ فرمان حکومت سه به امام سقط قلمه سه: ۲۲ و ۲۳؛ فرمانی سه: ۴۶.  
هند: آرشیو کتابخانه دیوان سه: ۱۰۲؛ حکومت سه و جنگجویان افغانی: ۲۲؛ خزانی امر انگلیس در سه: ۴۰؛ دریابی سه: ۲۲ و ۲۴؛ بـ: سفیر حکومت سه: ۳۲؛ کتابخانه دیوان سه: ۱۲۴؛ نایب السلطنه سه: ۶۱.  
هندرسن: نامه کلابو به سه: ۷۲.  
هند شرقی: فرمانده کل قوای سه: ۷۳.  
هندوستان (ج): ارتباط مسائل خلیج فارس و افغانستان با اوضاع سه: ۳۱؛ اداره سیاسی... سه: ۱۲۴؛ استقرار انگلیسی‌ها در سه: ۲۹ و ۳۱؛ استقلال هندوستان: ۷۶؛ استاد اداره سیاسی و سرمایه حکومت سه: ۵۵؛ افغانستان بلگردان سه: ۳۳؛ افغانستان و مرزهای سه: ۲۹؛ بریتانیا و حفظ سه: ۳۳؛ بنادر سه: ۱۰۱؛ پادشاه افغانستان و حمله به سه: ۳۴؛ تجارت سه: ۲۸؛ تخریب و افغانه: ۳۳؛ حکمران سه و اعزام ملکم به ایران: ۳۵؛ سه و اعزام مهدی علی خان به ایران: ۳۵؛ حکومت سه: ۴۵ و ۴۹ و ۵۵ و ۱۰۱ و ۱۲۴ و ۱۳۹ و ۱۴۰؛ سه و جزایر

پادداشت سه به نایابند؛ سیاست خود در خلیج فارس: ۸۹ و ۸۵ ← وزارت امور خارجه انگلیس.  
وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران: ۱۲۲ ← وزارت امور خارجه ایران.  
وزارت چنگ انگلستان: نقشه سه: ۱۲۵؛ شعبه اطلاعات و سه ترسیم نقشه: ۹۹ ← وزارت چنگ بریتانیا.  
وزارت چنگ بریتانیا: کمیته فرعی سه و انتقال چیزبره: ۸۸؛ نظر کارشناسان سه درباره جزایر ایرانی: ۹۸ ← وزارت چنگ انگلستان.  
وزارت هند بریتانیا: ۷۲.  
وزیر امور خارجه انگلستان: ۱۰۰؛ نامه سه: ۹۹ ← وزیر امور خارجه بریتانیا ← سالیسپوری.  
وزیر امور خارجه بریتانیا: ۹۱؛ استدلال سه: ۷۵ ← وزیر امور خارجه انگلیس ← ایند.  
وزیر امور خارجه ایران: ۱۰۰؛ اعتراض سه به واگذاری استیاز معدن خاک سرخ ابوموسی: ۷۵؛ پیشنهاد سه به وزیر مختار بریتانیا: ۷۵؛ نامه سه به نایابندگی بریتانیا: ۵۸؛ نامه و لف به سه: ۱۰۰ ← قوانین اولوه ← کاظمی باقر.  
وزیر دریاب ایران: ۴۸؛ سرنوشت سه: ۷۱ ← تیمورشا.  
وزیر کل گمرکات: ۶۲ ← نوز.  
وزیر مختار ایالات متحده امریکا: درخواست سه برای نقشه: ۹۸؛ فرستادن نقشه برای سه: ۱۰۰.  
وزیر مختار انگلیس در ایران: ۱۰۰، ۴۸، ۴۷؛ سه و مقامات ایرانی: ۶۷؛ شکایت سه از سینیخ لگه: ۵۲، ۵۰، ۴۸؛ عصبانیت سه: ۶۷؛ سه فرستادن نقشه برای ناصرالدین شاه: ۹۸؛ گفت و گویا سه: ۵۱؛ سه و لرد سالیسپوری: ۹۸؛ نامه وزارت امور خارجه انگلیس به سه: ۹۹؛ نامه سه به لرد سالیسپوری: ۱۰۰؛ نامه سه به هارول: ۷۱ ← و لف ← ویلاک.  
وزیر مختار بریتانیا در ایران: ۶۱، ۴۵، ۴۸، ۲۷؛ مذاکره با صدراعظم فتح علی شاه: ۹۰؛ مذاکره و زیر خارجه ایران با سه: ۷۵ ← ویلاک ← هارینگ.  
وزیر هند در دولت بریتانیا: تلگراف نایابند؛ سیاسی انگلیس در خلیج فارس به سه: ۶۸.  
ولفه، سر فراموند (وزیر مختار انگلیس در ایران): سه فرستادن نقشه ایران برای ناصرالدین شاه: ۹۸؛ نامه سه به لرد سالیسپوری: ۱۰۰؛ نامه سه به وزیر امور خارجه ایران: ۱۰۰.  
وهابی‌های تجد (گ): سه و حمایت از قاسمی‌ها: ۲۵.

- خليج فارس ۶۰ و ۱۰۵ س و حکام شارجه و رأس الخيمه ۶۹ س و شيخ شارجه ۸۶: زمان شاه و س ۲۲ و ۳۹ و ۲۹: سفر نائب السلطنه س به خليج فارس ۱۲۷.
- هندي (ما): راجه هاي س ۳۴، ۳۷.
- منگام (ج): ۲۳ س و سيد ثويسي ۱۰۶ س پايكاو درياني ۳۶.
- هيلد، سرليونل: س و شكایت ايران از بریتانیا به ديوان دادگستری بین المللی ۹۲.
- يادگار (نشریه): ۲۲ ب.
- يعقوب (ناینده بالیوز انگلیس در خليج فارس): س و
- حضر بن مكتوم ۱۰۶: شکایت شيخ رأس الخيمه به س ۱۰۶.
- پك ديهلمات در شرق (كتاب): ۶۱ ← هاردينگ، سر آرتور.
- يعن جنوبي: س و شکایت به شورای امنیت ۱۹.
- يوسف بن عبدالله: ۱۲۱، سهام س ۱۳۵ س و شيخ صدر ۱۲۲: نامه س ۱۰۸ س و واکذاري سهام ۱۳۴.
- يوسف بن محمد (از فرمانداران قاسمي بذر لنك): ۱۰۷ ب.
- علي ۱۱۹ و ۱۱۸، بیویه س ۱۰۸ ب: س و سربرستي شيخ على ۱۱۹ و ۱۱۸ ب، س و قتل شيخ على بن خليفه و ۱۰۷ و ۵۷.
- نامه س به شيخ حميد بن عبدالله ۱۰۷ و ۱۶۹ و ۱۱۹.

... آیا من توان امیدوار بود که آن مشاوران و پژوهشگران حرفه‌ای که مشاتلگی این دعوی فرتوت را بر عهد گرفته‌اند مثابع عرب را از حقیقت امر پیاکه‌هایشند و از آنان بپراهمند که یک بار دیگر، دور از جنجال‌های سیاسی، از سر اتفاق در مدلرگ و اسلو خود پیگردند؟ و آیا من توان از دولتمردان امورات متحده عربی متوجه بود که دارمکی میران بر از دادر را سر جای خود پشتاند و آتش‌الروزان و ماجرا‌ترکشان دور و نزدیک را از ادامه تحریکات و هوجی‌گری‌ها بازدارند؟ شکننا در دورانی که براذران عرب پس از پنهان سال تحمل کشانها و سرکوبها و زجرها و در به دری‌ها با اسرائیل سر میز مذاکره من نشینند و دست هدیگر را منشارند دعوت به گفت و گویی مسالمت‌جویانه ایران را با هیجانی برخاسته از وسوسه‌های آتش‌الروزان و هیزم‌کشان مقابله من کنند و حال آن که من هانند که این گره چز به سر انگشت تدبیر و شکایابی گشودنی نیستند.

... خوشبختانه این توشه هنگام انتشار من باید که کوشش‌های مخلصانه دولت خاتمی در کامن تشنجهات و ایجاد معیظی آرام و مهیب بر لعنه متنقابل در روایت خارجی ایران اثرات مثبت خود را به تدریج نمایان من می‌نمایم و امید چنان استزدج در آینده‌ای نه چندان دور زمینه مناسیب برای تبادل نظرهای دوچاله‌یاری قائم طرفهای ذی نفع در اختلافات موضع این رساله تبریز فراهم آید. بحث‌ها و اختلاف نظرها در میان همایشگان امری غریب نیست مشروط بر آن که پیکانگان مجال مداخله و آتشی‌الروزی پیدا نکنند و عناد و مبارزه طلبی شیر مسترانه فضای مذاکرات را به تخاصم و تنابع من سرانجام مبدل نسازد.



ISBN 964-431-032-2

شایک ۰۲۲-۴۳۱-۹۶۴